

به پیش

ارگان تئوریک - سیاسی

شماره ششم

کار دموکراتیک انقلابی
و
غیر انقلابی

سازمان انقلابی افغانستان

پیشگفتار

کار دموکراتیک در کنار کار سوسیالیستی با در نظر داشت وضعیت خاص، عمده دانسته می شود، زیرا در نهایت به انقلاب پرولتری خدمت می کند. اما کار دموکراتیک نزد برخی از مدعیان مارکسیزم وطنی ما وارونه به کار گرفته شده و حتی آن را آگاهانه نقابی برای انحراف و خیانت به مارکسیزم - لنینیسم، اندیشه مائوتسه دون قرار می دهند، و با این ترفند به تجاوز و اشغال کمک نموده، آن را به سوداگری و تجارت تبدیل می کنند و شماری از چپ نماهای فراری و توطئه باز که از کار در میان مردم و توده ها نفرت دارند، کار دموکراتیک را به سخره گرفته، در لاک های شان پنهان شده اند. اینان کار دموکراتیک انقلابی را در شرایط کنونی حرام دانسته، آن را «مصونیت قضائی» و در خدمت امپریالیزم می دانند؛ و عده ای هم که خود را «فعالین سوسیالیست» اعلام داشته اند، مرز میان کار دموکراتیک و سوسیالیستی را نمی دانند و عملاً مصروف «مارکسیزم علنی» یا همان تفنن مارکسیستی هستند.

روشن کردن این که کار دموکراتیک انقلابی و غیر انقلابی چیست، هدف این نوشته است، تا از یک سو درک انقلابیون را که تصمیم به شعله ور نگه داشتن مشعل مائوتسه دون اندیشه دارند، بلند و بلندتر ببریم و از سوی دیگر نقاب انحراف آن عده از مدعیان مارکسیزم را پاره نمائیم که زیر نام کار دموکراتیک ضربات خردکننده بر جنبش انقلابی زده اند و یا با دوپا کردن از کار دموکراتیک انقلابی به انسان های هرزه و توطئه باز تبدیل شده، در خدمت سرمایه قرار گرفته اند و یا هم به مارکسیزم تفننی چسبیده، منتظر «انقلاب سوسیالیستی جهانی» هستند و به این شکل جوانان را سر درگم ساخته به روشنفکران کتابی تبدیل می کنند.

در نوشته ها با در نظر داشت نکات فوق الذکر، موضوعات آتی را مورد ارزیابی قرار می دهیم: ترویج و تبلیغ، کار مخفی و کار علنی، ریفورم و ریفورمیزم، پیشینه کار دموکراتیک در افغانستان و موضع گیری های متفاوت در قبال کار دموکراتیک.

قبل از این که کار دموکراتیک را مورد بحث قرار دهیم، لازم است تا در مورد موضوعات مهمی چون ترویج و تبلیغ، کار مخفی و کار علنی و ریفورم و ریفورمیزم صحبت کنیم. این سه موضوع، ضمن تعیین ماهیت کار دموکراتیک، از لحاظ شکل نیز می تواند در تعیین نوعیت کار دموکراتیک نقش مهم و قابل توجه داشته باشد.

ترویج و تبلیغ

برای توضیح و تشریح ماهیت جنگ استعماری طبقات حاکمه، استعمار، ماهیت جنگ کنونی، ماهیت طبقاتی دولت پوشالی، ماهیت ستمگرانه فاشیست های طالب و داعش، نقش کمونیست ها و انقلابیون، رسیدن به سوسیالیزم و... به دو نوع کار (ترویجی و تبلیغی) نیاز داریم. همین گونه برای پیوند یابی با توده ها، رسیدگی به خواست ها و آرزوهای آنی زحمتکشان که زیر تعدی و ستم اشغالگران و دولت پوشالی قرار دارند، نمی توانیم کار ترویجی و تبلیغی را فراموش کنیم؛ رعایت این دو، از وظایف کلیدی انقلابیون برای بسیج نیروهای انقلاب به شمار می رود.

مارکسیست ها ترویج و تبلیغ را جزء لاینفک مبارزه انقلابی می دانند. باقی ماندن در محافل ترویجی و پهلوی زدن به جنبش های توده ای نمی تواند در نیل به هدف نهایی انقلابیون کمک و یاری رساند. لذا انقلابیون وظیفه دارند که: اول، اهمیت این دو کار مهم را درک نموده، به آن ارزش درخور قائل شوند. دوم، این دو را نباید خلط کنند و به بهانه «کار تبلیغی»، کار ترویجی را به طاق نسیان بسپارند و یا عکس آن به بهانه کار ترویجی، کار تبلیغی را نادیده بگیرند. سوم، نباید میان این دو دیوار چین بکشند و دو کار مجزا بدانند. چهارم، باید علیه هر نوع ترویج و تبلیغ ضد انقلابی موضع گیری کنند، قاطعانه آن را افشاء کنند و بر ترویج و تبلیغ انقلابی پافشاری و تأکید نمایند؛ و پنجم، عملاً برای ترویج و تبلیغ انقلابی دست به کار شوند و ساحه را بر تبلیغات امپریالیست ها و ایادی شان محدود و تنگ نمایند.

امپریالیست های اشغالگر، ضمن این که با «بی ۵۲»، تانک های مدرن و اسلحه پیشرفته کشور ما را اشغال نموده، با ظاهر فریبنده دموکراسی نیز پایه های اشغال و تجاوز را استحکام می بخشند. امپریالیست ها در کنار پیاده کردن اقتصاد بازار، ایجاد بانک های خصوصی، بنگاه های خصوصی مالی، حضور صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی؛ به حزب سازی، جامعه مدنی، انجوبازی و... نیز اقدام نموده اند. علاوه بر این، امپریالیست ها تنها با بمباردمان و قتل و قتل و شکنجه و زندان؛ تجاوز و اشغال را عملی نمی کنند، بلکه تلاش دارند تربیون های تبلیغاتی را به شدت مدیریت کنند و به این منظور ده ها رسانه تصویری، شنیداری و چاپی را تمویل می کنند تا سیاست های غارتگرانه امپریالیستی را در اذهان توده ها تزریق نمایند. امپریالیست ها منابع غیر محدود، وسایل و امکانات فراوان را برای تبلیغ و ترویج ایدئولوژی غارتگرانه در اختیار عمال فرهنگی شان قرار داده و هر روز از طریق این تربیون ها به سم پاشی علیه توده ها مصروف هستند. همین اکنون آژانس های خبری، اتاق های فکری، انستیتوت های تحقیق و پژوهش، تلویزیون ها، رادیوها، روزنامه ها و هفته نامه ها، برنامه های تفریحی، ورزشی، موسیقی و... از طرف سفارت های کشورهای امپریالیستی تمویل می شوند که هدف تمام آنها مدیریت اذهان توده ها است. این موسسات در صدد هستند تا به شکل مستقیم و غیر مستقیم، امپریالیست ها را «دوستان صمیمی» افغانستان تبلیغ کنند، بازار اقتصاد را گزینه درخور رفاه جا بزنند، دموکراسی غارتگرانه را بهترین دموکراسی قلمداد کنند و اشغال توسط امریکا و ناتو را «کمک جامعه جهانی» برای نجات از بربریت و توحش «سنت» به خورد مردم بدهند و جنگ فعلی را که یک جنگ شدیداً استعماری، ارتجاعی و استیلاگرانه است، جنگ میان «سنت» و «مدرنیته» قالب بزنند. چنانچه تذکر رفت، هدف تمام اینها زیر سیطره داشتن اذهان مردم برای تداوم تجاوز و اشغال است.

اما در این طرف، جنبش انقلابی در بخش ترویج و تبلیغ در حالت انفعال و رکود به سر می برد. جنبش ما کار ترویجی و تبلیغی را ثانوی دانسته، به آن بهای کم قائل است. ما حتی در سطح یک نهاد فرهنگی کوچک نمی توانیم

برای ترویج و تبلیغ ایدئولوژی و سیاست های انقلابی کار و تلاش کنیم. دشمنان ما هر روز هزاران هزار کلمه در حمایت از اشغال به خورد توده های مردم می دهند، اما ما در مقابل در حد هیچ علیه این سمپاشی کار می کنیم. دشمنان ما تلاش دارند از طریق اتاق های فکر، رسانه ها، چاپ و ترجمه کتب، هنر، ادبیات و فرهنگ، مالک اذهان توده های فرودست شوند، اما ما برای بردن عقاید خود در میان توده های ستمدیده دچار بیماری معلولیت شده ایم، پای ما برای رفتن میان توده ها می لنگد؛ دست ما به خاطر سردی و کرختی «روزگار» در جیب های ما فرو رفته و توان نوشتن را از ما گرفته است؛ زبان ما لال شده، ما زبان توده ها را در حد هیچ می دانیم؛ همین است که نه مبلغ توانا هستیم و نه هم ترویج کننده موفق. ما از ترویج سیستماتیک و تبلیغات زنده، تبلیغاتی که بتواند توده ها را تهییج نماید، شدیداً محروم هستیم. کار ما در این عرصه ها کافی نبوده و سطح فعلی کار ما در هر دو بخش، شایسته انقلابیون نیست! از آنجائیکه کار ترویجی و تبلیغی اس و بنیاد کار دموکراتیک را می سازد، انقلابیون مکلف هستند که در این راستا با انرژی بیشتر کار کنند و جبهه های تبلیغاتی امپریالیزم و اشغالگران را در محاصره تبلیغات انقلابی قرار دهند.

در شرایط کنونی، مروج (ترویج کننده) ما باید به ماهیت جنگ های استعماری و اشغالگرانه و راه مبارزه با اشغالگران و رسیدن به جامعه عاری از استعمار و استثمار پردازد؛ این که امپریالیست ها چرا کشورهای دیگر را اشغال می کنند، چرا امپریالیست ها با بحران داخلی روبرو می شوند و بحران داخلی را چگونه به شکل جنگ استعماری به کشورهای دیگر انتقال می دهند، چرا تقسیم مجدد جهان و انقیاد اراضی بیشتر در صدر برنامه های امپریالیستی اشغالگران قرار می گیرد، تضادهای امپریالیستی چگونه اند، در چه حالتی مطلق و چه زمانی نسبی هستند و...؛ توضیح این موارد از وظایف یک ترویج کننده انقلابی است.

مروج باید تضادهای امپریالیستی و ماهیت این تضادها را افشاء سازد، تجزیه و تحلیل کند، راه نجات از استعمار را تشریح و توضیح دهد که چگونه می توانیم ضمن این که بر امپریالیست ها فایق آییم، طبقات حاکمه بورژوازی و ملاکان را نابود کنیم و انقلاب ملی - دموکراتیک را تا پیروزی و ایجاد جامعه سوسیالیستی رهبری کنیم؛ چگونه می توانیم تداوم دیکتاتوری پرولتاریا را تضمین کنیم و برای رسیدن به کمونیزم تلاش و مبارزه کنیم و...؛ تحلیل و تجزیه تمام اینها از کارهای یک ترویج کننده انقلابی است.

مروج باید توضیح دهد که امپریالیست ها چگونه با شعارهای فریبنده دموکراسی و حقوق بشر به کشور ما یورش آورده، چگونه خود را «جامعه جهانی» جا زده و نقش سازمان ملل متحد به حیث یک نهاد امپریالیستی برای صدور جواز و تداوم اشغال کشور ما چگونه است. مروج ما باید علل وجودی و سیر تکامل و تحول پدیده ها را توضیح نماید و ماهیت پدیده ها را آشکار سازد که این امر، عمدتاً توسط نشرات و نوشتار و تحقیق و پژوهش صورت گرفته می تواند.^۱ ایده های فوق، ایده های زیادی هستند که از پیچیدگی و بغرنجی لازم برخوردار اند، فلذا فهم و درک آن به وسیله افراد زیاد صورت نخواهد گرفت. این ایده ها برای افراد کمتری توضیح و تشریح می شوند تا به ماهیت و محتوای امپریالیست ها و طبقات حاکمه که جنگ کنونی را به پیش می برند، پی ببرند و درک کنند که کدام طبقات می توانند چرخ انقلاب دموکراتیک نوین را تحت رهبری طبقه کارگر و حزب انقلابی آن به حرکت درآورند و با واژگون ساختن ماشین قدرت طبقات استثمارگر، دولت سوسیالیستی را با دیکتاتوری پرولتاریا تداوم بخشند.

^۱ عمل عمده مروج نشریات است و عمل عمده مبلغ سخنان شفاهی است (لنین).

در کنار ترویج انقلابی، تبلیغ انقلابی را باید جداً رعایت نمود. ترویج و تبلیغ مکمل یکدیگر هستند. اگر نتوانیم ترویج انقلابی داشته باشیم، طبعاً تبلیغات ما بی مایه، تهی از محتوای مارکسیستی و غیر انقلابی و ارتجاعی خواهد بود. اگر نتوانیم در زمینه ترویج ماهیت پدیده ها را با تحلیل انقلابی و مارکسیستی ارزیابی و توضیح دهیم، تبلیغات نیز در پرتو ایده های انقلابی و مارکسیستی صورت نخواهد گرفت؛ از این رو لازم است که به هر دو کار (ترویجی و تبلیغی) اهمیت قائل شویم و در پرتو ترویج انقلابی، تبلیغ انقلابی انجام دهیم.^۲

در شرایط کنونی کشور ما که امپریالیست ها بی محابا توده ها را می کشند، بم می ریزند، شکنجه و قتل عام می کنند، اسیر می گیرند، زندانی می سازند و تگدی و جنایات و فقر و بیماری به طور فاجعه بار افزایش می یابد، مبلغ باید میان توده ها باشد. در شرایطی که کارگران و دهقانان توسط امپریالیزم کشته می شوند، زحمتکشان به وسیله طالبان و داعشی ها سلاخی می گردند، جنایتکاران جهادی بر عفت و ناموس توده ها تجاوز می کنند، پوشالی ها دزدی و غارت و چپاول می کنند، خشونت علیه زنان به طور ننگین سیر صعودی می پیماید، توده های مردم با کمبود مواد غذایی روبرو هستند، تکالیف روحی و روانی میان توده های زحمتکش افزایش می یابد، مردم به آموزش، صحت و آب آشامیدنی دسترسی ندارند، جوانان در اوج بیکاری به سر می برند؛ فساد، واسطه، خویش خوری و رشوه جزء فرهنگ رژیم پوشالی شده و...؛ مبلغ باید علیه این بلایا بایستد و به افشای آن پرداخته، روشنگری توده ها را فراموش نکند.

در کشوری که اعتیاد ملیونی زندگی جوانان را تهدید می کند، قاچاق و غصب منابع ثروت، زندگی برزخی بیش از یک میلیون آواره داخلی و ترک کشور توسط صدها هزار افغان با پذیرفتن خطر غرق شدن در آب های مدیترانه ادامه دارد؛ مبلغ انقلابی آرام نشسته نمی تواند و تبلیغات را جزء مهم زندگی مبارزاتی خود می داند. این تبلیغات، آنچنان که لنین گفته است عمدتاً شفاهی صورت می گیرد، اما نمی توان شرایط خاص کشور را نادیده گرفته، شکل نوشتاری تبلیغات را که با زبان توده ها باید صورت بگیرد، انکار کرد.

مبلغ باید هر رویداد و حادثه ای را که در زندگی زحمتکشان رخ می دهد، برای افشای سیاست های غارتگرانه امپریالیستی و دولت پوشالی به کار ببندد، هیچ حادثه ای را نباید کوچک و غیر جدی تلقی کند؛ از آب آشامیدنی گرفته تا وضعیت محیط زیستی و سایر رویدادها و ستم های گوناگون دیگر. او نمی تواند بر هیچ مسئله ای چشم ببوشد و از

^۲ «جامعه مدنی نهادهایی اند در گرو کمک مالی و گرداندگی مستقیم و غیر مستقیم امپریالیست ها مخصوصاً در کشورهای عقب مانده و ارتجاعی برای... کتمان تضادهای طبقاتی، و تطهیر ماهیت جنگ افروزان و تجاوز کارانه و استثمارگرانه امپریالیزم؛ و در افغانستان اغلب کارکنان جامعه مدنی به مثابه معاش بگیران خاص امپریالیزم موظف اند تا پیکار انقلابی مردم را تخریب و تخطئه کرده... تا با امپریالیزم ساخته، حضور آن درینجا و غیره کشورها را به «خیر و صلاح» خود تلقی کرده و بخصوص توجه جوانان و زنان را از مسئله بنیادی - مبارزه ضد کمپرادوری و فئودالی و ضد امپریالیستی و بنیادگرایی - منحرف و آنان را با مسایل بی اهمیت یا درجه دوم سرگرم سازند؛ این گونه فرمایشات از آدرس تشکیلی که خود با داشتن حزب قانونی، انجوها و انجمن های رسمی شبه انجوبی، از فعالین خستگی ناپذیر جامعه مدنی و حداقل در یک و نیم دهه گذشته از آدرس های گوناگون، اشغال توسط امپریالیزم را ظاهراً به «خیر و صلاح» تئوریزه کرده، اما حقیقتاً از آن طریق «فند» به دست آورده باشد و سفارت های اشغالگران هر از گاهی مهماندار بخش هایی از آن در چارچوب نهادهای جامعه مدنی بوده و به نمایندگی از ۱۵۰ نهاد جامعه مدنی کشور اشغال شده در کنفرانس بن دوم «خوب» درخشیده باشد؛ مضحک، غیر صادقانه و عوامفریبانه است. این گونه فرمایشات ضمن اینکه مضحک و عوامفریبانه است، در عین حال بدترین و مبتذل ترین نوع ترویج و تبلیغ هم است. در عمل قهرمان پیشتاز «جامعه مدنی» اما در نوشتار فعالان آن (اعضای خود) را مزدبگیر خواندن، بدترین خیانت به توده ها و آرمان های آنانست. چنین برخورد دوگانه، عوامفریبی روشن و آشکار است و عوامفریب ها هر چه بوده می توانند، جز دوستان حقیقی توده ها. توده ها دیگر به آگاهی رسیده اند و می دانند که مجریان انجوبی و «جامعه مدنی» ارتش غیر مسلح اشغالگران برای تثبیت اشغال است و همین است که توده ها از این نهادها تا حد تهوع، منزجر و متنفر هستند.

کنار آن با خونسردی و بی تفاوتی و کرختی بگذرد. مُبلغ باید با دیده های تیز و گوش های شنوا همه این مسائل را جدی بگیرد و از آن برای آگاهی و بسیج توده ها استفاده کند. مُبلغ انقلابی نباید فراموش کند که تمام مواردی مرتبط به زحمتکشان ولو خرد و کوچک باشند، برای او هیچ موضوعی مرتبط به توده ها خرد و کوچک بوده نمی تواند. توده ها از مُبلغ چیزی تازه و زنده می خواهند؛ از این رو مُبلغ باید بدون خستگی در میان توده ها و در میان آنان فعال باشد. در حالی که امپریالیست ها و آنانی که به عبودیت اشغالگران تن داده اند، روزانه هزاران کلمه برای دفاع از اشغال و اسارت تحویل می دهند، باید از هر فرصت استفاده کند و «ملموس ترین مسایل توده ها، مسایلی که حکم ماده منفجره را دارند و مستقیماً به وسیله توده ها قابل فهم می باشند» برای تبلیغات خود مورد استفاده قرار دهد.^۳

مبلغ ایده های کمتر را به افراد زیاد (کته های وسیع توده ها) می رساند، توضیح می دهد و تلاش دارد احساسات توده ها را علیه اشغالگران و رژیم پوشالی برانگیزد. برانگیختن نفرت و انزجار توده ها در مقابل اشغالگران و دولت پوشالی و نهادهای مرتبط به امپریالیزم (جامعه مدنی، انجوها و نهاد های سرکاری)، کار مُبلغ است. وظیفه مبلغ است تا به بلند بردن سطح آگاهی توده ها کمک کند و انزجار و نفرت توده ها را به مبارزه سیاسی تبدیل نماید.

^۳ ترویج بیشتر و تبلیغ بیشتر، ای. میشر، ترجمه از اسناد کمیترون

کار مخفی و کار علنی

میان کار مخفی و کار علنی و ترویج و تبلیغ رابطه مستحکم و عمیق وجود دارد. سازمان بلشویکی باید رابطه دیالکتیکی میان این چهار را جداً رعایت نموده و نباید در جریان مبارزه لحظه‌ای از اهمیت پیوند اینها غافل بماند. یک بلشویک وظیفه دارد که ضمن ارائه تئوری انقلابی، مروج خوب، مبلغ موفق و سازمانده عالی باشد.^۴ یک انقلابی ضمن رعایت پنهانکاری و انجام کار مخفی، باید با در نظر داشت حدود و ثغور شرایط حاکم در بخش علنی نیز مبارزه کند.

متأسفانه جنبش چپ ما به علل گوناگون، از جمله عدم پیوند فشرده با توده‌ها، از اعتلاء باز مانده و رکود حاکم بر آن که منتج به بیماری‌های مزمن ایدئولوژیک و سیاسی شده، آن را چون موریانه می‌خورد. با وجودی که شرایط عینی برای سرنگونی امپریالیزم و دولت پوشالی در کشور ما آماده است، اما از آنجایی که چپ‌های انقلابی نتوانسته‌اند با توده‌ها پیوند ارگانیک لازم برقرار کنند، در نتیجه جنبش ما عمدتاً به کتله‌ای از خرده‌بورژواها تبدیل شده و همین است که در ایجاد شرایط ذهنی برای انقلاب علیه اشغالگران و ایادی آن با تأسف ناکام بوده است.

تجربه نشان داده است که در وضعیت رکود و عدم اعتلای جنبش، سازمان‌ها و هسته‌های انقلابی عمدتاً کار ترویجی و تبلیغی را به شکل مخفی به پیش می‌برند و با اعتلاء و گسترده‌گی جنبش‌های توده‌ای، سازمان‌های انقلابی از شرایطی که برای فعالیت‌های بیشتر علنی مهیا می‌گردد، استفاده می‌کنند. ولی با در نظر داشت وضعیت فعلی بر ماست تا ضمن رعایت جدی پنهانکاری، از فعالیت علنی متناسب با وضعیت جنبش توده‌ای عقب‌نشینیم و وظیفه انقلابی ما ایجاب می‌کند که از کوچکترین دریچه‌ای که برای فعالیت علنی انقلابی مهیا می‌گردد، استفاده اعظمی نمائیم.

«سازمان انقلابی افغانستان» از آوان ایجاد «گروه پیشگام افغانستان» بر اهمیت پنهانکاری و استفاده از شرایط علنی تأکید نموده و به این منظور رساله‌ای را هم نشر نمود که در آن آمده است: «بدون پنهانکاری، بلشویک‌ها در سایه رژیم فاشیستی تزار، قادر به پیروزی انقلاب سوسیالیستی نبودند. این اصل برای تمام آنانی که در زیر استبداد و اختناق رژیم‌های استبدادی و یا شرایط دموکراسی لیبرال به سر می‌برند، امر پذیرفته شده می‌باشد، به‌خاطری که دشمنان قسم خورده‌ی خلق هر زمان احساس کنند که کمونیست‌های انقلابی نیرو می‌گیرند و خطری برای سرمایه و استثمار به وجود می‌آورند، لحظه‌ای مکث نکرده، دیگر دموکراسی، قانون، آزادی بیان و احزاب و رسانه‌ها برای شان پیش‌ری ارزش نداشته، به دستگیری، زندان، اعدام و سرکوب پناه می‌برند. به این خاطر آرمیدن در سایه امپریالیست‌ها و اساس را بر کار علنی و قانونی گذاردن، جز بویی از بلشویزم نبردن و به انقلاب نیاندیشیدن معنی دیگری ندارد.»

در همین رساله در مورد مخفی‌کاری چنین نگاشته شده است: «پنهان‌کاری جز به کار بستن روند عادی زندگی با کار انقلابی چیز دیگری نیست. این مهارت را فقط تشکلاتی دارند که در شرایط اختناقی و در زیر ضربه دشمن طبقاتی دست به پیکار می‌زنند. این تشکلات، تجارب خود و دیگران را جمع‌بندی کرده، وضعیت خود و دشمن را دقیقاً ارزیابی می‌نمایند. هر انقلابی در هر محیطی که کار می‌کند، با افرادی از هر جنس، سن، فکر و طبقه در پیوند قرار می‌گیرد، علاوه به اینکه نباید زندگی قانونی خود را از دست دهد، وظیفه‌ی جلب و جذب را داشته، باید به تبلیغ و ترویج و افشای جنایات امپریالیزم و مزدوران شان پردازد و با آگاهی دادن مردم، آنان را برای انقلاب آماده سازد. حجم این کارها

^۴ «ما باید هم به سمت تئوریسن، هم به سمت مروج، هم به سمت مبلغ و هم به سمت سازمانده به میان تمام طبقات اهالی برویم» (چه باید کرد؟-لنین)

مستقیماً به درجه ی پنهانکاری ارتباط می گیرد. در جاهایی که نفوذ افراد شریر طبقات حاکم، جواسیس و سرسختان ضد کمونیست کمتر است، می توان پر حجم تر کار کرد و در جاهایی به عکس آن. انقلابیون پنهانکار قادر اند این اندازه و حجم را با دقت بسنجند و فعالیت های شان را بر اساس چنان ارزیابی هایی سامان دهند... و بعد ضمن بررسی وظایف سازمان های استخباراتی در افغانستان آمده است: «در شرایط کنونی که ایالات متحده امریکا، این بزرگترین چپاولگر جهان و متحد پیرش امپریالیزم انگلیس تصمیم دارند سال ها سرزمین ما را مستعمره قرار دهند، در کنار سازمان دادن دولت دست نشانده، طبقه بورژوا کمپرادور، ارتش، پولیس، محاکم و زندان ها، تلاش دارند تا بیشتر از همه شبکه جاسوسی «امنیت ملی» را تقویت نمایند... این تلاش ها نشان می دهند که امپریالیست ها زیر نام پروژه دموکراسی در صدد سازمان دادن رژیم خونخوار پولیسی در افغانستان بوده و انقلابیون به زودی با دستگاه مخوف سرکوب رو به رو خواهند شد. هم اکنون، دستگاه «امنیت ملی» در اکثر وزارتخانه ها، سفارتخانه ها (بسیاری از تعیینات وزارت خارجه در سفارتخانه ها از طریق «امنیت ملی» صورت می گیرد)، رسانه های همگانی، احزاب علنی و قانونی، مؤسسات تحصیلات عالی، انجوها، نهادهای جامعه مدنی، معارف، بخش تولید خصوصی و ارگ نفوذ فوق العاده داشته، حتی بخش هایی از پولیس و اردو را هم کنترل و نظارت می کند. بسیاری از مسوولان این اداره در امریکا و انگلیس درس می خوانند و تعلیمات نظامی را در آنجاها فرا می گیرند.

این اداره نه تنها در مورد القاعده و طالبان و یا دیگر به اصطلاح مخالفان دولت افغانستان فعالیت می کند که در تمام زمینه ها حرکت های سیاسی و مخصوصاً تشکیلاتی را زیر نظر می گیرد، خط سیاسی بسیاری از رسانه ها را تعیین می کند، به اکثر احزاب قانونی پول می پردازد و مخصوصاً تشکلات انقلابی غیر رسمی را از طریق نفوذی ها، کنترل تلفون ها، عکاسی، ثبت صدا و غیره زیر نظارت گرفته، اطلاعات معینی را آرشیف کرده، افراد خاصی را نیز کنترل می نماید. در سطح شهر کابل دهها مهمانخانه، محل ملاقات و محل رفت و آمد افراد خاص خود را ایجاد کرده، اکثر والی ها و ولسوال ها به مشوره و نظر این اداره تعیین می شوند. بگذریم از اینکه «سی آی ای» و «انتلجنس سرویس» با دهها دفتر، دیوان و زندان در کنار «امنیت ملی» به کار مستقل خود نیز می پردازند و جواسیس آنها به نام های مختلف در اکثریت دفاتر انجوها، نهادهای جامعه مدنی، رسانه ها و نهادهای اجتماعی فعالیت دارند.

در شرایط کنونی ۲۶ کشور جهان با ۶۰ هزار جاسوس در افغانستان به فعالیت های استخباراتی مصروف بوده، به دنبال منافع خود سرگردان می باشند. اطلاعات ایران، آی اس آی، شبکه های اطلاعاتی روسیه، ترکیه، هند، عربستان سعودی، ازبکستان، آلمان، فرانسه و جاپان در کنار سی آی ای و انتلجنس سرویس فعال بوده و کابل به یکی از مراکز مهم هماهنگی ها و رقابت های جاسوسی در جهان مبدل شده است.

چنین کشمکش هایی به روشنی نشان می دهد که بالاخره این جدال ها باید برنده و بازنده داشته باشد و به این خاطر انقلابیون نمی توانند از سیر تا پیاز خود را زیر نام استفاده از شرایط علنی روی بازار کنند و در چنین گرداب اطلاعاتی و حضور این همه جاسوس، پنهانکاری را اصل قرار ندهند.

رساله «پنهانکاری را رعایت نمائیم» بر استفاده از شرایط علنی و رابطه آن با مخفی کاری چنین تأکید می ورزد: «استفاده از شرایط علنی، موهبتی است که باید سازمان های انقلابی از آن سود ببرند. زیرا هیچ سازمانی در جهان قادر نیست که تمام اعضایش را پنهان نموده، کارهایش را به پیش ببرد. تلفیق کار علنی و کار مخفی باز هم به مهارت انقلابیون بستگی دارد، زیرا سنگینی پله کار علنی، سازمان را بی برش، لیبرال و معامله گر ساخته و به عکس آن را

محافظه کار می سازد و اساس این اصل آن است که یک سازمان انقلابی باید به هیچ عنوان تشکیلاتش را علنی نسازد، بلکه عده ی معدودی که پوشش خاص طبیعی داشته و مورد پیگرد قرار ندارند، کارهای علنی را هدایت کنند. ایجاد سازمان های پایه ای و نفوذ در تشکلات صنفی و اجتماعی که رسمی و قانونی اند، شرکت در اعتراضات و نمایش هایی که به راه می افتد و سمت و سو دادن آنها، قلم زنی، صحبت و موضعگیری در رسانه هایی که به شکل قانونی کار می کنند، کار در مکاتب و مؤسسات تحصیلات عالی، کار در مؤسسات تولیدی و اجتماعات دهقانی و غیره تماماً زمینه هایی است که یک انقلابی می تواند از علنی بودن آن سود ببرد، بدون این که در چنین مواردی اندازه کار مخفی و علنی را رعایت نکند.

پنهانکاری یک اصل تشکیلاتی در مبارزه با دشمنان انقلاب است که نمی شود فقط سر را زیر ریگ فرو برد و ادعای آن را کرد. با رعایت و عدم رعایت این اصل می توان انقلابی و غیر انقلابی، بلشویک و غیر بلشویک بودن سازمان های انقلابی را محک زد. این ابتدایی ترین و جدی ترین معیاری است که باید با آن سره را از ناسره جدا کرد.

بعضی از سازمان هایی که در بیرون از کشور شکل گرفته و اعضای آن سال ها روی داخل را ندیده، عوض کابل در برلین به تجلیل روز کارگر می پردازند، ضرورتی به پنهانکاری نداشته تا زمانی که در بستر اختناق در داخل کشور امتحان نشوند، ممکن نیست انقلاب گویی های شان را کسی باور کند. این منطق فلسفه مارکسیستی است که تغییرات فقط در داخل پدیده ها ممکن است و بعضی از تشکلات که با اندک چه گرمکی به بیرون می دوند و تمام زمینه های رهائشی را در کشورهای مجاور در اختیار دارند نیز با اصل پنهانکاری موافق نبوده، ضرورتی به رعایت آن نمی بینند. پنهانکاری فقط ضرورت آن عده از تشکلات و انقلابیونی است که متعهد به مبارزه و رهایی خلق از چنگال امپریالیزم بوده و لحظه ای از چنین تفکری فرو گذاشت نمی کنند و به این خاطر در رعایت مرز میان کار علنی و کار مخفی دقیق اند.^۵

^۵ «پنهانکاری را رعایت نمایم» رساله ای از «سازمان انقلابی افغانستان» در زمان «گروه پیشگام افغانستان» است که در اسد ۱۳۸۶ تهیه و در درون تشکیلات در دسترس رفقای سازمان قرار داده شده بود که کماکان محتوای آن به حالت خود باقی است. در این رساله ضمن موضعگیری، فنون مبارزه مخفی و استفاده از شرایط علنی تذکر داده شده است، که بنابر حریمیت تا اکنون انتشار بیرونی نیافته است؛ اما در اینجا لازم دیده شد که بخشی از موضعگیری های سازمان در زمینه پنهانکاری و کار علنی که ۱۰ سال قبل فورموله شده است، با خوانندگان شریک ساخته شود. «گروه پیشگام افغانستان»، در اوائل ایجاد با در نظر داشت علنی گرایی «چپ»ها و تجاوز امپریالیزم، با دوراندیشی اینکه امپریالیزم دشمن توده ها و انقلابیون است و انقلابیون نباید شکار بازی های شهرت طلبانه ای گردند که توسط امپریالیزم و دولت پوشالی راه اندازی شده، تصمیم به تحریر این رساله گرفت که نتایج مطلوبی در پی داشت. عده ای، اینک پس از ۱۶ سال اشغال و تجاوز ظاهراً به اهمیت پنهانکاری پی برده اند، آنهم نه برای اینکه واقعاً علیه علنی گرایی هستند، بلکه برای این که بازار انجوبازی در حال کساد شدن است و چشمه های اقتصادی عمدتاً در دست دولت پوشالی متمرکز شده است. اینان اکنون اینجا و آنجا می گویند که «به جای تلفیق کار علنی با کار مخفی، به علنی گرایی غلطیده اند... به جای بردن آگاهی و فرهنگ انقلابی بین توده هایی که تازه با آن پیوند یافته اند عملاً روحیه و فرهنگ غیر پرولتری را ترویج کرده اند و بسیاری از آنان در سیمای آنان به جای انقلابیون مصمم و با تجربه سال ها مبارزه مسلحانه، لیبرال هایی را می بینند که هم و غم شان را کار علنی می سازد و می گویند که سازمانی مخفی کوچک ترین منافذ کار علنی و قانونی را باید فرصتی مغتنم بشمارد که بدون آن پیوندیابی با توده ها ممکن نیست. لیکن اگر این استفاده با احتراز از علنی گرایی و قانون گرایی توأم نباشد، فاجعه به بار خواهد آورد.» اینان می دانند و بهتر از همه می دانند که علنی گرایی و قانون گرایی شان، مدتهاست فاجعه به بار آورده است. اگر از ده ها نمونه فاجعه بار علنی گرایی و قانون گرایی شان بگذریم، اوج این فاجعه را در نشست های حاشیه ای کنفرانس بروکسل دیدیم که چگونه سه کارکن اناث جامعه مدنی که محصول همان علنی گرایی، قانون گرایی و انجوگرایی فاجعه باری هستند که «لیبرال ها» سال های سال ترویج کرده اند، در این نشست آن چیزی را بر زبان آوردند که این «لیبرال ها» قبلاً گفته اند و بسیار هم گفته اند.

سازمان انقلابی افغانستان در پرتو رساله «پنهانکاری را رعایت نمائیم»، در برنامه مصوب دومین کنگره سازمان تصویب کرد که سازمان «با مطالعه دقیق و مشخص از اوضاع کنونی، در کنار مبارزه مخفی و زیرزمینی تا حد امکان از شرایط علنی برای گسترش شبکه های سازمانی و تشکیلاتی اش و پیوند ارگانیک با توده ها سود خواهد برد و سازمان با این که پنهانکاری را اصل اساسی سازمانی می داند و فعالیت های علنی را مجرای برای پیوند با توده ها و سرپوشی برای کار مخفی به حساب می آورد، به این باور است که مقولاتی چون جامعه مدنی، پلورالیزم، انجو و دموکراسی لیبرالی در زیر چکمه های اشغال، کاربردی جزء خدمت به امپریالیزم، ادامه استثمار و تفاوت های عمیق طبقاتی، اشاعه فقر، بیکاری، اعتیاد و تن فروشی نداشته، تیورسن های بورژوایی با این تبلیغ که گویا ترقی و تعالی جامعه در پرتو این مقولات میسر است، عمر اشغال و حاکمیت جنایتکاران جهادی و غیر جهادی را افزایش می دهند.»

سازمان انقلابی افغانستان باور دارد که از دو دید (کمونیستی و اپورتونیستی) می توان به فعالیت علنی برخورد کرد. ویژگی اصلی اپورتونیست ها به قول لنین عبارت است از تسلیم شدن به وضعیت آنی، ناتوانی مقاومت در برابر هر آنچه متداول روز است و کوتاه بینی و جبن سیاسی. اپورتونیزم یعنی قربانی کردن منافع درازمدت و اساسی حزب در ازای منافع آنی، زودگذر و کوچک. اپورتونیست با کوچکترین رونق اقتصادی، کوچکترین بهبود در تجارت و احیای لیبرالیزم بورژوایی، فریاد می کشد: «بورژوازی را نترسانید، نرانید»، «جمله پردازی»^۶ تان در باره انقلاب اجتماعی را کنار بگذارید. از این رو ما فعالیت علنی اپورتونیستی را که در نهایت به خیانت به انقلاب و توده ها می انجامد، مطرود و فعالیت علنی انقلابی را رعایت می کنیم و باور داریم که «وظیفه مبرم ماست که از دو مسئله دفاع کنیم و آن تلفیق کار علنی و غیر علنی است که خصوصاً از ما می خواهد که با هرگونه «کم بها دادن به نقش و اهمیت» حزب غیر علنی مبارزه کنیم. دفاع از موضع حزب در باره مسایل کم اهمیت تر، با معیارهای متعادل تر، در موارد خاص و در چارچوب قانونی، دقیقاً یک ضرورت است که بخصوص از ما می خواهد تا نسبت به آن دقت نظر داشته باشیم تا سر و ته این اهداف و شعارها زده نشود، تا شکل تغییر یافته مبارزه، محتوای آنها را از بین نبرده و از خصلت مبارزه جویانه آنها نکاهد، و نیز دورنمای تاریخی و هدف تاریخی پرولتاریا را تحریف ننماید...»^۷

رعایت رابطه میان کار مخفی و کار علنی برای انقلابیون اهمیت خاصی دارد. زیرا آنانی که به فعالیت علنی دست می زنند مربوط به سازمان مخفی و زیر زمینی و غیر قانونی ای هستند که مبارزه علیه اشغالگران و ارتجاع در صدر برنامه های مبارزاتی شان قرار دارد و در کشوری که استبداد، ارتجاع و امپریالیست ها حاکم هستند و دیر یا زود به چنواری کمونیست ها خواهند پرداخت، کار علنی بدون رعایت مخفی کاری و هدایت آن توسط هسته مخفی در پرتو اصول انقلابی و کمونیستی، علنی گرایی و قانون گرایی است که بدون شبهه با سازش با دستگاه حاکمه، ارتجاع و امپریالیست ها اجراء خواهد شد و چنین کاری ضمن اینکه انقلابی نیست، شدیداً ارتجاعی و به سود امپریالیست ها و تقویت سیاست های ریفورمیستی اشغالگران است. از همین رو لنین تأکید می کند که «در میان توده کارگران تمایل به فعالیت زیرزمینی احیاء می شود و رشد می کند و احترام به فعالیت زیرزمینی بار دیگر زنده می گردد. آن کسی که این واقعیت را اسفبار می داند یک لیبرال است نه یک سوسیال دموکرات، یک ضد انقلابی است و نه یک دموکرات... تنها فعالیت زیرزمینی

^۶ «رادیکال روسی در شکاف درجه (تفنگ) قوی است» (چاپ شده در وستینگ ژرنی شماره ۱۸ اکتوبر، ۱۹۰۶). در باره مبارزه علیه ریزیونیزم، لنین

^۷ به سوی وحدت، لنین

است که مسائل انقلاب رو به رشد، هدایت کار انقلابی سوسیال دموکراتیک و جذب توده های کارگر دقیقاً از طریق این کار را مطرح می کند و برای آنها راه حل ارائه می دهد.^۸ (توده کارگران و فعالیت زیرزمینی، ۱۹۱۳)

کار علنی در شرایط استعماری امروز و در حاکمیت استبداد و اختناق و حتی در کشورهای غربی نیازمند سازمان ها و هسته های مخفی است که اشغالگران، رژیم پوشالی و فاشیست های دینی و غیر دینی و طبقه حاکمه سرمایه به آن دسترسی نداشته باشند و با رعایت مخفی کاری ادامه کاری انقلابی را تضمین کرده بتوانند.^۹ البته باید تذکر داد که کار مخفی به معنی زندگی کردن در خانه های سازمانی و خود را از صفوف - به استثنای «کلاس رفقا» - پنهان کردن نیست، بلکه مبارزه در متن حوادث و در کنار توده ها و مثل توده ها زندگی کردن است تا دشمن نتواند انقلابیون را از توده ها تشخیص نماید. سازمان مخفی به معنی زیرزمینی شدن و در لاک خود پوسیدن نیست. زیرا یک مبارز ناگزیر است در جایی کار کند، در منطقه ای زندگی کند، خانواده و دوستان و اقارب داشته باشد و روابط اجتماعی روزانه اش را تأمین کند. چنین مبارزی را همه می شناسند، نام و هویت خانوادگی اش را می فهمند، با محل کارش آشنایی دارند، اما چیزی را که باید همه ندانند، عضویت، جایگاه و روابط او در سازمان مخفی کمونیستی است.^۹

انقلابیون باید در جامعه حضور داشته باشند، به کار و زندگی عادی خود مثل سایر توده ها ادامه بدهند، کار کنند و با هوشیاری انقلابی در راستای تطبیق کار مخفی و کار علنی تلاش کنند و خود را از ضربه دشمن در امان نگه دارند. در چنین حالتی می توان به حیث مبارزین فعال در کارهای علنی توده ای شرکت کرد و آنها را سمت و سو داد. برای انقلابیون لازم و حتمی نیست که رهبران علنی خود ساخته اکسیون های علنی شوند، زیرا این توده ها هستند که رهبران علنی را خلق می کنند، نه دستور و هدایات هسته مخفی دورافتاده از توده ها و جا خوش کن در خانه های سازمانی.

^۸ کمونیست های انقلابی مجاز نیستند که هویت تشکیلاتی و چپی شان را حتی در کشورهای غربی افشاء نمایند و در دام آزادی بیان، تظاهرات خیابانی، اکسیون و نشرات و... دول سرمایه داری بیفتند. هرگاه سرمایه نیرومند شدن و قوام یافتن کمونیست ها را برای رهبری جنبش های توده ای ملاحظه کند، دول سرکوبگر سرمایه آرام نخواهند نشست و بی درنگ به سرکوب کمونیست ها مبادرت خواهند ورزید.

چپ های انقلابی که در خارج از کشور به سر می برند، باید جداً آگاه باشند که در صورت کار مستمر و پویای آنان، حتی همین «امنیت ملی» دولت پوشالی آرام نخواهد نشست و از وسایل و ابزارهای گوناگون به شمول ترور برای خاموشی رفقای چپ استفاده خواهد نمود. رفقای ما باید از اشرف دهقانی، زنده یادان داکتر غلام حسین فروتن و تراب حق شناس بیاموزند که حتی در همان خارجه، پنهانکاری را رعایت نمودند، چون به خوبی درک می کردند که دشمن طبقاتی کین توز، کمونیست های فعال را در هیچ گوشه ای از جهان آرام نمی گذارد.

رفقای انقلابی ما در خارجه نباید احتیاط را فراموش کنند و وارد بازی های دموکراسی بورژوازی شوند و با عکس و نام اصلی در فضای مجازی و با نام های اصلی در اکسیون ها خود را چهره کنند. «چهره سازی» درخور خصوصیت یک انقلابی نیست، بلکه ویژگی بارز یک خرده بورژوازی شهرت طلب است که با اخلاق کمونیستی در شرایط کنونی ما سازگاری ندارد.

^۹ شماری از سازمان ها چنان لیبرال، بی برش و به بازار مکاره تبدیل شده اند که در آن قطعاً نمی توان چیزی به نام پنهان کاری یافت. مثلاً، یکی از این سازمان ها هر ساله «محفل یادبود» برگزار می کرد و افرادی با گرایش های گوناگون و تشکلات مختلف، حتی شماری از «تسلیم طلبان غوند شمالی» را نیز دعوت می کرد و صد تا دو صد نفر گردهم می آمدند تو گویی اینجا اندیوال بازی است و نه یک سازمان مخفی بلشویکی که راه درازی برای مبارزه انتخاب نموده است. آنان یکدیگر را خوب شناسایی می کردند، حتی تلاش می کردند بفهمند که کی مربوط به کدام خانواده است. وقتی عده ای از آنان سال ها بعد، تصادفاً پیش رویت سبز می شوند، همان قصه «محفل ۱۲ نوامبر» را تکرار می کنند؛ هرگاه منکر شوی که با چنین مسئله ای بیگانه هستی، با پررویی می گویند که در جریان هستیم، کاکا فلانی خان گفته است که حالا با ما نیست و با سازمان دیگر کار می کند و هی شله می شود و شله می شود که رهبر تان کیست؛ چون در همان بازار مکاره خوب یاد گرفته اند که «رهبر» را بشناسند تا تعظیم را فراموش نکنند! این است فضاقت علنی گرایی در یک هسته ظاهراً مخفی. چرا یک کمونیست انقلابی حق نداشته باشد، چنین هسته ای را تنها و تنها برای همین فضاقت علنی گرایی ترک نکند؟

فراموش نباید کرد که اگر از یک طرف یک مبارز انقلابی، زندگی مخفی دارد، از طرف دیگر باید در میان توده ها و جنبش های توده ای کار کند؛ توده هایی که زندگی عادی، نورمال، علنی و قانونی داشته و چیزی برای پنهان کردن ندارند. توده ها نمی توانند اعتراض مخفی داشته باشند، تظاهرات مخفی داشته باشند، اعتصاب مخفی داشته باشند و... حرکت، اعتراض و جنبش های توده ای همه علنی هستند. جنبش هایی که در کارخانه ها، شرکت ها، جاده ها و اجتماعات جریان دارند، همه علنی هستند. مبارزات توده ای علنی هستند، اعتراضات توده ای علنی هستند، اعتصابات زحمتکشان علنی هستند، تظاهرات و تحصن و جنبش های توده ای علنی هستند. هنگامی که شکل مبارزه توده ها چه برای احقاق حقوق صنفی و چه هم علیه استبداد و ارتجاع و اشغالگران و دولت پوشالی علنی باشند، توده ها در این مبارزات علنی، رهبران خود را پیدا می کنند، آنان را به پیش می رانند و دور و بر آنان جمع شده، اعتراضات گسترده تر شان را سازمان می دهند. توده ها، جسورترین، مبتکرترین و آگاه ترین انسان ها را به حیث رهبران شان قبول می کنند.

یک سازمان انقلابی با کار در میان توده ها می تواند جدی، پیگیر و مبارز به حساب رود. اگر یک سازمان نتواند در میان توده ها فعالیت نماید، آنهم فعالیت دوامدار، زنده و همه جانبه، این سازمان دیر یا زود فاقد اهمیت می شود. سازمان هایی که به بهانه «رعایت مخفی کاری» و کار علنی را «دام و دانه» دانستن و یا «مصونیت قضایی» عنوان کردن، با توده ها پیوند نداشته باشند، به بیماری «اشرافیت چپ» مبتلا می شوند و به طور مفتضح این اشرافیت را تئوریزه کرده، در غوندی خیر نشسته شعار «جنگ خلق» در هالند سر می دهند و «راه پیمایی طولانی» از برلین به هامبورگ راه می اندازند و بعد هم با غر و فش آن را در وب سایت ها و نشرات شان انعکاس می دهند؛ تو گویی در نیم کره شمالی سوسیالیزم را به پیروزی رسانده و بشریت را از ستم امپریالیزم نجات داده اند!!^{۱۰}

^{۱۰} عده ای به نام «مائویست» که از توده ها چون جن از بسم الله می ترسند و فرار را بر قرار ترجیح داده اند، مبتلا به بیماری «اشرافیت چپ» هستند. اینان که از کنار توده های کشور فرار کرده اند، برای ترضیه خودخواهی های روشنفکرانه شان به تفتن «مارکسیزم مطالعه ای» چسبیده اند و قیم مابانه از توده ها و مردم می خواهند که اینان را به حیث رهبران کمونیست قبول کنند. اینان که توان سپری نمودن یک روز را در کنار توده ها ندارند، در هالند برای توده ها حزب می سازند و «جنگ خلق» راه می اندازند.

یکی از کسانی که به بیماری «اشرافیت چپ» مبتلا است، «پولاد» نام دارد. او برای فرارش به استخبارات هالند توضیحاتی جالبی دارد: «حتی زمانی که مصاحبه کننده گفت که مائویسم یعنی تروریسم. من در پاسخ گفتم که این عقیده و نظر امپریالیست ها و مرتجعین است. او به جواب من گفت که چرا به این کشور امپریالیستی پناهنده شده ای؟ من در پاسخ به وی گفتم که در این کشور اکثریت قاطع آن ها کارگران و دیگر زحمتکشان هستند!» اولاً، نفهمیدیم که آیا در جهان کشوری وجود دارد که اکثریت آن سرمایه دار باشد که «مائویست» فراری از آن منزجر و به کشوری با اکثریت قاطع کارگران و زحمتکشان (هالند) فرار کرده است؟ ثانیاً، ما تصور نمی کنیم که یک فراری از چنین جرثقی بر خوردار باشد و استخبارات هالند هم مجمعی از ساده لوحانی باشد که این فراری شعار ضد امپریالیستی فریاد کند و آنان هم لبیک بگویند. به نظر ما، او صاف و ساده گفته است که زمانی عضو سازمان پیکار بوده، آن سازمان را با انجوبازی به سمت انحلال برده و اکنون از مبارزه دست به سر شده، تصمیم دارد در هالند علیه جنبش انقلابی و رهبران آنان با کسوت «مارکسیستی» سمپاشی کند که قناعت طرف مقابل را هم فراهم ساخته است.

^{۱۱} «حزب» کمونیست مائویست افغانستان» کار علنی را «دام و دانه» امپریالیست ها می داند: «پس در شرایط فعلی نظراً و عملاً و تا حد معینی استفاده از اشکال علنی مبارزه ممکن است و در واقع همین وضعیت، جنبه خطرناک شرایط فعلی برای منسوبین جنبش چپ افغانستان را تشکیل می دهد و نه خطر فوری شکار قهری انقلابیون توسط نیروهای مذهبی. در واقع باید گفت که شیوه عمده فعلی شکار انقلابیون توسط امپریالیست ها و مرتجعین مربوط به رژیم دست نشانده، استفاده از «دام و دانه» است و نه تیر و خنجر.» (نگاه اولیه ای به «برنامه و اساسنامه سازمان انقلابی افغانستان»)

برداشت عامیانه، ضد انقلابی و ضد کمونیستی «حزب» از مبارزه علنی و آن را «دام و دانه» امپریالیست ها خواندن و به آن جنبه خطرناک شرایط فعلی دادن، در حقیقت فرار از کار میان توده های ستمدیده تلقی می گردد و لمیدن در لاک گروهی.

این که کدام تشکل چه شیوه ای برای کار علنی رویدست می گیرد، تابع مشی و سیاست همان تشکل است. اگر یک تشکل به نیروی لایزال مردم باور نداشته باشد و از شرکت در میان جنبش های توده ای به بهانه جویی های متعدد شانه خالی کند، این نوع تشکل در کار علنی دچار اپورتونیزم می شود. این اپورتونیزم می تواند به شکل راست و گاهی هم به شکل چپ تبارز کند. در کشور ما به وضوح دیده می شود شماری از آنانی که به نیروی لایزال توده ها باور ندارند، به انجوها چسبیدند و انجمن های سرکاری تمویل شده از غرب و احزاب علنی راه انداختند و گاه گاه برای نشان دادن روابط شان با غرب، از چاپ جوایز کنگره امپریالیستی امریکا تا مدال های امپریالیستی نیز ابداع نورزیدند. اپورتونیزم مزمن راست که مدتهاست چون اختاپوس بر بدنه آنان چسبیده، به فساد سیاسی تبدیل شده و ضربات مهلکی بر اعتبار جنبش چپ وارد ساخته است که نمی توان آن را خیانت به توده ها و انقلاب به حساب نیاورد.

انقلابیون کار علنی را نه برای سوق تشکیلات به سوی فساد سیاسی بلکه در کنار فعالیت مخفی برای پیوند فشرده با توده ها و آگاهی آنان، تقویت پیوند توده ای و کسب اعتماد و باور توده ها انجام می دهند. روابط با سفارت خانه ها، وزرای خارجه و رؤسای جمهور اشغالگران، پارلمان های اشغالگران، انجوبازی، ایجاد نهادهای دالری و یوروزا و... نه تنها جزء فعالیت های علنی و دموکراتیک به حساب نمی روند، بلکه عملاً باعث خدمت به اشغالگران و گریز از توده ها، خانه نشینی سازمانی و عدم اعتماد و باور توده ها بر انقلابیون می شود. آنانی که تلاش می کنند فعالیت های علنی خود را بر نهادهای انجویی حمایت از زنان و کودکان، ساختن پرورشگاه ها و کمک به قربانیان جنگ و شلتربازی ها آباد کنند، مورد تحسین و تکریم اشغالگران قرار می گیرند، زیرا اشغالگران با صراحت اعلام کرده اند که برای حمایت از حقوق زنان و کودکان به افغانستان آمده اند و به همین منظور фонدهای میلیون دلری را برای تربیت یتیم ها و دستگیری از قربانیان جنگ و زنانی که مورد خشونت واقع شده اند، اختصاص داده و تشکلات انجویی را با دل و جان کمک و یاری می رسانند. متخصصین اشغالگران در بخش های مختلف به کمک تشکلات سیاسی می آیند، فلم سازان برای فعالیت های این تشکلات فلم می سازند، نویسندگان کتاب می نویسند، مستندسازان مستند تهیه می کنند، خبرنگاران خبر و گزارش آماده می کنند، بنیاد سازان زمینه سفر و معالجه منسوبین شان را مساعد می سازند و... و به این شکل به سازمان مخفی (اگر وجود داشته باشد) آهسته آهسته نفوذ نموده، به شناسایی حدود و ثغور تشکیلاتی آن پرداخته، ساحة فعالیت ها و روابط آن را کتگوری کرده، به طور مستقیم و غیر مستقیم در اختیار نهادهای استخباراتی قرار می دهند و بالاخره با امکانات فراوان مالی چنین سازمانی را از درون منفجر می کنند.

فعالیت علنی، دکان و فروشگاه درآمد پولی و مکان نان پیدا کردن و تأمین مصارف خانه های سازمانی و «تقاعد مبارزاتی» نیست، بلکه بستری برای پیوند ارگانیک با توده هاست، پرورش توده هاست، آموختن از توده هاست، آبدیده

همین گونه، «پولاد» در شرایط اشغال، کار علنی را بدون مصونیت اشغالگران محال می داند. او که غرضه هیچ نوع کاری را ندارد، تصور کودکانه از کار علنی دارد و آن را با کار سوسیالیستی خلط می کند. بر همین مبنا است که می نویسد: «حتی در دموکراسی های بورژوائی در کشورهای سرمایه داری هم کمونیست های انقلابی نمی توانند به آسانی فعالیت علنی نمایند.»

«پولاد» که توان تحلیل و تجزیه پیوند کار مخفی با کار علنی را ندارد و از سوی دیگر در تلاش است تا «مارکسیزم ناب مطالعه ای و نوشتاری» اش را تبرئه کند، علیه کار علنی تلوار می کشد و آن را در خدمت اشغالگران می داند؛ اما او خوب می فهمد که کار علنی ارتجاعی، غیر انقلابی و ضد کمونیستی با کار علنی انقلابی، پیشرو و کمونیستی تفاوت ماهوی دارد. ولی چه چاره ای دارد جز این که علیه کار علنی قیام کند تا فرارش را استتار نماید، زیرا اگر با کار علنی موافقه کند، از او ناگزیر خواسته می شود که او در کجا و به چه شکلی کار علنی انجام خواهد داد، در میان توده های ستمدیده یا در محل اقامتش، هالند؟

شدن در میان توده هاست، کمک به رهبران علنی توده هاست تا سمت و سو داده شوند، جذب بهترین های آنان به تشکلات انقلابی است، تقویت روحیه طبقاتی است، ترغیب و تشویق اتحاد و همبستگی توده هاست و...

فعالیت علنی برای «چهره سازی» نیست. کمونیست های انقلابی حق ندارند فعالیت علنی را که بدون شک و تردید با خطرات احتمالی همراه است، برای «چهره سازی» استفاده کنند و چهره ها را برای درآمدزایی و به دست آوردن امتیازات. فعالیت علنی ارضای خودخواهی روشنفکرانه نیست، شهرت و طعنه زدن و پیغور دادن نیست. فعالیت علنی، بر روی سیاست انقلابی، برای کمک به هدف اصلی رویدست گرفته می شود؛ اگر چنین نباشد، بهتر آن که نباشد، زیرا چهره سازی، به جاده ریختن های تشکیلاتی و ماجراجویی های مبتذل، نه تنها به هدف اصلی یاری نمی رساند، بلکه هدف اصلی را لطمه می زند، زیرا شهرت طلبی ها و چهره سازی های کاذب از طریق فعالیت علنی، صفوف، هواخواهان و افراد مرتبط (احتمالاً توده ها) را با خطرات امنیتی روبرو می سازد، چیزی که به جز لطمه زدن جنبش توده ای، پیامد دیگری ندارد.^{۱۲}

کار علنی نباید به هدف پروپوزل سازی صورت بگیرد. انقلابیون حق ندارند فعالیت علنی را به پروپوزل سازی تبدیل کنند و در اول و آخر هر اکسیون یک درجن کمره دار تا و بالا بدونند. توده های مردم از چنین کاری نفرت دارند، تصور می کنند برای پروژه سازی مورد استفاده قرار گرفته اند و یا هم برای سود سکتاریستی تشکیلاتی. هدف ما از فعالیت های علنی، تهیه جزوه از «انعکاس فعالیت ها در مطبوعات» نیست، بلکه هدف ما چنانچه تذکر رفت پیوند با توده ها به منظور ایجاد جنبش های توده ای و بردن سیاست درست میان توده ها و بلند بردن آگاهی توده هاست.

فعالیت علنی، توزیع مواد کمکی و ادویه نیست؛ توزیع کمک های خیرخواهانه نیست. کمونیست ها حق ندارند توده ها را گدا تریه کنند، کمونیست ها حق ندارند آتش کینه و خشم توده ها را از اشغالگران، دولت پوشالی و چپاولگران و غارتگران با دادن مواد کمکی و خیریه خاموش نمایند. وظیفه کمونیست هاست که آتش کینه و خشم توده ها را فروزاتر سازند، نه این که با دادن مواد کمکی و انجام فعالیت های خیریه، آنان را به کتله های منتظر رزق دهنده های موهبتی تبدیل کنند. تجارب نشان داده است که پیوندهایی که بر اعطای کمک های آرد و روغن و ادویه ایجاد شده است، پیوندهای زودگذر بوده و روحیه سلحشورانه توده ها را کشته است. با دادن روغن و آرد و توزیع کمک های خیریه، ما توده ها را به جای این که آموزش انقلابی بدهیم، آنان را طماع به بار می آوریم، بخصوص که حالا توده ها به خوبی می دانند که در پشت هر کمک خیریه چه چپاول و غارت پروژه ای نیست که جریان ندارد.

کمونیست ها در کنار فعالیت علنی غیر قانونی می توانند در فعالیت های علنی قانونی نیز شرکت کنند، اما نباید تمام فعالیت علنی را محدود به فعالیت علنی قانونی بسازند. فعالیت علنی قانونی منوط به شرایط هر کشور است. در صورت حاکمیت مطلق استبداد که هیچ روزنه ای برای فعالیت علنی انقلابی موجود نیست، مشکل و دشوار خواهد بود که

^{۱۲} آنانی که در «با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم!» می نوشتند که «برای جریان تحت رهبری (س - ج - م) دیگر به منزله ایفای وظیفه عظیمی درآمده بود که شعار چند متری «شعله جاوید» را به عنوان تاج افتخار پیشاپیش همه بلند کرده و ساعت ها را در داخل پوهتون یا چند خیابان همین شهر بدون توجه به سطح مخاطبین و خواست های خلق به سخنرانی های بیهوده بگذرانند، نطق ها و سخنرانی های که فقط می توانست در خدمت ارضای امیال ارتجاعی به معروفیت رسیدن و زبانزد شدن خود نطقان باشد»، اکنون خود دچار همین وضعیت شده اند و برای معروفیت و چهره سازی - خلاف سخنرانان و نطقان جریان دموکراتیک نوین که حرف های جدی برای گفتن داشتند - وظیفه عظیم آنان را نطق های سرکاری در خیمه لویه جرگه و پارلمان و جاده ها و مراسم دادخواهی و انجویی و سفرهای غربی می سازد، که از این طریق به معروفیت و شهرت رسیده اند، تا جایی که در قصر سفید بر زبان «اوباما» نیز جا گرفتند.

کمونیست ها در فعالیت های علنی قانونی شرکت کنند. در صورت به دست آوردن چنین روزنه ای، انقلابیون ناگزیر هستند متوجه درجه بالای ریسک شرکت شان در فعالیت های علنی قانونی باشند. اما در حاکمیت های ارتجاعی و کشورهای اشغال شده که به نهادهای اجتماعی ظاهراً «دموکراتیک» اجازه فعالیت داده می شود، کمونیست ها وظیفه دارند وارد این نهاد ها شوند و در آن به سود توده ها و انقلاب به فعالیت پردازند.

لنین می گوید: «حزب متشکل است از هسته های غیر قانونی سوسیال دموکرات که باید با توسعه هرچه گسترده تر و پر شاخ و برگ تر شبکه ای از انجمن های کارگری قانونی مختلف «تکیه گاه هائی به منظور فعالیت در بین توده ها» برای خود ایجاد کند.»

تکیه گاه هایی که لنین از آن یاد می کند، انجمن ها و سازمان های اجتماعی و صنفی کارگران و زحمتکشان است، نه حزب علنی ثبت شده در رژیم پوشالی. فعالیت احزاب قانونی و راجستر شده که در چارچوب قانون اساسی دولت پوشالی تنظیم شده اند، به هیچ صورت فعالیت علنی انقلابی شمرده نمی شود، بلکه قطعاً یک فعالیت ریفورمیستی است. انقلابیون برای فعالیت های علنی می توانند به عوض احزاب رسمی قانونی از سازمان های اجتماعی صنفی در چارچوب فعالیت های قانونی استفاده کنند. بهتر خواهد بود اگر این سازمان های اجتماعی توسط خود زحمتکشان ایجاد شده باشد. در صورتی که چنین نباشد، وظیفه انقلابیون است که برای ایجاد آن همکاری و فعالیت نموده و یا خود دست به ایجاد چنین سازمان هایی بزنند، ولی نباید فراموش کنند که این نوع سازمان ها اترقگاه تشکیلاتی انقلابیون نیست، بلکه دریچه ای برای جلب و ایجاد پیوند فشرده با توده ها است.^{۱۳}

قابل تذکر است که انقلابیون باید برای ورود به انجمن ها و اتحادیه های ارتجاعی ای که دولت پوشالی آنها را تأسیس و برای اغفال مردم مورد بهره برداری قرار می دهد، محتاط باشند؛ زیرا دولت پوشالی قطعاً اجازه نمی دهد که انقلابیون لگام این گونه سازمان های اجتماعی را از دست غلامان حلقه به گوش دولت دست نشانده بیرون بکشند. انقلابیون ضمن این که فعالیت در چنین انجمن ها را برای سمت و سو دادن آن فراموش نمی کنند، نباید انرژی خود را که می توانند در انجمن های زحمتکشان مورد استفاده قرار دهند، در این گونه نهادها هدر دهند.^{۱۴}

^{۱۳} «شکل های تکاملی ای که به انقلاب منجر می شوند، تغییر یافته اند. از این واقعیت ما چنین نتیجه می گیریم که اشکال سازماندهی باید تغییر یابند، که شکل «هسته» ها باید انعطاف بیشتری داشته باشد و اینکه تکامل این هسته ها در بیشتر اوقات نه به صورت مستقیم، بلکه با واسطه سازمان های «پیرامونی» قانونی صورت می گیرد و غیره. سازمان های قانونی تکیه گاه هائی هستند که امکان می دهند ایده های هسته های غیر قانونی به درون توده ها نفوذ کنند. این بدان معنی است که ما شکل تأثیرگذاری خود را تغییر می دهیم، به این منظور که به این تأثیرگذاری جهتی غیرقانونی بدهیم.» (حزب غیر قانونی و فعالیت های قانونی - لنین)

«هر کارگر سوسیال دموکرات باید به قدر امکان به این سازمان ها یاری نماید و در آن ها به طور فعال کار کند. این درست است. لیکن این به هیچ وجه به نفع ما نیست که خواستار آن شویم که اعضای اتحادیه های صنفی فقط سوسیال دموکرات ها باشند: این امر دایره نفوذ و تأثیر ما را در توده محدود خواهد ساخت. بگذار هر کارگری که به لزوم اتحاد برای مبارزه علیه کارفرمایان و حکومت پی می برد در اتحادیه صنفی شرکت نماید. اگر اتحادیه های صنفی همه ی کسانی را که فهم شان ولو فقط تا این درجه ابتدائی رسیده باشد، متحد نمی ساختند، اگر این اتحادیه های صنفی سازمان هائی بسیار وسیع نبودند، آن وقت خود هدف اتحادیه های صنفی هم غیر قابل حصول می شد و هر قدر که این سازمان ها وسیع تر باشند همان قدر نفوذ و تأثیر ما نیز در آن ها وسیع تر می گردد...» (چه باید کرد؟ - لنین)

^{۱۴} مثلاً، «اتحادیه ملی کارگران افغانستان» قطعاً یک اتحادیه ارتجاعی است که برای اغفال کارگران مورد بهره برداری قرار می گیرد. این اتحادیه که عضویت سازمان بین المللی کار را دارد، در خدمت دولت پوشالی و اشغالگران قرار دارد. انقلابیون می توانند به طور نفوذی در این اتحادیه کار کنند، اما باید اصل «حق داشتن، سود جستن و اندازه نگه داشتن» را رعایت کنند و نباید بیش از نیاز نیروی خود را در چنین اتحادیه ای ضایع کنند.

ریفورم و ریفورمیزم

دو اصطلاحی که باید در کار دموکراتیک میان آنها تفکیک قائل شد، ریفورم و ریفورمیزم است. انقلابیون طرفدار ریفورم هستند، نه ریفورمیزم. ما برای این از ریفورم حمایت می کنیم که اعتراض برای ریفورم و اصلاحات، همبستگی زحمتکشان را تقویت می کند؛ به غارتگران پیام می دهد که طبقات تحت ستم قطعاً معترض هستند و تن به غارت بی حد و حصر طبقات حاکمه نمی دهند و مبارزه صنفی برای ریفورم و اصلاحات باعث قدری کاهش ستم و فشار بر توده های زحمتکش می شود.

کمونیست ها به تلاش های طبقات زحمتکش در زمینه ریفورم ارزش می دهند و از کوچکترین زمینه ای که برای ریفورم میسر می گردد، حداعظمی استفاده می کنند؛ با توجه به اینکه فراموش نمی کنند که ریفورم راه نجات ستمکشان نیست و نمی توان از طریق آن جامعه عاری از استعمار و استثمار بناء کرد. کمونیست ها باور دارند، از ریفورمی که وضعیت زحمتکشان را بهبود می بخشد، باید قاطعانه دفاع شود و مبارزه و تلاش برای آن تشدید گردد. کمونیست ها مبارزه برای ریفورم را تابع مبارزه برای کل می سازند. اگر هدف، حمایت از اقدامات ریفورمی خدمت به مبارزه انقلابی و سوسیالیزم و تشدید مبارزه طبقاتی نباشد، قطعاً ریفورمیزم است که در ضدیت با مارکسیزم قرار دارد و مبارزه علیه آن از وظایف مهم کمونیست ها به شمار می رود.^{۱۵}

ریفورمیست ها تاکتیک ها و ستراتیژی های انقلابی و هدف نهایی و غایی کمونیست ها را به اصلاحات محدود می سازند و در صدد دگرگونی بنیادی جامعه نبوده، با ریفورمیزم سبب تداوم غارت طبقات حاکمه و ستمگر می شوند و پرولتاریا و توده ها را تحت قیمومیت دایمی سرمایه داران و طبقات حاکمه قرار می دهند.

ریفورم و ریفورمیزم در فعالیت علنی نیز تبارز می نماید. کمونیست ها مبارزه برای ریفورم را در فعالیت علنی تأیید نموده اما ریفورمیزم را مطرود می دانند و فعالیت دموکراتیکی را که به محور ریفورمیزم بچرخد، ویرانگر و ارتجاعی می خوانند. در صورتی که انقلابیون با رعایت احتیاط و خط کشی دقیق نتوانند فعالیت علنی شان را مطابق با شرایط و اوضاع و تحلیل از شرایط خاص جامعه عیار سازند و هدف نهایی و غایی انقلابی را فراموش و مفتون قانون اساسی رژیم پوشالی شوند، به ریفورمیزم می غلتند؛ امری که دولت حاکمه از آن سود می برد و سبب استحاله تدریجی یک سازمان انقلابی به یک سازمان ریفورمیستی بی خاصیت می شود که مشغله آن را حرکت های ریفورمیستی و خرده کارانه تشکیل می دهد. اگر حرکت های اعتراضی علنی نتواند ضربه ای بر کلیت نظام وارد سازد، حرکت نظام را به درجات مختلف مختل سازد و حاکمان را نگران و دچار وسوسه کند، بلکه نظام آنها را برای شعارهای کذایی دموکراسی و آزادی بیان و آزادی تشکل سازی (از شعله ای گرفته تا بنیادگرا و پرچمی و طالب و خلقی و تکنوکرات) تبلیغ کند، این نوع کار علنی یک کار قبیح ریفورمیستی است که جداً باید از آن پرهیز شود.

اولین ویژگی ریفورمیست ها حفظ فعالیت علنی به هر صورت ممکن تا سطح علنی گرایی است. ریفورمیست ها نهادهای مختلفی را به منظور فعالیت های ریفورمیستی خود به کار می گیرند. آنان با آدرس ها و شعارهایی وارد کار

^{۱۵} «سوسیال دموکراسی انقلابی مبارزه برای اصلاحات را مانند جزئی در مقابل کل، تابع مبارزه انقلابی در راه آزادی و سوسیالیزم می نماید.» (چه باید کرد؟ - لنین)

علنی می شوند که به مذاق اشغالگران و دولت پوشالی خوش می آید و از آن استقبال می کنند. مثلاً حمایت از تجاوز اشغالگران تحت نام مستعار حمایت از حضور «جامعه جهانی» بر ضد جنگ سالاران یا دادخواهی از یوناما و ملل متحد برای محاکمه جهادی ها و اخذ مدال های «زن شجاع» و «چهره سال» و... از اشغالگران و پادوان شان. این نوع فعالیت ها و حرکت ها، بر اندام دژخیمان ترس و لرز نمی اندازد، بلکه سفارت های اشغالگران با دل و جان به استقبال آنها می روند.

دومین ویژگی ریفورمیست ها فراموش کردن حزب انقلابی است. آنان حزب مخفی انقلابی را فلتر مبارزه و انقلابی بودن اعضا نمی دانند، بلکه حزب علنی را فلتر انقلابی بودن قرار می دهند و باور دارند کسی که از فلتر حزب قانونی علنی نگذرد، انقلابی نیست. ریفورمیست ها در بهترین حالت، حزب ظاهراً مخفی را تنها منحصر به دایر نمودن جلسات بی نظم آموزشی می سازند که در آن محور بحث ها عمدتاً حول و حوش فعالیت های علنی قانونی می چرخد.

سومین ویژگی ریفورمیست ها، ارائه شعارهای مبتذل و آلوده با کرنش و سازش است. شعارهای ریفورمیست ها با اصول انقلابی پیوند ندارد، بلکه با منافع اپورتونیستی آنان سازگاری دارد، مثلاً شعار می دهند که «انتخابات لگدی بر پوزه جنگسالاران»؛ و یا بوزینه پیری مثل ظاهرشاه را با این شعار که «ظاهرشاه می آید اخوان می لرزد» چنان در نشرات دموکراتیک شان می پندارند تو گویی او منجی توده های ستمدیده از تیغ بربریت اخوانی هاست؛ و یا هم در اوج جنایت و شناعة شورای نظار در مورد احمد شاه مسعود این قاتل رفقای جنبش انقلابی و توده های تهیدست می نویسند که «از جنایت او خبری ندارند» و...

چهارمین ویژگی ریفورمیست ها، فراموش کردن هدف نهایی است. ریفورمیست ها سر و ته شعارهای شان را می زنند تا هدف نهایی در غباری از ابهام گم شود. در تبلیغات ریفورمیست ها نمی توان هدف نهایی را سراغ کرد. ریفورمیست ها هدف نهایی را از تبلیغات شان حذف می کنند و با مماشات و سازش با دشمنان مردم، نه تنها برای هدف غایی حرفی نمی زنند، بلکه با کنار گذاشتن آن، با کنار گذاشتن جوهر طبقاتی شعارهای شان، شعارهای مود روز را که به مذاق امپریالیست ها خوش می آید، ترویج می کنند.^{۱۶}

پنجمین ویژگی ریفورمیست ها، گرایش به سوی پوپولیسم است که از اپورتونیسم راست ناشی می شود. ریفورمیست ها به جای اصول انقلابی و تنویر اذهان توده ها در عرصه، به دنباله رو توده ها تبدیل می شوند و به ارائه شعارهای عام پسند روزانه رو می آورند. ریفورمیست ها نمی توانند پیشاهنگ طبقه کارگر و حامی منافع زحمتکشان باشند، زیرا تسلیم شدن به پوپولیسم، برش انقلابی نیروهای مبارز را از میان می برد و انقلابیون را به کتله ای از اکونومیست هایی تبدیل می کند که هم و غم شان را تأمین منافع روزانه می سازد.

تشکلات انقلابی ضمن طرد ویژگی های ریفورمیستی و ریفورمیسم، با حفظ اصول انقلابی فعالیت های علنی شان را سر و سامان می دهند و از ریفورم برای هدف غایی استفاده می برند. در صورتی که فعالیت در راستای ریفورم توسط یک سازمان بلشویکی رهبری نگردد، مبارزه برای اصلاحات به اکونومیسم و ریفورمیسم تبدیل می شود که بر پیکر جنبش انقلابی لطمه وارد می سازد و بدون شک به تقویت سیاست های اشغالگران امپریالیست ها کمک می کند.

^{۱۶} هنگامی که «هدف نهایی» (حتی در رابطه با دموکراسی) از تبلیغات ما هر چه بیشتر کنار زده شود با رفرمیسم روبرو هستیم. (مارکسیسم و رفرمیسم - لنین)

پیشینه کار دموکراتیک در افغانستان

کار دموکراتیک برای چپ‌های انقلابی ابزار سیاسی است که با گستره وسیعتری در خدمت کار ایدئولوژیک قرار می‌گیرد، اما در ظاهر با زبان غیر مارکسیستی و عدم کاربرد اصطلاحات و نقل قول‌های کمونیستی به پیش برده می‌شود. کمونیست‌ها با این کار قادرند که عقاید و نظرات خود را در میان توده‌های بیشتری ببرند و درین گستره به شایسته‌ترین افرادی دست یابند تا به صفوف حزب جذب گردند.

کار دموکراتیک در هر دوره اشکال خاص خود را دارد. در دوران اشغال که تضاد عمده میان خلق و امپریالیزم است، باید از تمام ابزارهای تبلیغاتی و تشکیلاتی دموکراتیک بدون اینکه خللی به پنهانکاری برساند، در مخالفت با تجاوز و اشغال استفاده گردد و از این طریق جنبش و جبهه متحد ملی ضد امپریالیستی بیشتر تقویت شود. این کار را می‌توان با نفوذ در تشکلات سیاسی غیر کمونیستی، رسانه‌ها، ملاقات‌ها، سازمان‌های پایه‌ای، نشست‌های مختلف و در شوراهای ولسوالی‌ها، قریه‌ها و... انجام داد.

حزب کمونیست چین در مبارزه بر ضد اشغالگران جاپانی تمامی فعالیت‌های دموکراتیک‌اش را (نفوذ در اردو و سازمان‌های توده‌ای حزب گومیندان، تبلیغ در درون اتحادیه‌های روشنفکری، کار در میان انجمن‌ها و جمعیت‌های زنان و غیره) در خدمت تضاد عمده که تضاد میان خلق چین و امپریالیزم جاپان بود، متمرکز و هر کاری را که به محکم کردن میخ اشغال کمک می‌کرد، خیانت عظیم ملی دانسته، عاملان آن را طرد و نابود می‌کرد.

چون کشور ما تحت سیطره اشغالگران قرار دارد، محور اصلی کار دموکراتیک ما را مخالفت با اشغال، همبستگی ملی علیه اشغالگران و دولت پושالی و تمام نیروهای ارتجاعی در خدمت غارتگران و چپاولگران می‌سازد. انقلابیون ضمن این که به جهت ملی کار دموکراتیک (افشاگری جنایات اشغالگران و ایادی آنان و تقویت همبستگی خلق علیه استعمار) اهمیت فراوان قائل هستند، در عین حال در افشای ستمگری‌های طبقات حاکمه که عمال اشغالگران به شمار می‌روند، غفلت نمی‌ورزند و موازی با افشای تعدی اشغالگران و تقویت روحیه همبستگی خلق‌ها علیه این اشغال به مبارزه علیه طبقات ستمگر که در خدمت امپریالیزم و متکای اشغالگران به شمار می‌روند، نیز می‌پردازند.

برای اجتناب از انحراف و لغزش‌های غیر انقلابی در این عرصه، بهتر است تا به پیشینه کار دموکراتیک در کشور نظری بیافکنیم و از نکات منفی آن بیاموزیم تا دوباره بر همان راهی نرویم که سیر حرکی جنبش انقلابی را لطمه زده است.

گرامی یاد داکتر عبدالرحمن محمودی از مبارزان جنبش مشروطه، بنیانگذار کار دموکراتیکی بود که در خدمت خلق قرار داشت. او با تأثیر پذیری از پیروزی انقلاب اکتوبر، اندیشه‌های مارکسیستی را در کشور ما معرفی نمود و در رساله‌ای به نام «مناظره» باور مارکسیستی‌اش را بیان کرد. او مؤسس جریده «ندای خلق» نیز بود. جریده «ندای خلق» در همان شرایط و روزگار به سود خلق افغانستان تبلیغ می‌کرد. رژیم حاکمه وقت با درک اهمیت این جریده در صدد توقیف آن برآمد و این جریده را متوقف و داکتر عبدالرحمن محمودی را زندانی نمود. این اولین تجربه قانونی کار

^{۱۷} «سیاست ما در مناطق تحت اشغال دشمن و تحت سلطه گومیندان عبارتست از گسترش حداکثر جبهه متحد از یک طرف و مخفی کاری و فشرده‌گی از طرف دیگر، یعنی از لحاظ شکل سازمانی و مبارزاتی سیاست ما باید مبتنی باشد بر مخفی کاری و فشرده‌گی، کار طولانی در حالت مخفی جمع‌آوری نیرو و انتظار فرصت مناسب.» (در باره سیاست - مائوتسه دون)

دموکراتیک توده ای تحت حاکمیت طبقه ارتجاعی بود؛ طبقه ای که اختناق و خفقان و استبداد را حاکم ساخته بود. توقیف جریده «ندای خلق» از سوی طبقه حاکمه نشان داد که مبارزان راه نجات توده ها در شرایط اختناق و خفقان باید بر شیوه های جدید مبارزاتی فکر کنند و تداوم کار را جداً در نظر بگیرند و به دموکراسی قلابی طبقه حاکم دل خوش نکنند.

متأسفانه مبارزان ما از این رویداد نیاموختند و دوباره به سراغ کار دموکراتیک قانونی رفتند. همین بود که داکتر رحیم محمودی ۱۴ سال بعد از توقیف جریده «ندای خلق» با در نظر داشت تغییر سیاست طبقه حاکم، اعلام دموکراسی فریبنده، تلاش نمود تا دوباره جریده «ندای خلق» را نشر نماید اما درخواست گرامی یاد داکتر رحیم محمودی از سوی وزارت اطلاعات و فرهنگ طبقه حاکمه رد شد و این خود نشان داد که طبقه حاکمه قطعاً نمی تواند چاپ نشرات پیشرونده ای را بپذیرد که می تواند در آگاهی توده ها نقش چشمگیر ایفا نماید. پس از رد درخواست برای نشر مجدد جریده «ندای خلق»، تلاش صورت گرفت تا جریده ای به نام «ودان» به مسئولیت داکتر هادی محمودی نشر گردد، اما به این درخواست نیز اعتنایی صورت نگرفت و بالاخره جریده «شعله جاوید» ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین با صاحب امتیازی و مدیر مسوولی زنده یاد داکتر رحیم محمودی در وزارت اطلاعات و فرهنگ وقت ثبت و اولین شماره آن در ۱۴ حمل ۱۳۴۷ نشر شد. در قسمتی از مرام نشراتی آن درج شده بود: «با درک این واقعیت دردناک که افغانستان امروز در صف عقب مانده ترین ممالک جهان قرار داشته و تمام رنج های مردم ما ناشی از سیستم اقتصادی - اجتماعی کنونیست، این جریده برای افشایی همه جانبه و عمیق تمام این نابسامانی ها و پسمانی ها و آگاه ساختن توده ستمکش خود بعلل و موجبات آن ها و پی بردن ایشان براه های قاطع و پی گیر نجات خویش شروع به نشرات می نماید. بر اساس اندیشه نوین عصر ما برای ایجاد هرگونه دگرگونی عمیق اجتماعی و سیاسی بیش از همه لازم تر آنست تا ذهنیت عامه را مساعد ساخت یعنی در زمینه ایدیالوژی بکار پرداخت. بنا بر آن شیوه نشرات ما در زمینه سیاسی آشنا ساختن توده های افغانستان به ایدیالوژی مترقی و پیشرو بوده و مصمم است تا این ایدیالوژی را چنان با خصوصیات ملی خویش درآمیزد که شکل معین ملی را بخود گرفته برای توده ها قابل هضم بوده و راه نجات شان را برای رسیدن به یک آرمان عالی هموار سازد، و با هرگونه انحرافات ایدیالوژی مترقی چه در مقیاس ملی و چه در مقیاس بین المللی مبارزه خواهد کرد.»

جریده «شعله جاوید» ضمن این که در رساندن آگاهی به روشنفکران نقش چشمگیر ایفاء کرد، اما چنانچه از مرام نشراتی آن به ملاحظه می رسد، این جریده عمدتاً یک جریده ترویجی بود تا جریده تبلیغی. در این جریده به صراحت ملاحظه می شود که مرز میان کار ترویجی و کار تبلیغی مخدوش و به نحوی از انحاء فعالیت مارکسیستی تا سطح مارکسیزم علنی تنزل داده شده است.

با مرور یازده شماره جریده «شعله جاوید» به خوبی می بینیم که این جریده به جای پرداختن به ستم های روزانه ای که بر توده ها می رفت، به نشر مقاله های تحلیلی و ترویج افکار کمونیستی مصروف بود. جریده، ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین است، اما بیشترین تمرکز آن بر اندیشه های سوسیالیستی و مارکسیستی است. این جریده که در مطبعه دولتی چاپ و با جواز وزارت اطلاعات و فرهنگ وقت نشر می شد، با نشر مطالب سوسیالیستی (فقط با خودداری از

ذکر مارکسیزم، لنینیسم، اندیشه مائوتسه دون) گرایش بسیار جدی به مارکسیزم علنی داشت.^{۱۸} لارج نام های اصلی نویسندگان بر مقاله های جریده، نشاندنده شیفتگی گردانندگان جریده «شعله جاوید» به علنی گرایی بود.

گردانندگان جریده «شعله جاوید» که از مبارزان راه توده ها و ناشر اندیشه های انقلابی محسوب می شدند، متأسفانه نه از توقیف جریده «ندای خلق» درس گرفتند، نه از عدم پذیرش درخواست های شان برای نشر مجدد جریده «ندای خلق» و نه هم عدم اعتنای دولت وقت برای نشر جریده «ودان». تلاش مستمر برای نشر جریده، گواه این است که گردانندگان جریده «شعله جاوید» کار نشراتی را تنها راهی برای کار در میان توده ها انتخاب کرده بودند، که این کار نمی تواند متأثر از نشر روزنامه «ایسکرا» نباشد؛ اما بدون در نظر داشت شرایط و اوضاع دو کشور و ساختار سازمانی در دو کشور. حزب بلشویک علنی گرایی نمی کرد و اساس را بر کار مخفی گذاشته بود، اما سازمان جوانان مرفقی که در عقب جریده «شعله جاوید» قرار داشت، یک سازمان پراکنده علنی گرا بود که رهبران اصلی آن همه چهره های علنی بودند.

علنی گرایی، خلط کار ترویجی و کار تبلیغی، خوشبینی برای تداوم کار با فعالیت های علنی و محدود شدن فعالیت به کار نشراتی و قانونی و نیاموختن از ماهیت واقعی طبقه حاکمه سبب شد که رژیم حاکمه نشر جریده «شعله جاوید» را بیش از سه ماه تحمل نکند و با نشر آخرین شماره آن در ۲۳ جوزای ۱۳۴۷ این جریده از سوی رژیم وقت توقیف شد و شماری از گردانندگان آن زندانی شدند.

سازمان جوانان مرفقی که در ۲۳ میزان سال ۱۳۴۴ تأسیس شد، نشر جریده «شعله جاوید» و فعالیت های جریان «شعله جاوید» را عملاً زیر نظر داشت. این سازمان با وجود نام مخفی، یک سازمان علنی بود و اکثریت مطلق کادرها و رهبری آن در تظاهرات ها و میتنگ های «شعله جاوید» شرکت و سخنرانی می کردند و رژیم همه را به شمول زنده یادان اکرم یاری و صادق یاری که نه در تظاهرات های جریان سخنرانی می کردند و نه هم در جریده «شعله جاوید» مقاله ای به نام شان درج می شد، می شناخت.^{۱۹} علنی گرایی حاکم بر «سازمان جوانان مرفقی» این سازمان را به محفل روشنفکرانی

^{۱۸} «روز دوشنبه گذشته (۲۲-اپریل) مصادف بود با نودوهمین سالروز تولد ولادیمیر ایلچ لنین رهبر و سازمانده بزرگ جنبش بین المللی کارگری. خلق های رزمنده سراسر جهان هیچگاه سیمای درخشان و نبوغ آفریننده پردرخشش این پیشاهنگ کبیر را از یاد نخواهند برد. لنین جهانی پیشرو را در دوران امپریالیسم و انقلابهای پرولتاریائی تکامل داد و بر ژرفای آن افزود و گنجینه دانش نو را با رهنمودها و آموزش های پر ارج خویش غنی ساخت. او در سراسر زندگی بارور خود دشمن آشتی ناپذیر سازشکاری و هرگونه آیین شکنی دیگر بود. نبرد دلیرانه او با نمایندگان گرایش راست در بین الملل دوم برای همه رهسپاران راه خلق رهنمود درخشانی است. لنین با پایه گذاری یک سازمان نوین، پیکارجو و آبدیده دشواری های را که بر سر راه راهی و آزادی خلق میهنش قرار داشت، نابود ساخت و با این پیروزی شگرف و دورانساز افق نوینی بروی خلق های ستمکش دنیا کشود...» (جریده شعله جاوید، شماره چهارم، ۵ ثور ۱۳۴۷).

پاراگراف فوق که در جریده قانونی و ثبت شده در وزارت اطلاعات و فرهنگ وقت نشر شده، نشاندنده نمونه واضح مارکسیزم علنی است که قطعاً با کار یک سازمان بلشویکی همخوانی ندارد.

^{۱۹} ما در رساله «اکرم یاری، مبارز اندیشه و عمل» در مورد نقش زنده یاد رفیق اکرم یاری در جریده «شعله جاوید» نوشته بودیم که «بسیاری متفق اند که اکثر این نوشته ها به قلم رفیق یاری نوشته می شد و نشان می داد که او زنده ترین و اندیشمندترین فرد در رهبری سازمان می باشد و دیگران او را قبول داشتند. وی که نمی خواست به عنوان پیشوای این جنبش در مبارزات علنی آن روزگار تبارز داشته باشد، حتی نامش را در پای مقالاتی که می نوشت نمی آورد و با دیگران نیز در نوشته های شان کمک می کرد و به اینگونه ثابت می ساخت که رهبر خردمند و عاری از شخصیت پرستی های خرده بورژوازی است...»؛ ولی با مرور نوشته های جریده «شعله جاوید» به این نتیجه رسیدیم که اظهارات ما در مورد اینکه اکثر نوشته های جریده شعله جاوید به قلم رفیق یاری نوشته می شد؛ نادرست، سطحی و بر حدس و گمان و شنیدن ها استوار بوده است، لذا جا دارد که برای این سطحی نگری، درینجا از خود انتقاد کنیم. ما، هیچ

تبدیل کرده بود که مصروفیت مبارزاتی شان تظاهرات و میتنگ بود. «سازمان جوانان مرقی» به جای یک سازمان منضبط، پولادین و دارای پایه توده ای، مشابه به یک اتحادیه صنفی روشنفکران بود که محفل های گوناگون در آن شرکت کرده بودند. عدم پیوند این محافل گوناگون روشنفکری با توده ها از علل اصلی و کلیدی از هم پاشیدن جریان «شعله جاوید» بود.^{۲۰}

برای بررسی بیشتر علنی گرایی سازمان جوانان مرقی به سه سندی که در اختیار داریم، مراجعه می کنیم: گروه انقلابی خلق های افغانستان در سند «با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم» (۱۳۵۲) می نویسد: «اساس فعالیت های «س - ج - م» زیر نام جریان «شعله جاوید» از سال ۱۳۴۷ تا روزهای پریشانی و زوال مشی علنی شهری و روشنفکرانه بود. برای «رهبری» که علاقه سوزانی به مبارزات علنی (مظاهره و متنگ) حس می کرد پیدا کردن زمینه و تمسک برای اینکار اشکالی نداشت. از تجلیل روزهای تاریخی، پشتیبانی از جنبش های کشورهای مختلف، پشتیبانی از حرکت کارگران و کارمندان برخی موسسات گرفته تا اعتراض علیه اخراج معلمان و متعلمان، همه می توانستند بهانه ای باشند جهت یک مظاهره یا کم از کم میتنگی در صحن پوهنتون و یا یکی از مکاتب. «رهبری» از همان آغاز برآمد علنی عملاً تهداب بدترین اشکال علنی گری را گذاشت.»

«مشعل رهائی»، نشریه سیاسی - تئوریک «سازمان رهائی» (۱۳۵۹) در مورد علنی گرایی سازمان جوانان مرقی می نویسد: ««س.ج.م» چون فاقد یک برنامه عملی روشن، مشی معینی سیاسی و تشکیلات منضبط و دارای امکانات محدود بود، بناً با تمام توانایی فقط می توانست این جریان علنی در سطح تظاهرات، متنگ ها و اتحادیه های روشنفکری فعالیت خود را سازماندهی نماید. بنابر این با وجود اهمیت بسیار این مبارزات از آنجائیکه کلیه فعالیت های «س.ج.م» در سطح دموکراتیک - روشنفکری و علنی قرار گرفت و در این جهت تکامل کرد («س.ج.م» نتوانست در کار علنی هم به فعالیت درست در جهت جلب توده ها پردازد و موفق به ایجاد تشکیلات های صنفی - علنی و نیمه علنی نگردید و کار در تشکیلات های علنی را مورد توجه قرار نداد) قادر نشد در زمینه های تئوریک - سیاسی و سازمانی در جهت ایجاد یک سازمان مستحکم پرولتری تکامل کند که استحکامش در پیوند با توده ها باشد و بتواند مناسبات صحیح میان کار سوسیالیستی و دموکراتیک، میان کار مخفی و علنی را در سازمان برقرار سازد.»

و «دو سند از جرگه انقلابی های افغانستان در باره اخگر و ساوو» که در جدی ۱۳۶۷ نشر شده است، به علنی گرایی سازمان جوانان مرقی چنین اشاره می کند: «جریان دموکراتیک نوین منحصراً از لحاظ فعالیت عمومی اش بیشتر به فعالیت دموکراتیک و آن هم در سطح لمیده و ابداً نتوانست درک نماید که باید فعالیت دموکراتیک در خدمت

سندی مبنی بر مبارزه زنده یاد رفیق اکرم یاری علیه سیاست علنی گرایی جریان شعله جاوید و سازمان جوانان مرقی در دست نداریم و این نشان می دهد که زنده یاد یاری با سیاست علنی گرایی آن دوره مشکلی نداشته، با وجودی که خود تلاش کرده تا در فعالیت های علنی سهم نگیرد.

^{۲۰} زنده یاد رفیق اکرم یاری در نوشته «انقلاب و مسئله ملی» که در بعضی از سایت ها به اسم او نشر شده، می نویسد: «علت اساسی ای از هم پاشیدن جریان شعله، جای باز نکردن آن در دهات بود... ضعف طبقه کارگر نوجوان که خود از لحاظ ذهنی و اقتصادی تا حدودی خرده بورژوا است و ذهنیت قبیلوی، و لمپنی بیشتر در میان شان رایج است، جنبش شعله را مجبوراً در چارچوب روشنفکران محدود می ساخت. چون خواست های روشنفکرانه، بدون پشتوانه توده ای، نیروی واقعی نیست، خاصه آنکه اپورتونیزم ظهور نماید، حتی بیشتر یکی از علل رشد اپورتونیزم، در جریان شعله، همین منحصر ماندن آن در قشر روشنفکران بود.»

کار سوسیالیستی قرار گیرد. چنین لمیدن «س.ج.م» جریان را بطور عام به سوی علنی گری سوق داده و ضربه پذیرش نمود.^{۲۱}

این کمبود «س.ج.م» را در درجه اول و جریان را در درجه دوم به جهتی سوق می دهد که دستاوردهای فعالیت علنی را که در ساحه کار و بار دموکراتیک دور می زد در خدمت کار سوسیالیستی که بطور مخفی باید عمده‌تاً انجام می شد قرار دهد، بالعکس تلاش بعمل آمد تا دستاوردهای فعالیت مخفی در همان حد ناچیزی هم که قرار داشت در خدمت فعالیت های علنی و علنی گری ها قرار گیرد.

جنبش چپ افغانستان باید از اشتباهات کار دموکراتیک و علنی گرایی «سازمان جوانان مترقی» می آموخت، اما متأسفانه جمع‌بندی هایی که از این اشتباهات صورت گرفت، آن طوری که باید، تطبیق نشد. پس از انحلال سازمان جوانان مترقی، در دوران تجاوز شوروی به افغانستان که دو سازمان «رهایی» و «ساما» در نبرد مسلحانه شرکت داشتند، اصطلاح کار دموکراتیک بسیار به کار برده می شد و چون حرکت توده ها اسلامی ارزیابی می گشت، لذا این دو سازمان با اداهای اسلامی وارد جنگ شده، اعضای آنها ریش ماندند، نمازخوانی و تسبیح گردانی کردند، لنگی و پکول پوشیدند و در آن ناتوانی تا توان داشتند اداهای اسلامی را فراموش نکردند؛ برفرق اعلامیه های شهدا آیه و حدیث نوشتند، به جمع آوری عشر پرداختند و بالاخره شعار «نه شرقی نه غربی، جمهوری اسلامی» خمینی را پذیرفتند.^{۲۲} سازمان «ساما» تا جایی پیش رفت که بر ارگان مرکزی خود «بسم الله» نوشت و سازمان «رهایی» خواستار اخلاق، فرهنگ، حقوق زنان و... مطابق «اسلام عزیز» شد و بر مرگ جنرال ضیاء این جاسوس سیا و قصاب خلق های افغانستان، پاکستان و فلسطین تسلیت گفت.^{۲۳}

تمام این اعمال ضد کمونیستی به نام کار توده ای و کار دموکراتیک به خورد جنبش انقلابی داده شد که نتیجه آن جز تقویت تنظیم های جهادی و بنیادگرایی اسلامی در افغانستان چیز دیگری نبود. هیچ یک ازین دو سازمان یک بار هم به ماهیت طبقاتی و ارزیابی ثنوریک از جنگ و جریانات بنیادگرا در دوره های مختلف قدرت آنها و امیال امپریالیست های غربی در افغانستان پرداختند (مشعل رهایی در آغاز جنگ ضد روسی تا حدی این کار را کرد، اما چون خود مملو از اشتباهات راست روانه بود، نتوانست به نیازهای اصلی جنبش پاسخ بگوید و به این صورت تا امروز به نحوی

^{۲۱} «در دوره های قبل از اسلام زنان مانند اشیا خرید و فروش می شدند و نوزدان دختر را زنده به گور می کردند. بعد از ظهور دین مبین اسلام این رسم جهالت و ضد بشری به کلی مردود شناخته شد. اسلام به زن به عنوان انسان مستقل اهمیت قابل شده، به آن حیثیت بخشید و در فعالیت های اجتماعی و حتی جنگ شرکتش را مجاز شمرد. بودند زنانی که در جنگ های نجاتبخش اسلام سهم گرفته و به مقام فرماندهی نیز رسیدند... ما خواستار حقوق و مساوات از نوع سازمان زنان خلق و پرچم نیستیم بلکه خواهان حقوق و مساوات در چارچوب عنعنات ملی و فرهنگ جامعه ی اسلامی ما هستیم. حقوق و مساوات خواهی زنان خلقی و پرچمی از یکطرف با عنعنات ملی و فرهنگ جامعه ی اسلامی ما مطابقت نداشته و از جانب دیگر مروج فرهنگ استعماری روسیه در کشور ما می باشد.» (یکی از نشریه های دموکراتیک بخش زنان، دوره دوم سال اول، شماره ۳ جدی ۱۳۶۶).

این نوع تبلیغات در عرصه کار دموکراتیک برای یک سازمان انقلابی شرم آور، مسخره و مفتضحانه است. تبلیغات ارتجاعی، هیچ پیوندی با ترویج مارکسیستی و عرصه کار سوسیالیستی ندارد، بلکه شدیداً ارتجاعی و ضد انقلابی است. این نوع تبلیغات ارتجاعی و غیر انقلابی، ضمن تحریف حقایق، توده های زن را به گودال گمراهی سوق داده، راه نجات شان را در چیزی وانمود می سازد که متأسفانه ستمبار و یکی از عوامل تیره بختی زنان و توده های ماست.

^{۲۲} «ما مرگ ناهنگام رئیس جمهور پاکستان را به فامیل ایشان، مردم و حکومت آن کشور تسلیت گفته و به بازماندگان مرحومی از بارگاه ایزد متعال صبر جمیل می طلبیم.» یکی از نشریه های دموکراتیک بخش زنان، دور دوم، سال اول، شماره ۸ و ۹، سرطان و اسد ۱۳۶۷.

این ارتجاعی ترین نوع تبلیغ است. کدام عقل سلیم می تواند ادعا کند که این تبلیغ ربطی به ترویج انقلابی و کمونیستی دارد؟ این نوع تبلیغ که هیچ ربطی به تبلیغ انقلابی ندارد، نه تنها در آگاهی دادن به مردم ممد واقع نمی شود، که ذهن و فکر توده ها را مسموم می کند.

بر چپ سایه افکنده و به شیوع انحراف کمک می کند) و به نام استفاده از امکانات غرب، رو به انجو و پشت به مارکسیزم شده، پای شان در ترویج و تبلیغ مارکسیستی شل شد و حتی به مشخص کردن مرزهای کار دموکراتیک و خط های سرخ آن نیز نپرداختند و به این صورت بدترین نوع کرنش در برابر اشغال و امپریالیزم را به خورد اعضا و صفوف خود دادند.

«ساما» پس از پایان جنگ ضد سوسیال امپریالیزم شوروی، کار دموکراتیک خود را در خدمت تنظیم های جهادی قرار داد و حضور در جشن عبدالرشید دوستم را نیز در زمره فعالیت های دموکراتیک اش درج کرد؛ اما «رهایی» پس از سرنگونی رژیم پوشالی از کار دموکراتیک برای جلب کمک ها استفاده کرد و به این منظور محافل و تحصن، کنفرانس های تعارفی در هوتل های مفشن و لوکس، تظاهرات های حقوق بشری و... را سازماندهی نمود که هیچ نوع پیوند توده ای در آن مشهود نبود و از این طریق هیچ توده ای به سازمان هم جلب نشد. این سازمان باری برای جلب کمک در اوج جنایات شورای نظار در کابل و سایر ولایات، احمدشاه مسعود را در یکی از ارگان های دموکراتیک خود مبرا از جنایت درج کرد. کار دموکراتیک «سازمان رهایی» در این دوره هیچ نوع پیوند توده ای برای این سازمان به بار نیاورد، و همان «هیاووی بی ارزشی» بود که خود این سازمان در زمان «گروه انقلابی خلق های افغانستان» آن را به نقد گرفته بود.^{۲۳}

کار دموکراتیک «سازمان رهایی» در امارت فاشیستی طالبان در چارچوب پروژه تنظیم شد. «سازمان رهایی» به تأسیس انجو پرداخت، جشن نوروز برپا کرد، تظاهرات خودی (بدون حضور مستقلانه توده ها) راه اندازی نمود، ده ها سفر خارجی انجام داد، به پارلمان های استعمارگران رفت و به روابط نهادهای دموکراتیکش با نهادهای استعماری فخر فروخت، جایزه دریافت کرد، برای فعالیت ها و چهره هایش کتاب نوشته شد، ده ها ژورنالیست از مراکز مربوطه اش دیدن به عمل آوردند و خبررسانی کردند، مواد کمکی توزیع کرد، کورس های سواد آموزی و خیاطی راه اندازی نمود، عکس و فلم گرفت و... این «کار دموکراتیک» نه برای آگاهی دادن توده ها بود، نه برای همبستگی توده ها و نه هم برای پیوندیابی با توده ها، بلکه هدف آن جلب کمک های بیشتر بود؛ بنابراین قطعاً کار دموکراتیک انقلابی نبود، همان کاری نبود که «گروه انقلابی خلق های افغانستان» به آن باور داشت.^{۲۴}

^{۲۳} «مظاهرات، متنگ ها، شرکت در موسسات ارتجاعی و بطور کلی هر نوع مبارزه علنی اگر با رعایت اصول م-ل-ا و در خدمت کار مخفی و متشکل ساختن نیروها نباشد به هیاووی بی ارزشی بدل می گردد. فکر هدایت کننده «رهبری» را در متنگ ها و مظاهرات... خدمت صادقانه به خلق و گامی بسوی انقلاب نمی ساخت، بلکه احساسات و اندیشه های شان همان احساسات و افکار خرده بورژوائی و اپورتونیستی بود که با یک چنان خط مشی سیاسی جدا از توده ها، محدود بر روشنفکران، شهری و علنی آنان تناسب داشت.» (با طرد اپورتونیسم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم)

^{۲۴} «به مبارزه علنی دو نوع برخورد وجود دارد. یکی برخورد غلط و ضد انقلابی بسان «رهبری» که همان علنی گرایی است. یک گروه، سازمان یا حزب با تمام اعضا و زیر نام مشخص شان جریان تظاهرات، متنگ ها و انواع گوناگون فعالیت های علنی را جدا از توده ها و بی توجه به آنها راه انداخته، بدین ترتیب یک یک افرادش را بدشمن طبقاتی ساطور به دست شناسانده و او را در قلع و قمع بیدریغ انقلابیون یاری می رساند. تمام فعالیت های علنی «شعله جاوید» (بیشتر نمونه هایی از آنها آوردیم) در این جهت سیر می کرد و مساعدت بزرگی به ارتجاع بود.

برخورد دیگر به مبارزه علنی از دیدی پرولتاریایی است: مارکسیست لنینیست ها کلیه اشکال مبارزات علنی و شهری مثل مظاهرات، متنگ ها، شرکت در اتحادیه های صنفی، قانونی و غیره را در صورتیکه در تحلیل نهائی همه آنها در خدمت مبارزات انقلابی توده ها و کار بسیجی مخفی و مبارزه در ساحه اصلی یعنی روستا باشند، قبول داشته و از آن به عنوان وسیله ای در خدمت به اهداف مذکور استفاده می برد، زیرا در مبارزه علنی در حدود وسیعی می توان با توده ها پیوند یافت. اگر تظاهراتی با خواست توده ها برپا گردد، شرکت افراد از یک گروه یا سازمان مارکسیست لنینیستی در آن بخاطر نظم و دادن سمت صحیح، آگاه ساختن توده ها و در مرحله ای بسیج آنها می باشد. شرکت و رهبری مارکسیست لنینیست ها در این مبارزات به تربیت و تجربه یافتن توده ها،

در کنار سازمان های «رهایی» و «ساما»، سازمان «پیکار» چند سالی در نقاطی از کشور با تفنگ «کمیتہ امام» در جنگ ضد روسی شرکت کرد. این سازمان ضمن این که نتوانست کار دموکراتیک انقلابی را به پیش ببرد، به مرور زمان انجوزده شد و چنان در ثروت انجویی غرق شد که حتی سازمان های دیگر بر انجوهای او غبطه می خوردند. انجوبازی «پیکار» یکی از علل فروپاشیدن این سازمان بود که میراث انجویی آن به «حزب» کمونیست (مائویست) و بخش «اصولیت انقلابی پرولتری» آن به اروپا رسید!!

با درنظرداشت این پیشینه، هنوز هم دیدگاه های غیر انقلابی در مورد کار دموکراتیک حاکم است. این دیدگاه های ارتجاعی در بخش کار دموکراتیک، کار سوسیالیستی چپ انقلابی را ضربه زده و متأسفانه این دیدگاه ها در عده ای به عادت تبدیل شده است، همان عادت سخت جان که به گفته لغمانی های عزیز ما «هر چه برو عادت نبرو». ما، در بخش بعدی، ضمن بررسی دیدگاه های غیر انقلابی در پهنه کار دموکراتیک، کار دموکراتیک انقلابی را نیز مورد بررسی قرار می دهیم.

بالا رفتن شناخت آنها از دشمنان و چگونگی مبارزه و آمادگی شان برای نبردهای آتی عالی تر، می انجامد.» (با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم)

^{۲۵} «نقد نویس {مربوط به سازمان پیکار برای نجات افغانستان (اصولیت انقلابی پرولتری)} شخصاً یکی از مجاهدین همین احزاب بود و سلاح های «کمیتہ امام» و اسناد رهبر سازمان اسلامی مربوطه را نزد خود داشت.» (شعله جاوید، شماره دهم، دوره سوم ماه جدی ۱۳۸۴).

کار دموکراتیک و دیدگاه های متفاوت

در حال حاضر چهار دیدگاه در زمینه کار دموکراتیک وجود دارد: دیدگاه فرار از کار دموکراتیک و «مصونیت قضایی» و «دام و دانه» دانستن آن، دیدگاه مخدوش کردن کار دموکراتیک با کار سوسیالیستی یعنی همان مارکسیزم علنی که گاه با مقاله های طویل و غامض و گاه هم تا سطح فعالیت جامعه مدنی سقوط می کند، دیدگاه شدیداً ارتجاعی و غیر انقلابی که کار دموکراتیک را در خدمت کار سوسیالیستی قرار نداده بلکه بر اساس پروژه و انجمن و قانون گرایی آباد می گردد و دیدگاه کار دموکراتیک انقلابی که در پیوند با اصول انقلابی قرار دارد و برای پیوندیابی با توده ها، سازماندهی توده ها و استحکام همبستگی توده ها رویدست گرفته می شود و در نهایت به کار سوسیالیستی یاری می رساند.

در اینجا هر چهار دیدگاه را اجمالاً مورد بررسی قرار می دهیم:

۱- فرار از کار دموکراتیک

عده ای با شنیدن اصطلاح کار دموکراتیک پت میکشند و دچار اضطراب می گردند. آنانی که عمدتاً در خارج از کشور به سر می برند و به بیماری مزمن «مائوایسم» خیالی و تفننی و جدا از توده ها مبتلا هستند، با کار دموکراتیک سازگار نیستند. «مائویست» های وطنی، کار دموکراتیک را در شرایط کنونی «دام و دانه» و «مصونیت قضایی» می دانند و از آن می ترسند. آنان چون جرئت کار در میان توده ها را ندارند با شعار «جنگ خلق» سرگرمی مفتضح به راه انداخته اند و با صدور قطعنامه های «انترناسیونالیستی» گاه کوتاه و گاه طویل، قدم عملی برای رهایی توده های ستمدیده افغانستان برداشته نمی توانند.

انقلابیون مبارزه علنی را جزئی از کار و پیکار انقلابی می دانند و قطعاً از آن نمی ترسند و به بهانه های «مصونیت قضایی» و «دام و دانه» از این کار با ارزش پا پس نمی کشند.^{۲۶}

آنانی که خطر نمی پذیرند و از کار میان توده ها می ترسند، تلاش می کنند که با انقلابی نمایی های مبتذل زیر پرده ضخیم «مبارزه مخفی» پنهان شوند و به این شکل تنها به حرافی پرداخته، به مغشوش نمودن افکار و توطئه بازی رو آورده، عملاً به انقلاب و توده ها خیانت می کنند. یک مبارز انقلابی را فقط می توان در پراتیک انقلابی تشخیص داد نه با حمل پشتواره های تیوری های مارکسیستی.

هنر تلفیق مبارزه علنی با مبارزه مخفی، کار چپ انقلابی است.^{۲۷} «مائویست» های وطنی از مبارزه و کار علنی و رفتن میان توده ها می گریزند، به کتابخانه ها پناه می برند و مشغله شان را مارکسیزم اتاقی می سازد. آنان بدون شک می توانند

^{۲۶} «... حزب نه تنها فعالیت آشکار را تقبیح نموده بلکه بر عکس کسانی را که آن را رها می کنند یا از آن روی بر می تابند تقبیح کرده است». (مسائل مورد مشاجره حزب آشکار و مارکسیست ها - لنین)

«البته در رابطه با گذاردن کار عمده در خدمت مبارزه مسلحانه، باید در انواع مبارزات علنی و غیر علنی، قانونی و غیر قانونی در شهرها و دهات تحت تسلط دشمن نیز وارد شد و میان آن ها پیوند مناسبی ایجاد نمود.» (ساختمان حزب - مائوتسه دون)

^{۲۷} «برای یک کمونیست اشتباه بزرگی خواهد بود که خواست های فعلی کارگران را که به خاطر بهبودهای جزئی در شرایط کارشان مطرح می شود، با دیده تحقیر بنگرند و یا یک برخورد غیر فعال (پاسیو) به این مبارزات، به بهانه برنامه ی کمونیستی و این که هدف نهائی محتاج یک مبارزه ی انقلابی مسلحانه است، داشته باشند.» (در باره ترویج و تبلیغ، تز تشکیلاتی و ساختمان احزاب کمونیستی مصوبه سومین کنگره کمونیست بین الملل (کمیترن) در ۱۹۲۱)

ده ها چه صدها صفحه را با تیوری های مارکسیستی پر کنند، بدون این که کوچکترین قدمی در راستای کار میان توده های ستمدیده بردارند. مارکسیزم اتاقي به درد توده ها نمی خورد، توده ها به مارکسیزمی که توان و قابلیت عملی داشته باشد نیاز دارند، در غیر آن ایدئولوگ های بورژوايي متخصص تر از «مائويست ها» می توانند در حول و حوش مارکسیزم تیوری بافی کنند.

«مائويست» ها که توان، جرئت و شهامت و نیت و اراده کار در میان توده ها را ندارند، اکثراً از کشور فراری هستند. منطق فرار ایشان نیز بی باوری به نیروی لایزال توده هاست. در غیر آن یک انقلابی ماهر، کاردان و دانا، در صورتی که نیت مبارزه داشته باشد، می تواند در بدترین شرایط نیز با رعایت پنهانکاری در میان توده ها بماند و قرار را بر فرار ترجیح بدهد.

هیچ عقل سلیم پذیرفته نمی تواند که فرار اینان به نیت تداوم مبارزه بوده باشد، زیرا تاریخ نشان داده است، انقلابیونی که نیت مبارزه داشته اند، خارجه را دوباره به قصد میهن ترک کرده، در کنار توده ها به انقلاب شانه داده اند.^{۲۸} «مائويست» های فراری ما مصروف دو کار عمده هستند: انجوايزم و «شورش» در کشورهای غربی. اینان، چنانچه خود بر یکدیگر سند می آورند، انجوازان حرفوی هستند (همان کار علنی خاینانه و ضد انقلابی)؛ ولی در عین حال ردای ضخیم «مبارزه مخفی» را به تن کرده اند، تلفیق مبارزه علنی و مخفی را به استهزا گرفته اند و این اصل بلشویکی را «مصونیت قضائی» و «دام و دانه» می خوانند تا ساده لوحان را بفریبند و فرار شان را انقلابی جلوه دهند.

اما خلاف «مائويست» های وطنی، انقلابیون برای سازماندهی توده ها نیاز به تبلیغات سیاسی دارند. این تبلیغات سیاسی و سازماندهی توده ها از طریق مبارزه نیمه مخفی و علنی امکان پذیر است. بدون تبلیغات ساده، آسان و قابل درک مشکل است به سازماندهی و آگاهی توده ها پرداخت. تظاهرات، اکسیون، اعتصاب، اعتراض، تجمع و... مخفی صورت گرفته نمی تواند، اینها باید در فضای باز و علنی صورت بگیرند و وظیفه انقلابیون است تا از اکسیون ها، تظاهرات ها، اعتصابات، تجمعات و... به سود کار مخفی و زیرزمینی بهره برداری نمایند.

چنانچه گفته شد مبارزه توده ها، اعتراض توده ها و خیزش توده ها، مخفی صورت گرفته نمی تواند. وقتی فعالیت توده ها علنی است، انقلابیون ناگزیر هستند ریسک بپذیرند و به آن پهلوی بزنند. رد کردن چنین کار سترگ، کار انقلابیون نیست، کار دون کیشوت هاست؛ کار انقلابیون نیست، کار «مائويست» های بالماسکه ای و فراری است.^{۲۹}

^{۲۸} سازمان انقلابی افغانستان قطعاً مخالف کار انقلابیون در خارج از کشور نیست، به شرطی که چنین کاری به موافقه یک تشکل انقلابی صورت گرفته باشد و یا انقلابیون منفرد در خارج از کشور تشکلات انقلابی را در مبارزه علیه امپریالیزم یاری برسانند؛ اما وقتی فرار برای سرگرمی مارکسیستی و تفنن باشد و با چغ و هباهوی «کار انترناسیونالیستی» و «جنگ خلق» و لاف و پتاق «تاسیس حزب کمونیست واقعی» و «مبارزه علیه «رویزیونیزم» در اروپا و تاختن بر رهبران جنبش انقلابی کشور توأم باشد، چنین حضوری حقیرانه و ننگین است.

^{۲۹} «کسی که در عمل فراموش کند که وظیفه اش این است که در طرح و تشدید و حل هرگونه مسایل عمومی دموکراتیک در پیشاپیش همه باشد، آن کس سوسیال دموکرات نیست... وظیفه مبرم ماست که از دو مسئله دفاع کنیم و آن تلفیق کار علنی و غیر علنی است که خصوصاً از ما می خواهد که با هرگونه «کم بها دادن به نقش و اهمیت» حزب غیر علنی مبارزه کنیم. دفاع از موضع حزب در باره مسایل کم اهمیت تر، با معیارهای متعادل تر، در موارد خاص و در چارچوب قانونی، دقیقاً یک ضرورت است که بخصوص از ما می خواهد تا نسبت به آن دقت نظر داشته باشیم تا سر و ته این اهداف و شعارها زده نشود، تا شکل تغییر یافته مبارزه، محتوای آنها را از بین نبرده و از خصلت مبارزه جویانه آنها نکاهد، و نیز دورنمای تاریخی و هدف تاریخی پرتلاریا را تحریف ننماید...» (چه باید کرد؟ - لنین)

مبارزهٔ علنی زمینه را برای متحد شدن توده های ستمدیده فراهم می سازد. مبارزهٔ علنی بستری برای رشد جنبش های مردمی است. مبارزهٔ علنی روند اعتراضی مردم را شتاب می بخشد و بدون چنین مبارزه ای مشکل است که بتوان مبارزهٔ مخفی را سروسامان بخشید. بدون تلفیق مبارزهٔ مخفی با مبارزهٔ علنی، صحبت و سخن از توده ها و آگاهی دادن به توده ها عوامفریبی «مائوئیستی» است. تنها و تنها انقلابیونی می توانند از آگاهی و سازماندهی توده ها صحبت کنند که عملاً در جنبش ها، اعتراضات، اعتصابات، تظاهرات ها و کار روشنگرانه توده ای شرکت کنند. کمونیست ها که متعهد به رهایی توده ها از جور و ستم های مختلفه هستند، میان توده ها اند، ترس و با شهادت هستند، به فکر و باور شان ایمان و ايقان دارند، و حتی در یک کشور مستعمرهٔ نیمه فیودالی و در دوران حاکمیت یک دولت استعماری متشکل از خاین ترین، جانی ترین و ارتجاعی ترین گروه های مزدور استعمار و امپریالیزم، روزنه ها و دریچه های کار علنی را جستجو می کنند تا بتوانند به انقلاب و رهایی توده ها کمک کنند.

«مائوئیست» ها به خوبی می دانند که کمونیست های انقلابی در هر نوع وضعیت می توانند به اعتراض های علنی توده ها پهلوی بزنند، از کوچکترین روزنه های موجود برای روشنگری و مبارزهٔ سیاسی سود ببرند و به گفتهٔ لنین اگر از چنین فعالیتی روی برتابند، باید تقییح شوند و یا اگر آن را به بعد موکول سازند دچار اشتباه ژرف و عقب نشینی از اصول اساسی سوسیال دموکراتیزم جهانی می شوند؛ اما چون آنان از توده ها می ترسند و به زندگی خرده بورژوایی عادت کرده اند، به ناچار برای تبرئهٔ فرار خود از مبارزات توده ای و کار روشنگرانه برای سازماندهی حرکت ها و جنبش های توده ای و سمت و سوی ذهنیت مردم، علیه مبارزهٔ علنی تلوار می کشند. اینان خوب می دانند که انقلابیون باید از امکانات قانونی و علنی برای سازماندهی توده ها استفاده کنند، در غیر آن به یک گروه توطئه گر، بی عرضه، فراری، مبتدل و مرتجع تبدیل می شوند، چنان که آنان شده اند.^{۳۰}

در مورد این که آیا تحت سیطرهٔ اشغال و دولت پوشالی و سایر خونخواران ممکن است که «سازمان انقلابی افغانستان» از تربیون های خود آنها بر علیه خود آنها استفاده کرده و باصطلاح جنایات و تجاوزات آنها را علیه خلق و میهن و علیه خلق ها و ملل جهان افشاء سازند! و شرایط و اوضاع حاکم موجود در کشور را برای توده های خلق تشریح کرده و آنها را از وضعیت اشغال نظامی و تسلط استعماری امپریالیست های امریکائی و ناتو و ماهیت دولت دست نشانده و جنایتی که همه روزه از طریق بمباران ها و قتل و کشتار و تجاوز به توده های خلق روا می دارند و نیروهای که باعث این همه مصایب و بدبختی های آنها طی دهه های اخیر بوده اند و هستند، آگاه سازند؟! متذکر می شویم که در این مورد دو امکان موجود است: امکان انقلابی و امکان «مائوئیستی». انقلابیون حق ندارند که چنین امکانی را رد کنند.^{۳۱}

^{۳۰} سومین کنگرهٔ کمونیست بین الملل (کمیترون) در مورد آنانی که از کار علنی فرار می کنند و خود را در پردهٔ ضخیم «مخفی کاری» پنهان می کنند، حکم دایمانه ای دارد: «از طرف دیگر، احزاب غیر قانونی معمولاً در استفاده از امکانات فعالیت های قانونی برای ساختن یک سازمان حزبی که بتواند آن ها را در تماس و نزدیکی مداوم با توده های انقلابی قرار دهد، کوتاهی می کنند. سازمان های زیرزمینی این حقیقت حیاتی را نادیده می گیرند. امکان این را به خود می دهند که فقط به صورت گروه هایی که پیوسته مشغول توطئه بوده و نیروی خود را برای کارهای بیهوده مصرف می کنند، در آیند.» (اصول تشکیلاتی حزب، تز تشکیلات و ساختمان احزاب کمونیستی مصوبه سومین کنگره کمونیست بین الملل (کمیترون) در ۱۹۲۱)

^{۳۱} «پاسخ به حملات خصمانه...، بخش ۱۴» (پولاد، ۲۴ فیروزی ۲۰۱۴)

^{۳۲} «تجربه به ما می آموزد این نظریه، که گویا فعالیت علنی و یا نیمه علنی در کشورهایی که فاشیزم در آن حاکم است به طور کلی امکان ناپذیر می باشد، نظریه ای است مضر و نادرست. دفاع و پشتیبانی از چنین نظریه ای به معنی دچار شدن به سستی و رخوت و به طور کلی به معنی انکار کردن هرگونه کار و فعالیت واقعاً توده ای است. حقیقت امر این است که در شرایط دیکتاتوری فاشیستی پیدا نمودن اشکال و اسالیب فعالیت علنی و یا نیمه علنی وظیفه ای است

مهارت انقلابیون در همین است که چنین امکانی را به وجود بیاورند، از کوچکترین فرصت ها استفاده کنند و به افشای ستمگران و غارتگران پردازند، اما شرط اصلی برای ایجاد چنین امکانی، حضور انقلابیون در میان توده ها و کار در میان آنانست. انقلابیون وظیفه دارند که به اقناع توده ها حتی در سازمان های پوشالی که پایه توده ای دارند پردازند، صفوف دشمن را پراکنده سازند، به تفرقه و نفاق در آن اقدام کنند و صفوف انقلاب را مستحکم نمایند. همین است که مائوتسه دون به انقلابیون (نه به «مائویست»ها) وظیفه می دهد: «کمونیست ها باید در تمام سازمان های پوشالی که پایه توده ای دارند به تبلیغات اقناعی دست بزنند تا توده هائی را که فریب خورده اند به طرف ما و علیه دشمن ملت جلب کنند.» (وظایف در مناطق اشغالی جاپان، درباره دولت ائتلافی، ۲۴ اپریل ۱۹۴۵) و همینگونه کمینترن هدایت می دهد: «هر سازمان کمونیستی غیرقانونی باید به طور کامل از امکانات جنبش کارگری قانونی استفاده کند تا با فعالیت شدید حزب، بتواند رهبر سازمان یافته و واقعی توده های عظیم انقلابی شود.» (فعالیت قانونی و غیرقانونی، اصول تشکیلاتی حزب، کمینترن ۱۹۲۱)

اما برای «مائویست»های حراف چنین امکانی موجود نیست، زیرا آنان از میان مردم فرار کرده اند، آنان هرگز نمی توانند چنین کاری را انجام دهند. «مائویست»های فراری ما به قول مائوتسه دون «دستگاه های ضبط صوت» اند که جز تکرار طوطی وار معلومات تکه پاره ناهضم شده چیز دیگری بلد نیستند و توده ها به چنین «دستگاه ها»یی ضرورت ندارند. «مائویست»های فراری هرگز نمی توانند چنین امکانی را به وجود بیاورند، زیرا آنان «کار دیگری جز از برخواندن جملات و کلمات منفرد و مستخرج از آثار مارکس، انگلس، لنین و استالین بلد نیستند» و توده ها به چنین «مستخرجین» نیازی ندارند. توده ها به پیشاهنگانی ضرورت دارند که در تلفیق کار علنی و مخفی و کار دموکراتیک و سوسیالیستی ماهر، دانا و کاردان باشند و در میان توده ها برای رهایی آنان برزمند.

۲ - کار دموکراتیک، ملغمه ای از مارکسیزم علنی و مطالبات جامعه مدنی

دیدگاه دوم، دیدگاه مارکسیزم علنی و در عین زمان تنزل کار دموکراتیک تا سطح کار و فعالیت و مطالبات جامعه مدنی است.^{۳۳} این دیدگاه عمدتاً بر می گردد به «سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان» و افرادی به نام «فعالین

دشوار و بغرنج. ولی همانند موارد متعدد دیگر، خود زندگی و ابتکار توده ها راه را نشان خواهد داد. و توده ها تاکنون چنین نمونه هایی را نشان داده اند. ما باید این نمونه ها را تعمیم دهیم و به طور مناسب و سازمان داده شده، به کار ببریم. ... کسی که ضرورت به کار بردن این گونه تاکتیک ها را نسبت به فاشیسم درک نمی کند و چنین برخورد و رفتاری را «موهن» تلقی می کند، او ممکن است رفیق بسیار خوب و شریفی باشد، ولی اجازه بدهید که بگویم چنین رفیقی پرگو است نه انقلابی. او نخواهد توانست توده ها را در پیکار به خاطر سرنگون کردن دیکتاتوری فاشیستی رهبری کند.» (مبارزه در راه جبهه واحد علیه فاشیسم و جنگ - گئورکی دیمیتروف. دیمیتروف در هفتمین کنگره در سال ۱۹۵۳ به حیث دبیرکل انترناسیونال کمونیستی انتخاب شد).

اینجا باید علاوه کرد که «مائویست»های فراری به هیچ وجه رفقای خوب و شریف نیستند، بلکه توطئه گران بی آرم غیر انقلابی و پرگو هستند. ^{۳۳} مارکسیزم این دیدگاه، مارکسیزم تجریدی است، به مسائل و رویدادهای روزانه کاری ندارد، عمدتاً تئوری نویسی و کتاب خوانی دارد. نشریاتش «تخصصی» است، بطور نمونه به «کمون» مراجعه کنید که نه برای کارگران بلکه برای روشنفکران عرصه آکادمیک چاپ می شود. نشریات دموکراتیک این جمع هم به زندگی روزانه توده های ستمدیده علاقه ای ندارد، به جای پرداختن به ستم و تعدی روزانه که بر کارگران و زحمتکشان کشور می رود، به مارکسیزم خیالی، جامد و تفنی چسبیده است. مارکسیزم علنی به پراتیک و عمل کاری ندارد، نقشه راه عمل برای تغییر شرایط توده هایی که تحت استعمار قرار دارند، ندارد؛ سخت واله و شیفته بحث و کتاب است.

سوسیالیست» که متأسفانه هر دو به بیماری بد پدانتیزم دچار هستند.^{۳۴} پدانتیست های ما، چهار عیب عمده دارند: تشکیلات بنیادی سازمانی و تئوریک آن عمدتاً در اروپا است و در داخل بیشتر به جمعی از اندیولان کتابخوان شباهت دارند تا یک سازمان مستحکم کمونیستی؛ برنامه عملی کوتاه مدت و درازمدت ندارند و اگر بخشی از آن چنین برنامه ای هم داشته باشد، ربطی به وضعیت طبقاتی و سیاسی کشور ما ندارد؛ اینها به پنهانکاری ارزشی قائل نیستند و این اصل بلشویکی را جبن و ترس می دانند و شماری از آنان در این عرصه تا سطح پوپولیست های غیرتی سقوط می کنند و بر بنیاد همین برخورد پوپولیستی، گرایش انحرافی به مارکسیزم علنی دارند و مرز میان کار دموکراتیک و سوسیالیستی را مخدوش می کنند؛ عطش عجیب به بحث های تئوریک دارند و بدون این که خود بتوانند از لحاظ عملی نقشه راه انقلابی ارائه کنند، بدبینی عجیبی با چپ های مائوتسه دون اندیشه دارند؛ این درحالیست که چهره های شاخص این جمع، سازمان قبلی شان را با آثار مائوتسه دون نقد می کردند.

در اینجا ما از سایر عیب های جدی این جمع می گذریم و مارکسیزم علنی و کار دموکراتیک آنرا مورد بررسی قرار می دهیم. بخشی از اینها که به دموکراسی در عصر امپریالیزم باور ندارند، با ضد و نقیض گویی های وافری در زمینه دموکراسی، حرف های مبتذل عرضه می کنند. ضمن اینکه دموکراسی اشغالگران را استبداد خونین می خوانند اما باور دارند که دولت کنونی افغانستان یک دولت دموکراتیک است؛ ضمن اینکه از اشغال امپریالیزم صحبت می کنند که با استبداد خونین همراه است، دموکراسی را پدیده کهنه در افغانستان می خوانند و ضمن اینکه میان بورژوازی امپریالیستی و بورژوازی غیر امپریالیستی فرقی قائل نمی شوند و عامل همه بدبختی های توده های ستمدیده را سودجویی سرمایه می خوانند، اما از جامعه قانونمند سرمایه دارانه به شدت دفاع می کنند.

این ضد و نقیض گویی های متعدد، سبب شده است که راه گم شوند و این راه گمی در تفکیک میان کار دموکراتیک و کار سوسیالیستی این جمع نیز بوضوح به مشاهده می رسد. اینها کار دموکراتیک را با کار سوسیالیستی خلط می کنند، میان تبلیغ و ترویج فرقی قائل نمی شوند و به جای اینکه به مثابه یک هستی مخفی انقلابی از طریق کار دموکراتیک با توده ها پیوند برقرار کند، عمدتاً به بحث های تئوریک مارکسیستی علنی گرایش دارند، حتی نشریه های ظاهراً دموکراتیک این جمع، به جای تبلیغات زنده به بحث های تئوریک می پردازند که قطعاً در تهییج توده ها بی اثر هستند.

به گونه مثال در یکی از نشریات دموکراتیک این جمع که ظاهراً برای کارگران نشر می شود، به جای تبلیغ زنده و انقلابی با بیانات مطول تئوریک روبرو می شویم که برای کارگران افغانستان نه تنها تهییج کننده نیست، بلکه شدیداً کسل کننده است.^{۳۵} با وجودی که در برنامه یکی از تشکلات مربوط به این دیدگاه، کار دموکراتیک تا سطح فعالیت

^{۳۴} پدانتیزم تفکری را می گویند که سعی در کاربرد قواعد کتابی و تئوریکی خود دارد. پدانتیست ها مصرانه تلاش می کنند پیشداوری های خود را بکار برند و پراتیک را با آن تطبیق بدهند. پدانتیست ها کمالی ندارند جز الگوسازی و کاپی برداری. «فعالین سوسیالیست» ما هم کمالی ندارند، جز الگوسازی منصور حکمت و کاپی برداری ناهنجار از تروتسکی. ما تلاش می کنیم در یک فرصت مناسب، به نقد دیدگاه های بیشتر این سوسیال راکسیونرهای پدانتیست بپردازیم.

^{۳۵} اگر به یکی از نشریه های کارگری این جمع نگاهی بیاندازیم با مقاله های مطول تئوریک مثل «فساد خمیرمایه نظام سرمایه داری است»، «نظام سرمایه داری عصر برده داری جدید است»، «امروز سیلی سرمایه دار به روی کارگر فردا پتک کارگر بر فرق سرمایه دار»، «زمینه پیدایش طبقه کارگر» و... روبرو می شویم که فهم آن با در نظر داشت سطح سواد تعلیمی کشور ما برای کارگران چه که حتی بسیاری از مکتب خوانده ها نیز مشکل خواهد بود. مثلاً در یکی از مقاله ها نوشته شده است: «وسایل تولید چیزی نیستند، به جز اشیایی که در آن کار زنده کارگر به شکل کار مرده تراکم یافته و از کارگر بیگانه شده

های «جامعه مدنی» تنزل داده شده^{۳۶} اما در نشریه علنی که در وب سایت این تشکل نیز نشر می شود، با بحث های مارکسیستی ای روبرو می شویم که به قول گئورگی دیمیتروف چیزی نیست جز شیوه کودکانه تبلیغات.

در حالی که در کشور اشغالی ما کارگران توسط امپریالیست های امریکایی - ناتویی بمباردمان می شوند و طالبان فاشیست کارگران معادن و غیره را به رگبار می بندند و می کشند و سایر زحمتکشان را قتل عام می کنند و به اسارت می

است. از این نوع عبارات پیچیده ترویجی در نشریه علنی و دموکراتیک این جمع فراوان است. هدف از نگارش این نوع مقاله ها آگاهی کارگران و زحمتکشان نیست، بلکه حرافی و خودنمایی روشنفکرانه است؛ زیرا کارگران نیازی به فورمول های مغلق و کلمات غامض و پیچیده ندارند، بلکه نیاز به ادبیاتی دارند که برای آنان قابل فهم، مهیج و راهنما باشد.

گئورگی دیمیتروف می نویسد: «هنگامی که من به کنگره گزارش می دادم. رئیس جلسه رفیق کیسین ۱۲ نامه جالبی از یکی از شرکت کنندگان در کنگره دریافت کرد که خطاب به من بود. من این نامه را برای شما قرائت می کنم:

«خواهش می کنم وقتی به کنگره گزارش می دهید روی این موضوع نیز تکیه کنید که تمام تصمیمات و قطعنامه های کمیته در آینده طوری تنظیم و نوشته شود که نه تنها کمونیست هایی که آمادگی لازم را دارند بتوانند آن ها را درک کنند، بلکه برای همه ی زحمتکشان، ولو این که هیچ گونه آمادگی قبلی نداشته باشند، مفهوم باشد. قرارها و اسناد کمیته را باید به ترتیبی تهیه شود که اگر کسی آن را بخواند فوراً بتواند بفهمد که کمونیست ها چه می خواهند و کمونیسم چه منافعی عاید بشر خواهد کرد. بعضی از ارگان های عالی حزب این موضوع را فراموش می کنند. ضرور است که به این ارگان ها به طور خیلی جدی یادآوری شود که آن ها باید برای کمونیسم به زبان قابل فهم تبلیغات کنند.»

«نمی دانم کدام رفیق این نامه را نوشته است، ولی تردید ندارم که این رفیق با این نامه ی خود عقیده و تمایل میلیون ها کارگر را بیان کرده است. بسیاری از رفقای ما این طور خیال می کنند که هر قدر در تبلیغات خود کلمات پر آب و تاب و مطمئن تر استعمال کنند و هر اندازه فورمول ها و تزیینات مغلق و نامفهوم به کار ببرند، گویا به همان اندازه تبلیغات شان بیشتر مؤثر خواهد افتاد. این ها فراموش می کنند که همانا بزرگترین رهبر و تئورسین طبقه ی کارگر عصر ما لنین همیشه به زبانی که برای توده های وسیع کاملاً مفهوم باشد صحبت می کرد و می نوشت.»

«هر کدام از ما باید این قاعده و اصل ابتدایی را به مثابه یک قانون بلشویکی فراگیریم:

«وقتی می نویسی و یا صحبت می کنی همیشه باید در فکر یک کارگر ساده باشی که تو را درک کند. حرف تو را بفهمد، به شعار و دعوت تو عقیده و اعتماد پیدا کند و این که وی آمادگی لازم را برای طرفداری و پیروی از تو دارد! باید فکر کنی برای چه کسی می نویسی و با کی صحبت می کنی.»

^{۳۶} به شماری از وظایف و مطالبات دموکراتیک که در برنامه مصوب کنفرانس سالانه «سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان» در جدی ۱۳۸۷ درج شده، نظری می اندازیم. ملاحظه می شود که این وظایف و مطالبات هیچ تفاوتی با مطالبات و وظایف نهادهای «جامعه مدنی» افغانستان که با پول امپریالیست ها فعالیت می کنند، ندارند: «۱۰. سازمان سوسیالیست های کارگری خواهان آنست تا باید هر چه زودتر ممنوعیت کار کودکان و تامین شرایط مناسب جهت فراگیری تعلیم و تربیه برای همه کودکان به اجرا گذاشته شود؛ ۱۱. فراهم نمودن تسهیلات و بیمه صحتی و درمانی رایگان وظیفه یک دولت و حق هر شهروند کشور است. دولت افغانستان موظف است که در سراسر کشور این تسهیلات را فراهم سازد؛ ۱۲. دولت موظف به تامین زنده گی و تسهیلات مناسب برای سالمندان، معلولین و کودکان بی سرپرست است. و همچنان مکلف است تا حقوق بازنشسته گی و مراکز نگهداری مناسب برای سالمندان و معلولین را در سراسر کشور و برای همه شهروندان فراهم سازد و ۱۵. سازمان سوسیالیست های کارگری خواهان محو تولید و قاچاق مواد مخدر است. دولت موظف است در ضمن مبارزه با علل مادی و اجتماعی اعتیاد، به تدایع معتادین به هزینه دولتی اقدام نماید.»

این نوع مطالبات، مطالبات رفورمیستی است که تهی از محتوای انقلابی است و به مبارزه علیه اشغالگران و طبقات حاکمه و دولت پوشالی مدد و یاری نمی رساند؛ زیرا با این نوع مطالبات، مسببین بلایایی که زندگی توده های ما را تیره و تار ساخته اند، دولت پوشالی و اربابان خارجی آن محسوب نشده، بلکه القای این فکر ارتجاعی در اذهان توده هاست که دولت پوشالی نه تنها که در این بلایا دست ندارد، می تواند برای محوی آن نیز کار کند، مثلاً درخواست مبارزه با علل مادی و اجتماعی اعتیاد از دولتی که خود با حلقه های مافیایی قاچاق مسبب این بلا است و هر روز بر تعداد معتادان می افزاید، عوامفریبانه است.

کار دموکراتیک باید بر افشاگری انقلابی استوار باشد نه بروی عوامفریبی و گمراه کردن توده های زحمتکش. این نوع درخواست ها و مطالبات از دولت در حال حاضر کار «جامعه مدنی» است، زیرا کار این «جامعه» افشاگری انقلابی نیست، بلکه درخواست دادن هاست؛ چیزی که این «جامعه» بهتر و خوبتر از «سوسیالیست های کارگری» انجام می دهد، زیرا فعالین این «جامعه»، عکس «سوسیالیست های کارگری» در کشور حضور دارند و هرازگاهی این نوع مطالبات را از نزدیک به گوش دولت می رسانند، اما امری را که این «جامعه» قطعاً انجام نمی دهد و نمی تواند انجام بدهد، افشاگری سیاسی است، چیزی که روح کار دموکراتیک انقلابی را می سازد.

کشند، شکنجه می کنند و نابود می کنند، این جمع به جای اینکه با زبان ساده، با شیوه عام فهم و گیرای این جنایات را افشا کند و همبستگی کارگران و دهقانان و سایر زحمتکشان را تقویت کند، به شیوه کودکانه متوسل می شود و در نشریه دموکراتیکش چنین می نویسد: «... در پروسه تولید اشیا (وسایل تولید) شخصیت می یابند و برعکس شخصیت کارگر به اشیا مبدل می گردد...»، «درحالیکه سایر طبقات و اقشار زحمتکش نظیر: خرده بورژوازی شهری، خرده بورژوازی روستایی، حتی دهقانان فقیر، دارای مالکیت کوچک بوده بناءً کوتاه بین، دارای روابط کهن و بین طبقه کارگر و سرمایه دار در حال نوسانند. برخی ها با خرده مالکیت شان خود را خود استثمار می کنند (خود برای خود تولید می کنند)، تعدادی زمانی خود استثمار می شوند و زمانی هم دیگران را استثمار می کنند. بدین معنی که این کتله های اجتماعی برخلاف طبقه کارگر فاقد موقعیت ثابت اجتماعی در نظام تولیدی بوده و دارای روابط کهن، دارای افکار ارتجاعی، بخود اندیش و در آخرین تحلیل مربوط خانواده (طبقه) بورژواها اند.»^{۳۷}

^{۳۷} گئورگی دیمتروف می گوید: «می خواهم در این رابطه نمونه ای را ذکر کنم. به یاد می آورم که پیش از روی کار آمدن هیتلر جلسه ای با حضور بیکاران در برلین تشکیل شده بود. تشکیل این جلسه همزمان بود با محاکمه ی برادران اسکلیارک، محتکرین و کلاه برداران معروف. دادرسی چند ماه به درازا کشیده بود. یک سخنران ناسیونال - سوسیالیست با مهارت خاصی توانست از جریان این محاکمه برای اهداف عوام فریبانه ی خود استفاده کند. وی قبل از هر چیز یک رشته از کلاه برداری ها، احتکارات و سایر خلافکاری هایی که این دو برادر مرتکب شده بودند نشان داد. وی سپس روی این مساله تاکید کرد که این محاکمه ماه ها به درازا خواهد کشید و حساب کرد که محاکمه ی این دو نفر صدها هزار مارک برای مردم آلمان تمام خواهد شد. سخنران در میان کف زدن های شدید حضار اظهار داشت که راهزنان و غارتگرانی از قبیل برادران اسکلیارک باید بی درنگ و بدون هیچ گفتگو تیرباران شوند و پول هایی که برای مخارج این دادرسی پیش بینی شده بود به نفع بیکاران منظور گردد.

سپس یکی از کمونیست ها اجازه صحبت خواست. ولی رئیس جلسه به او اجازه ی صحبت نمی داد. اما بر اثر پافشاری و اصرار حضار که مایل بودند حرف های یک کمونیست را بشنوند مجبور شد با تقاضای او موافقت کند. وقتی کمونیست ما پشت تریبون قرار گرفت تمام حضار با بی صبری منتظر بودند تا ببینند ناطق کمونیست چه خواهد گفت. اما ببینیم او چه گفت؟

او با صدای قوی و رسا گفت که رفقا هم اکنون پلنوم انترناسیونال کمونیست خاتمه یافت. پلنوم راه نجات طبقه ی کارگر را نشان داده و عمده ترین وظیفه ای را که در مقابل ما قرار دارد عبارت از این است که «اکثریت طبقه ی کارگر را به سوی خود جلب کنیم» (خنده). پلنوم همچنین تاکید کرد که جنبش بیکاران باید به یک جنبش «سیاسی» بدل شود (خنده). پلنوم از ما خواست تا این جنبش را بیش از پیش گسترش دهیم... (خنده).

ناطق سخنرانی خود را در همین روح ادامه داد. رفیق ما احتمالاً خیال می کرد که دارد تصمیمات صحیح پلنوم را «توضیح می دهد».

آیا یک چنین ناطقی می توانست بیکاران را جلب کند؟ آیا این موضوع که اول باید بیکاران را به سیاست کشاند و بعد آنها را انقلابی نمود و سپس همه شان را بسیج کرد تا جنبش بیکاران به مرحله ی بالاتری ارتقاء یابد می توانست بیکاران و شنوندگان را ارضا نماید و خواست های مبرم و ضروری آنان را برآورده سازد؟

من که در گوشه ای از تالار نشسته بودم و با اندوه و تأثر فراوان شاهد بودم که چطور بیکاران شرکت کننده در این جلسه که تا آن لحظه علاقه ی وافر از خود نشان می دادند که سخنان یک کمونیست را گوش کنند و راه صحیح مبارزه برای رسیدن به مطالبات خویش را از او یاد بگیرند، اول متحیر و حاج و واج ماندند و بعد هم بی تفاوتی خویش را آشکارا نسبت به ناطق بروز دادند. و سرانجام وقتی که رئیس جلسه با خشونت سخن ناطق را قطع کرد جلسه هم هیچ گونه اعتراضی به این عمل رئیس نکرد. طبیعی است که من هم از این مساله ابداً دچار تعجب نشدم.

متأسفانه این گونه نمونه ها در آژیتاسیون ما کم نیست. و این امر هم تنها مختص آلمان نیست. رفقا، کسی که این طور تبلیغ می کند در واقع علیه خودش تبلیغ کرده است. و من فکر می کنم دیگر وقت آن رسیده است که به این شیوه های تبلیغاتی که چیزی جز شیوه های کودکانه ی تبلیغات نیست، خاتمه داده شود.»

«فعالین سوسیالیست» ما هو به هو همین گونه اند، در حالی که بورژوازی امپریالیستی بی وقفه خانه های دهقانان را بمبارد می کند، این «سوسیالیست» ها در آژیتاسیون شان، دهقانان را طبقه خرده بورژوا و دارای افکار ارتجاعی می خوانند و راه نجات را تنها و تنها در مبارزه میان کار و سرمایه می دانند. در حالی که خانواده های دهقانی و خرده بورژوایی در کنار خانواده های کارگری، در شانزده سال گذشته، قربانیان اصلی جنگ ارتجاعی امپریالیستی هستند، «فعالین سوسیالیست» ما در آژیتاسیون شان اینها را مربوط به خانواده طبقه بورژواها می دانند، آن هم در حالی که جنگ کنونی اشغالگرانه را جنگ میان کار و سرمایه می خوانند.

با این شیوه کودخانه، نه تنها که هیچ کمکی به طبقات ستمدیده و زحمتکش برای رهایی آنان از اسارت و ستم امپریالیزم و دولت پوشالی انجام داده نمی شود، بلکه همبستگی آنان علیه بورژوازی امپریالیستی لطمه می بیند، چیزی که به سود امپریالیزم و دولت پوشالی است. در زمان اشغال یک کشور توسط امپریالیست ها همبستگی توده ها (کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی) در صدر تبلیغات و کار دموکراتیک کمونیست ها قرار می گیرد. اما، نشریه دموکراتیک این جمع، به جای اینکه همبستگی توده ها را تقویت کند، آنان را به یکدیگر بدبین می کند، صفوف توده ها را پراکنده و صفوف دشمن را مستحکم می سازد. مارکسیست های انقلابی نباید در پهنه تبلیغات، تفکیک میان دشمن عمده و جبهه خلق را فراموش کنند، نباید میان آنان سبب افتراق شوند و توان و انرژی توده ها را کاهش دهند.

«فعالین سوسیالیست» از آنجائیکه برای کارگران میهن قائل نیستند، مبارزه برای استقلال ملی را ارتجاعی می خوانند. اینان که به مرحله دموکراتیک انقلاب باور ندارند و دولت پوشالی کنونی را دولت دموکراتیک دانسته، میان «جناح تروریست و غیر تروریست سرمایه» در کار دموکراتیک تفکیک قائل هستند و با پاندانیزم بد شان تضاد عمده کشور ما را تضاد میان کار و سرمایه می خوانند؛ کار دموکراتیک شان نیز با این باورهای ضد انقلابی و کمونیستی آلوده است و همین است که توده ها به آن پیشیزی اهمیت نداده؛ نه تنها گامی در راستای آگاهی سیاسی توده ها برداشته نمی توانند، بلکه توده ها را با این افکار ارتجاعی؛ به تسلیم طلبی ملی - طبقاتی رهنمایی می کنند.

۳- کار دموکراتیک ارتجاعی و غیر انقلابی «اکتوبریست» ها

دیدگاه سوم در مورد کار دموکراتیک، دیدگاه «اکتوبریست» ها است: کار دموکراتیک ارتجاعی، غیر انقلابی و در خدمت اشغالگران. بازار «کار دموکراتیک» ارتجاعی و ضد انقلابی پس از اشغال کشور ما توسط امپریالیست های امریکایی - ناتویی گرم شد. معامله گران اصلی این بازار را می توان «اکتوبریست» نامید.^{۳۸} «اکتوبریست» ها از کار دموکراتیک فرار نمی کنند، بلکه عاشق سینه چاک «کار دموکراتیک» و علنی گرایی هستند. آنان علنی گرایی را برای اهداف خاص به پیش می برند و همین است که کار مخفی و سازمان مخفی را قربانی علنی گرایی و نهادهای ظاهراً

این نوع تبلیغات ضمن اینکه از یکسو کودخانه است، از سو دیگر ارتجاعی و تبلیغ علیه خود و به سود دشمن است.

^{۳۸} «اکتوبریست» های وطنی پس از ۷ اکتوبر ۲۰۰۱ با اشغال افغانستان و بیانه های دروغین «حقوق بشر»، «حقوق زن»، «دموکراسی» و... تسلیم دموکراسی اشغالی شدند و در نشرات علنی شان اعلام کردند: «از زمان بر سر قدرت آمدن دولت های عبوری انتقالی و مداخله کشورهای سهیم در ائتلاف ضد تروریسم، شرایطی به وجود آمد که نیروهای ملی و دموکراتیک توانستند سر بلند کنند و دست به تشکیل سازمان ها، مجامع و انجمن هایی بزنند، تا بتوانند شرایط موجود را تحلیل نموده با مغتنم شمردن آن راه نجات از حاکمیت تفنگ سالاری و رسیدن به رفاه و سعادت مردم را دریابند. ماه اسد ۱۳۸۲» «اکتوبریست» های ما با اشغال افغانستان بوسیله بورژوازی امپریالیستی امریکا - ناتو برای پیاده شدن دموکراسی امپریالستی سجدۀ شکر به جا آوردند و با عرقریزی شروع کردند به ساختن احزاب و انجوها و نهادهای سرکاری و نامش را گذاشتند کار دموکراتیک. همان کاری که امپریالیست های اشغالگر و دولت پوشالی به آن سخت نیاز داشت.

لنین در «مارکسیسم و ریفورمیزم» می نویسد: «لیبرال بر این باور است و آن را موعظه می کند که «خدا را شکر مشروطه ای داریم». لیبرال هنگامی که اصرار می ورزد پس از ۱۷ اکتوبر هر قدمی که از سوی دموکراسی که از ریفورمیزم فرار رود، دیوانگی، جنایت و گناه است؛ تنها از بورژوازی دفاع می کند.» در ۱۷ اکتوبر ۱۹۰۵ پس از اعتصاب عمومی اکتوبر، تزار در بیانه ای «آزادی های مدنی، نقض ناپذیری حقیقی حقوق فرد، آزادی عقیده، بیان، حق انجمن و تشکل» وعده داد و «اکتوبریست ها» روسی این بیانه را اساس فعالیت شان قرار دادند. «اکتوبریست» های وطنی نیز پس از ۱۷ اکتوبر ۲۰۰۱ با اعلام «آزادی های مدنی»، «آزادی عقیده و بیان»، حق تأسیس انجمن و حزب از سوی اشغالگران امریکایی، به طور بی سابقه در این راه عرق ریختند و به ساختن احزاب و انجوها و سایر نهادهای سرکاری مصروف شدند و این گونه دموکراسی امپریالیستی را تثبیت نمودند و همین است که امروز «سوسیالیزم کارگری» به خود حق می دهد که اعلام کند که امپریالیست ها دموکراسی را در کشور ما عملی کرده و دیگر نیاز نیست که دموکراسی را یکی از مراحل انقلاب دانست.

دموکراتیک می سازند.^{۳۹} این جمع به نام کار دموکراتیک، ضد انقلابی عمل نموده، به امکانات و روابط معینی دست می یابد و اعضای خود را با کارهای دموکراتیک «چهره» می سازند و تا جایی پیش می رود که احزاب علنی قانونی خود را «فلتر انقلابی بودن» می داند.

«اکتوبریست»ها با دموکراسی اشغالی شادی مرگک شده، تمام توان و انرژی شان را به «کار دموکراتیک» پول زار و رابطه زار اختصاص داده که از ابزارهای گوناگون برای این مامول استفاده می برند.

در اینجا مهمترین ابزارها و بخش های «کار دموکراتیک» «اکتوبریست»ها را مورد ملاحظه قرار می دهیم:

۱.۳. حزب علنی قانونی

کمونیست ها و انقلابیون در جریان پیکار سخت و خونین علیه سرمایه و امپریالیزم یک حزب دارند: حزب پرولتری غیر علنی و مخفی.^{۴۰} حزب لنینی، ستاد رهبری پرولتاریا و زحمتکشان است. ما باور داریم که تنها و تنها حزب لنینی می

^{۳۹} اگر روزی «اکتوبریست»های وطنی بالفرض بنویسند که به جای تلفیق کار علنی با مخفی، به علنی گرای غلتیدند و ذوق زدگی رفقای مصروف در کار علنی و قانونی چنان بود که فراموش کردند متعلق به سازمان مخفی اند؛ این نوع اظهارات را نمی توانیم با در نظر داشت اینکه «اکتوبریست»ها ابزارهای کار دموکراتیک ارتجاعی و ضد انقلابی شان را از بین نبرده و در و دروازه آن را بسته، صادقانه خواند و انتقاد از خود انقلابی نامید.

در صورتیکه یک سازمان جدی و انقلابی به این باور برسد که علنی گرای آن سبب انحرافات و حتی تسلیم طلبی ملی - طبقاتی شده است، با شرافت انقلابی از خود انتقاد می کند و آنرا برگردان این و آن رفیق بار نمی کند، رهبری انقلابی یک سازمان حق ندارد سیاست تسلیم طلبانه قانونی اش را به شانه های آنانی بار کند که به اساس هدایت رهبری سال های سال برای قانون گرای و علنی گرای کار کرده اند. بر رهبری است، در صورتیکه شرافت انقلابی داشته باشد، مسئولیت سیاست های تسلیم طلبانه ملی - طبقاتی اش را بپذیرد و با شرافت یک انقلابی ریشه های آن را ارزیابی و برای درسگیری در اختیار صفوف خود و جنبش انقلابی قرار بدهد.

یک سازمان جدی انقلابی علنی گرای و قانون گرای اش را ضمن اینکه «ذوق زدگی رفقای مصروف در کار علنی و قانونی» نمی خواند، قدم های آتی را بر می دارد: اولاً، در اسرع وقت و بدون درنگ تمام منفذهای (حزب قانونی، انجوها، انجمن های سرکاری و...) را که سبب علنی گرای شده بسته می کند؛ ثانیاً، هر چه عاجل ریشه های ایدئولوژیک و سیاسی انحرافات، سیاست های غیر انقلابی و مشی نا اعلام شده ضد مارکسیستی حاکم بر سازمان را که سبب علنی گرای و قانون گرای سازمان شده و سازمان مخفی را تا سطح خدمتگذار سیاست های امپریالیستی اشغالگران پایین آورده، بررسی می نماید و نتایج آن را با اعضا و هواداران سازمان، جنبش چپ و توده ها شریک می سازد؛ ثالثاً، نزد توده های ستمدیده که به نام آنان انجوزده، فهرست اسمای شان را به استخبارات ارائه کرده، از زنان و کودکانی که قربانی اشغال امریکا شده و به نام شان فندهای میلیون یورویی بلعیده و... از خود انتقاد می کند؛ و رابعاً، در عمل نشان می دهد که راهی سوی راه ارتجاعی، غیر انقلابی و ضد مارکسیستی را در پیش گرفته و علیه تمام انحرافات ضد انقلابی در حرف و عمل مبارزه می کند؛ آنگاه است که مردم و توده ها این سازمان و انتقاد از خود آن را جدی می گیرند، در غیر آن شلاق «ذوق زدگی» بر کمر «رفقای مصروف در کار علنی و قانونی» حواله کردن و خود در غوندی خیر نشستن، عمل غیر انقلابی است!

^{۴۰} کمونیست ها برای الغای مالکیت خصوصی سرمایه همیشه بر ایجاد حزب مخفی انقلابی تاکید کرده اند. از مارکس و انگلس گرفته تا لنین و ستالین و مائوتسه دون، حزب مخفی انقلابی را برای مبارزه پرولتاریا مهم دانسته اند. لنین در «درباره حکومت موقت انقلابی» می نویسد: «مارکس در بررسی تاکتیک های قبل و بعد از انقلاب و به دنبال پیروزی دمکرات های خرده بورژوا، روی لزوم ایجاد «یک سازمان مستقل مخفی و گسترده حزب کارگران» پافشاری می کند. او با قدرت زیاد بر علیه «تنزل آن به نقش زائده حزب رسمی بورژوا دمکراتیک» مبارزه کرده...»

مارکس می نویسد: «در همان زمان (یعنی در ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹) سازمان محکم قبلی اتحادیه فوق العاده سست شده بود. قسمت اعظم اعضای که مستقیماً در جنبش انقلابی شرکت داشتند، معتقد بودند که زمان اجتماعات مخفی گذشته و فعالیت های علنی به تنهایی کافیت. اجتماعات و محفل های جداگانه باعث می شد که تماس های آنها با کمیته مرکزی سست شده و بتدریج به حال رکود درآید. در نتیجه در حالی که حزب دموکراتیک، حزب خرده بورژوازی، در آلمان خودش را بیشتر و بیشتر سازمان می داد، حزب کارگران فقط موقعیت محکم خود را از دست داد، حداکثر در مکان های جداگانه برای مقاصد محلی متشکل باقی ماند، و به این ترتیب در جنبش عمومی کاملاً تحت سلطه و رهبری دمکرات های خرده بورژوا قرار گرفت.»

تواند علیه امپریالیسم و ایادی پوشالی، مرتجعین و سایر دژخیمان کارگران و زحمتکشان برزمد و انقلاب را به ثمر برساند. راه نجات توده های ما، ایجاد حزب لنینی است که با هسته های مخفی بتواند کار مخفی و علنی را وفق دهد؛ سوسیالیسم را با دموکراتیزم پیوند و میان ترویج و تبلیغ پل بزند؛ از ریفورم به سود زحمتکشان استفاده کند، ولی پیگیرانه علیه ریفورمیزم بایستد و با آن مبارزه کند.

حزبی که لنینی نباشد، حزبی که به مثابه پیشاهنگ پرولتاریا عمل نکند، حزبی که پیشوای سیاسی طبقه کارگر نباشد، حزبی که ستاد جنگی پرولتاریا نباشد، حزبی که جزء لاینفک طبقه کارگر نباشد، حزبی که به گفته لنین عالی ترین شکل تجمع پرولترها نباشد و کلیه اشکال دیگر تشکیلاتی زحمتکشان تحت رهبری سیاسی آن نباشد؛ به گفته ستالین به درد مبارزه انقلابی پرولتاریا نمی خورد و پرولتاریا را نمی تواند برای احراز قدرت سیاسی رهبری کند.

ستالین می نویسد: «از اینجاست لزوم تأسیس حزب جدید، حزب مبارز، حزب انقلابی، حزبی به قدر کفایت جسور تا بتواند پرولترها را به مبارزه در راه تصرف حکومت سوق دهد، به اندازه کافی مجرب تا بتواند در شرایط غامض و پیچیده اوضاع انقلابی به کنه کارها پی برد، به اندازه کافی دارای قابلیت انعطاف تا از هرگونه موانع نامرئی در راه مقصود بگذرد. بدون چنین حزبی تصور سرنگون ساختن امپریالیسم و به دست آوردن دیکتاتوری پرولتاریا را هم نباید کرد.» (راجع به اصول لنینیزم).

حزبی که به مثابه پیشاهنگ طبقه کارگر، توده ها را تا نابودی کاخ امپریالیسم و تصرف قدرت سیاسی و دیکتاتوری پرولتاریا رهبری می کند، چنین حزبی، حزب حقیقی انقلابی است و حزبی که به اساس قانون اساسی کشور تأسیس شده و کارش هیاهو و افشای اعضا و توده های مردم به دستگاه های امنیتی و امپریالیسم باشد و حتی نتواند در برنامه اش علیه اشغال «جامعه جهانی» (امپریالیسم) چیزی درج کند؛ چنین حزبی، حزب بالماسکه ای و شترمرغی است که قطعاً ملوث با تسلیم طلبی ملی - طبقاتی است.

حزب انقلابی و پرولتری برای اجرای عمل موفقانه علیه امپریالیسم و دشمنان طبقاتی، نیازمند رابطه مستقیم با سازمان های غیر حزبی پرولتری و توده ای است و باید در سازمان های ارتجاعی نفوذ کند و از آن به سود خلق و انقلاب کار بگیرد. حزب پرولتری و انقلابی باید در اتحادیه ها، انجمن ها، سازمان های زنان، مطبوعات و رسانه ها، سازمان های فرهنگی، هنری و ادبی، جامعه مدنی، جنبش های محصلی، کوپراتیف ها و... کار کند، این سازمان ها و نهادها را سمت و سو بدهد، آنها را به حزب پرولتری نزدیک ساخته و چنان با صداقت و فداکاری و قربانی در این سازمان ها کار نماید که این سازمان ها رهبری حزب را بپذیرند، نه اینکه یک هسته کوچک ظاهراً مخفی طبق قانون اساسی حزب علنی بسازد و هسته مخفی را در خدمت این حزب قرار دهد، روابط را مخدوش سازد، به علنی گرایی دست بزند و سازمان های حاشیه ای تأسیس کند که از آدرس های گوناگون و جداگانه پول درآوردن را هدف قرار دهد.

برای انقلابیون، سازمان های غیر حزبی یک هدف را در زنجیره های تخصصی تقعیب می نماید که همه در آخر به یک هدف یاری می رسانند که در حال حاضر عبارت از مبارزه علیه اشغالگران و راندن امپریالیسم و سرنگون ساختن دولت پوشالی و برقراری جامعه دموکراتیک نوین در کشور ماست؛ غیر از این، سازمان های غیر حزبی به دکان های معامله گری و عایدزایی می ماند که فعالیت آنها به هیچ وجه انقلابی بوده نمی تواند.

اما حزب علنی حزب بورژواهاست که در چارچوب قانون اساسی تأسیس می شود و برای بلشویک ها صحبت از یک حزب علنی احمقانه و رذیلانه است.^۱ هدف این نوع حزب، مبارزه برای انتخابات پارلمانی و پارلمانتاریزم است. کمونیست ها در شرایط کنونی نمی توانند حزب علنی تأسیس کنند. تأسیس حزب علنی توسط کمونیست ها، انحلال طلبی سازمان مخفی و لیبرالیزم عیان و آشکاری است که زمینه را برای امپریالیزم مساعد می سازد تا در آن نفوذ نموده، حزب را در اختیار خود بگیرد، برای سیاست هایش مورد استفاده قرار دهد و هرگاه به آن نیاز نبود از طریق دولت پوشالی در و دروازه اش را مهر و لاک کند. امپریالیزم برای تثبیت دموکراسی غارتگرانه اش نیاز دارد که حزب سازی را تشویق کند و به همین منظور در اوایل صدور دموکراسی اشغالی، انستیتوت ملی دموکراسی (NDI) برای احزاب برنامه های آموزشی گذاشت و احزاب را برای ائتلاف ها و جبهه سازی ها تشویق و ترغیب نمود.

حزب سازی علنی، تز و شیوه کادتی است.^۲ اگر داندگان حزب علنی ادعا نمی کنند که گویا باور به هسته مخفی ندارند، اما پله علنی گرایی آنان سنگین است و فعالیت علنی (آنها قانونی) از نظر آنان مهمترین بخش کار به شمار می رود، و نه تنها باور دارند که سازمان غیر قانونی باید «خود را با جنبش قانونی» انطباق دهد، بلکه حزب علنی را «فلتر انقلابی بودن» نیز می دانند.

حزب سازی علنی، رفتن به سوی انحلال طلبی و یا خود انحلال طلبی است. لنین در رساله «حزب غیر قانونی و فعالیت قانونی» می نویسد: «انحلال طلبان طرفدار حزبی قانونی و «علنی» هستند، اما امروز از گفتن صریح آن بیم دارند... از این رو آنها تصمیم گرفته اند همان ترها را کمی پوشیده بیان کنند. آنها چیزی در باره قانونی کردن حزب نمی گویند، بلکه به ستایش از قانونی کردن آن به صورت بخش بخش اکتفا می ورزند... تشکیل سازمان های سیاسی قانونی دقیقاً همان چیزی است که لویتسکی، ن. ر. کوف ترویج می کنند. یعنی دقیقاً همان قانونی کردن بخش بخش حزب.» و این دقیقاً بر حال و وضعیت «اکتوبریست» های وطنی ما مصداق می یابد: «اکتوبریست» هایی که احزاب علنی مختلف تأسیس کرده اند، ثقل کار شان بر احزاب علنی است؛ اما خجالت می کشند یکباره اعلام کنند که همه چیز در راستای احزاب علنی؛ لذا به تکه پاره های انجمنی و انجوبی دست می زنند و به این صورت هسته مخفی را در خدمت بخش های مختلف قانونی (حزب قانونی، انجمن های قانونی و انجوبه های قانونی) قرار می دهند که در آخر کار چیزی مخفی باقی نمی نماند، جز یکی دو نفر و این؛ یعنی خود انحلال طلبی هسته مخفی.

انحلال طلبی چیست؟ لنین می نویسد: «انحلال طلبی عبارت است از «تلاش قسمتی از روشنفکران حزبی برای انحلال» (یعنی پراکندن، انهدام، برانداختن و موقوف ساختن) «سازمان موجود حزب و تبدیل آن به هر قیمتی که شده به یک تجمع بی شکل و محدود ساختن آن در چهار دیوار فعالیت علنی» (یعنی در چهار دیوار قانونیت و موجودیت

^۱ «امروز به دلیل آگاهی طبقاتی بیشتر توده ها و تا حدی به دلیل «فرصت های قانونی»، پیوند بین زیرزمین و توده ها می تواند حتی وسیع تر و نزدیک تر از گذشته باشد و اغلب نیز چنین است. صحبت از یک حزب علنی احمقانه و رذیلانه است اما تا آنجا که به هسته های حزبی سوسیال دموکرات ما مربوط می شود «فرصت های قانونی» برای کار آنها در میان توده ها به هیچ وجه همه تجربه نشده اند و نمی توانند به پایان برسند.» (توده کارگران و فعالیت زیرزمینی - لنین، ۱۹۱۳)

^۲ «همانگونه که مطبوعات سوسیال دموکرات در موارد متعددی نشان داده اند، این تز به هیچ رو با تز حزب کادت تفاوتی ندارد. کادتها می پذیرند که «در مجموع حزب آنها مجبور است غیر قانونی بماند»... و به خاطر این واقعیت که شرایط عوض شده اند، حزب باید خود را با جنبش قانونی انطباق دهد... از نظر آنها چیز اصلی و اساسی، فعالیت قانونی است... اینست که «فعالیت قانونی» اگر نه تنها فعالیت ممکن، دست کم مهم ترین، پایدار ترین و اصلی ترین فعالیت است.» (حزب غیر قانونی و فعالیت قانونی - لنین)

«آشکار» «ولو این که این علنی بودن به قیمت استنکاف آشکار از برنامه، تاکتیک و سنت های» (یعنی تجربیات پیشین) «حزب» تمام شود.^{۴۳}

این بود قراری که حزب چهار سال و اندی پیش در باره انحلال طلبی صادر کرده بود. از روی این قرار به طور واضح مشهود می گردد که ماهیت انحلال طلبی چیست و چرا آن را تقبیح می نمایند. ماهیت آن روی برتافتن از «کار مخفی»، انحلال آن و تبدیل آن به هر قیمتی که شده به یک تجمع بی شکل در چهار دیوار قانونیت است. لذا آن چه که حزب تقبیح می کند کار علنی (قانونی) و به میان کشیدن لزوم آن نیست. آن چه که حزب تقبیح می کند - و بدون چون و چرا هم تقبیح می کند - تبدیل حزب قدیمی به چیزی بی شکل و «آشکار» است که البته نمی توان نام حزب بر آن نهاد. (مسایل مورد مشاجره حزب آشکار و مارکسیست ها - لنین)

«اکتوبریست» ها با ساختن احزاب علنی، چنانچه تذکر رفت، عملاً هسته های مخفی شان را در چهار دیوار فعالیت علنی محدود ساخته اند، عملاً با کار مخفی وداع گفته و تنها اکت و ادای آن را در می آورند و هسته های مخفی را به یک تولی پراکنده، خرده بورژوا و بی شکل و بی چهره تبدیل کرده اند که در آن هر چه می توان یافت، جز بلشویزم، هسته های «اکتوبریست» ها مانند جاغور مرغ پر است از انواع و اقسام مواد غیرمتجانس. «اکتوبریست» ها گاه سرخ، گاه زرد؛ گاه انقلابی، گاه ضد انقلابی؛ گاه اپورتونیست راست، گاه اپورتونیست چپ؛ گاه هواخواه «جامعه

^{۴۳} به طور نمونه، برنامه یکی از احزاب علنی قانونی را اجمالاً مورد بررسی قرار می دهیم. این حزب با وجودی که در مقدمه برنامه ادعا دارد که «ما که وظیفه اساسی خود را نه تفسیر و تشریح بی پایان تیره بختی ها، بلکه بسیج مردم برای امحای کامل آن ها و دستیابی به بهروزی دانسته»؛ چگونه با قیمت استنکاف آشکار از برنامه اصلی، برنامه قانونی اش را تدوین می کند: «برقراری حاکمیت سیاسی ای که ماهیت ملی و مردمی داشته، کار را به اهل کار بسپارد و در برابر مردم حسابده باشد - استقرار و تحکیم پایه های دموکراسی و دفاع از آن به هر شکل موثر؛ دفاع از اعلامیه جهانی حقوق بشر و منشور سازمان ملل متحد؛ منع آزار، شکنجه و هر نوع تعزیر - سیستم اقتصادی ای که متضمن رفاه عامه، رشد سرمایه های ملی و جلب سرمایه های بیرونی بوده بشرطی که منافی استقلال کشور نباشد - خلع سلاح سراسری بدون قید و شرط گروپ های مسلح، ایجاد اردو و پولیس ملی حافظ استقلال ملی، تمامیت ارضی و عاری از کلیه مناسباتی که منافی وحدت ملی باشد - مکلف دانستن کشور روسیه به پرداخت غرامت جنگی و پاک کاری ماین های کشت شده در افغانستان - مخالفت با هرگونه تجاوز کشوری بر کشور دیگر، دفاع از جنبش های آزادیخواهانه ی ملت برای رهایی شان - مبارزه بنیادی و پیگیر بر ضد تروریسم در هر جا، با کلیه اشکال و کوتاه ساختن دست حامیان خارجی آن از کشور ما - دفاع از حقوق زن بر پایه تساوی حقوق زن و مرد - ریشه کن کردن کشت، تولید، قاچاق، ترویج و استعمال مواد مخدر - حمایت از توجه همه جانبه و جدی به وضع زندگی متقاعدین و سالمندان و پرداخت حقوق آنان - تنظیم فعالیت های حزب در چهار چوب قانون اساسی افغانستان با تمام کمبودهای معین آن و...»

این حزب در برنامه اش طالب غرامت و ماین روبی کشور از روسیه شده، اما علیه امپریالیست های امریکایی - ناتوی نه تنها هیچ نوع برنامه ای ندارد بلکه به طور تأسف انگیز و دردناک و پرسش انگیز لال است. مضحک تر اینکه در حالی که کشور خودش اشغال شده، در برنامه حزبی آن را مسکوت گذاشته، اما از جنبش های رهایی بخش کشورهای دیگر دفاع می کند!! این حزب با این برنامه مسخره و مبتذل و ارتجاعی و تنظیم فعالیت در چارچوب قانون اساسی افغانستان هر چه انجام داده می تواند، جز «امحای کامل تیره بختی های بی پایان از طریق بسیج مردم».

گروه انقلابی خلق های افغانستان با در نظر داشت تجارب پیشین جنبش کمونیستی بین المللی و افغانستان در جزوه «با طرد اپورتونیسم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم» در باره حزب انقلابی می نویسد: «... وحدت خلق با حزب پیشاهنگ طبقه کارگر امکان دارد و بس... حزبی که بتواند: م- ل - ا را رهنمای عمل مشخص مبارزات انقلابی خود قرار دهد، پیوند فشرده با توده ها داشته باشد، اصل انتقاد و انتقاد از خود را بکار برد؛ ما در مورد حزب با اصول بالا عمیقاً اعتقاد داریم...»

در اینجا به یاد سخنی از لنین می افیم که طرفداران حزب علنی را مخاطب قرار داده است: «آقایان، در مفهوم این چرخش تاریخی کمی تعمق کنید: در دوره ۱۹۰۵ یعنی هنگامی که فعالیت آشکار توسعه درخشانی دارد شعار «مبارزه برای حزب آشکار» در بین نیست، ولی در عصر ضد انقلاب، یعنی هنگامی که توسعه فعالیت آشکار ضعیف شده است قسمتی از سوسیال دموکرات ها (به پیروی از بورژوازی) شعار روی برتافتن از «کار مخفی» و «مبارزه برای حزب آشکار» را به میان می کشند. آیا ممکن است که هنوز هم مفهوم و معنای طبقاتی این چرخش روشن نباشد؟» (مسائل مورد مشاجره حزب آشکار و مارکسیست ها - لنین)

جهانی» و گاه ضد آن اند. در عمل انجوباز در حرف ضد انجو؛ در عمل مدالگیر، در حرف ضد مدال؛ در عمل فندگیر، در حرف ضد فند؛ در عمل طرفدار اشغال، در حرف ضد اشغال و...؛ این ویژگی مسلم «اکتوبریست» های وطنی است و این یعنی تجمع بی شکل به قیمت استنکاف آشکار از برنامه های انقلابی.

احزاب علنی «اکتوبریست» ها با روح فعالیت علنی در تضاد قرار دارد. فعالیت علنی با حزب سازی علنی تفاوت ماهوی دارد.^{۴۴} کمونیست ها نه تنها باور دارند که در فعالیت های علنی با جدیت و پیگیری کمونیستی باید شرکت کرد، بلکه کسانی را که به این بخش فعالیت بهایی قائل نیستند و آن را رد می کنند و یا به آن کم بها می دهند، تقبیح می کنند، اما کمونیست های انقلابی حزب سازی علنی و قانونی را خلاف مارکسیزم می دانند که ربطی به فعالیت های علنی و قانونی از موضع مارکسیستی ندارد. ساحة فعالیت های قانونی و علنی کمونیست ها معلوم و مشخص است. اما حزب علنی چنانچه تذکر رفت، نمی تواند فعالیت کمونیستی و انقلابی باشد. در تاریخ جنبش چپ افغانستان هیچ گاه بحث از حزب سازی علنی صورت نگرفته، بگذریم از این که در دولت پوشالی ثبت و راجستر گردد. جریان دموکراتیک نوین با تمام علنی گرایی و مارکسیزم علنی اش، هیچ گاه شعار حزب سازی علنی بلند نکرد، بلکه شماری از گروه های منشعب از آن حتی مخالف مهر زدن بر فعالیت های علنی بودند. اما امروز آنانی که حتی مخالف مهر زدن یک جریان بر ساحة کارهای علنی بود، لست ده هزار نفری به ارگان های دولت پوشالی می سپارند تا حزب رسمی و علنی و قانونی شان را ثبت کنند و بدتر اینکه به جای اینکه خود را «عناصر مشکوک» فکر کنند، بر دیگران انگ «عناصر مشکوک» می زنند.^{۴۵}

حزب علنی مبارزه برای ریفورم نیست، بلکه خود ریفورمیزم است. به برنامه های احزاب علنی مراجعه کنید. به خوبی می بینید که برنامه های این احزاب بر ریفورمیزم می چرخند، زیرا قانون اساسی کشور تنها به احزابی اجازه فعالیت می دهد که در چارچوب برنامه ریفورمیستی فعالیت کنند. در برنامه های احزاب علنی، تضاد عمده معلوم نیست؛ جبهه دشمن و جبهه خلق مشخص نیست؛ مرز میان طبقات معلوم نیست؛ ادبیات آن مبهم، گنگ و تسلیم طلبانه است؛ آلوده با اصطلاحات چند پهلوی برای تفسیرهای دلخواه است و... خلاصه کلام: همه چیز درهم و برهم است. و «اکتوبریست» ها برای این درهم و برهمی لست هزاران تن از توده های ستمدیده را با عوامفریبی به ارگان های دولت پوشالی می سپارند تا حزب را ثبت کنند و به ترسیه خودخواهی های روشنفکرانه و خرده بورژوازی برسند.

حزب علنی افشای عمدی اعضا و توده های مردم به دستگاه های استخباراتی امپریالیزم است. کمونیست ها در کشورهای اشغال شده و با حاکمیت اختناق و استبدادی و حتی در کشورهایی که سرمایه داری «دموکراتیک» حاکم است، پنهانکاری را جداً در نظر می گیرند. حزب علنی و علنی گری سبب می شود تا توده ها که پناهگاه های مطمئن

^{۴۴} «آیا با این وضع می توان بدون تبسم به سخن آن ساده لوحی (یا کسی که موقتاً خود را به ساده لوحی می زند) گوش کرد که می گوید: وقتی هر دو طرف به فعالیت آشکار مشغولند دیگر چه جای مشاجره است؟ آقای عزیز، مشاجره بر سر همین است که آیا این فعالیت را باید برای دفاع از «کار مخفی» و طبق روح آن انجام داد یا این که برای خوار نمودن آن، بر ضد آن و مخالف با روح آن! مشاجره فقط - و به طور کلی «فقط»! - بر سر این است که این کار علنی طبق روح لیبرالی صورت می گیرد یا طبق روح دموکراتیک پیگیری...» (مسایل مورد مشاجره حزب آشکار و مارکسیست ها - لنین)

^{۴۵} «کمونیست ها یک حرکت در سطح دموکراتیکی و در برگیرنده توده های کثیری را با مشی صحیح م - ل خویش و بدون آنکه مهر و نشان جریان یا سازمان مشخص را بر پیشانی آن بکوبند می توانند مسئله حقانیت را در مورد تأمین نموده و آنرا قریب پیروزی سازند. «رهبری» که در مورد خواست های اعتصابات همیشه زیاده روی کرده و مصرانه مهر جریان شعله جاوید را بر پیشانی اعتصابات می زد، در آخر جز آن که ناکامی و افسردگی را نصیب اعتصابات سازد، کاری از خود باقی نمی گذاشت.» (با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم - گروه انقلابی خلق های افغانستان)

انقلابیون به شمار می روند، از طریق ارائه تذکره هویت به سازمان های استخباراتی شناسایی شوند، بخصوص که دولت پوشالی یکی از شروط ثبت حزب را ارائه ده هزار تذکره هویت اعضای حزب درج نموده است. ارائه ده هزار تذکره توده های مردم به دولت پوشالی و دستگاه های استخباراتی آن، بدترین خیانت به توده ها و خلق های ستمدیده ماست و اگر وضعیت کمی تغییر بخورد (که می خورد)، دستگاه های مخوف امنیتی اشغالگران به سراغ این توده ها خواهند رفت و روزگار آنان را تیره تر و سیاه تر خواهند ساخت. شگفت آور این که احزاب علنی که می تواند لیست ده هزار نفری توده ها را بنام اعضای حزب به استخبارات ارائه کنند و در بیش از ۲۰ ولایت کشور نمایندگی باز کنند و مدعی مبارزه علیه اشغالگران نیز باشند، ولی نتوانند و یا نخواهند این ده هزار توده را علیه اشغالگران مسلح کنند و مبارزه مسلحانه را آغاز کنند، تعریف چنین حزبی را به خوانندگان می گذاریم.

عدم رعایت پنهانکاری توسط سازمان جوانان مترقی و کشاندن رهبران و کادرها و صفوف و روشنفکران به جاده ها باعث شد که رهبران و کادرها و صفوف و روشنفکران هواخواه این سازمان از سوی دولت حاکمه شناسایی شوند؛ و چه در همان زمان و چه در سال های بعد صدها شعله ای به دام دشمن افتاده و در پشت میله های زندان قرار گرفتند و یا هم با قساوت بی نظیر شکنجه و شهید شدند. سازمان و تشکیلی که از آن تجربه دردناک نمی آموزد و دوباره بر همان راه، اما این بار به شکل ارتجاعی و غیر انقلابی (حزب علنی سرکاری) گام می گذارد، جز این که به اعضا و توده ها خیانت می کند، چیز دیگری انجام نمی دهد.^{۴۶}

۲.۳. انجوازم

انجوها تشکلات «غیر دولتی» اند که در کشور ما به وسیله امپریالیست ها تمویل میگردند تا پروژه های کوچک و کم مصرفی را پیش ببرند و مردم را با قطره چکان اقتصادی و بازسازی به اعتیاد بکشاند و در نهایت به گفته ارونلداتی رای مقاومت مردمی را انجوازه کنند.^{۴۷}

^{۴۶} «اما از دید پرولتری، مخفی کاری اساساً مسئله ایدئولوژیک بوده و مستقیماً رابطه می گیرد با توده های خلق. مارکسیست-لنینیست های واقعی که آماده پیکار مرگ و زندگی با دشمنان خلق باشند تنها زمانی می توانند به پنهانکاری برخورد انقلابی نمایند که در میان توده ها بوده و از حمایت وسیع آنها برخوردار باشند. توده ها نهانگاه بزرگ و امن کمونیست هاست و بدون آنها پنهانکاری به یک امر بی معنی و تصنعی بدل می شود. برای «رهبران» این چیزها مطرح نبود. همان طوریکه بدیم آنها با علنی گری های خویش تقریباً همه افراد «سازمان» و جریان را به دولت شناسانده و امر مخفی کاری به خاطر تدارک در کار در روستاها را به استهزا می گرفتند. در مقابل تمام عقل و کفایت شان را در «مخفی» نگهداشتن «س - ج - م» گذارده بودند... از یکسو خود و اکثریت به اصطلاح کادرها و اعضا را با مظاهره و متننگ در کوچه و بازار بیرون می ریختند که هرکس به آسانی می توانست بیشتر رابطه ها را بفهمد ولی از سوی دیگر بشدت مخفی کاری! می کردند که مبادا کسی از موجودیت و نام سازمان با خبر شود. اما به عقیده ما عدم اثبات موجودیت یک سازمان و شناخته نشدن نام و نشان آن به مفهوم پنهانکاری نیست. یک سازمان انقلابی زنده اگر در میان خلق است و کمر بخدمت خلق بسته می تواند و باید توسط مردم شناخته شده و آنها وجودش را حس کنند و اما مخفی کاری باید در جهت علنی نشدن رهبری، کادرها و اعضا و اطرافیان و حفظ کامل مناسبات تشکیلاتی در برابر دشمنان انجام می گیرد.» (با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ - به پیش رویم - گروه انقلابی خلق های افغانستان)

^{۴۷} ارونلداتی رای نویسنده هندی، انجوها را به بهترین نحوی تشریح کرده است. او در سخنرانی «انجوازه کردن مقاومت مردمی» می گوید: «خطر دیگری که جنبش های توده ای با آن مواجه اند، انجوازه شدن مقاومت است... اکثر انجوهایی که بودجه قابل توجهی دارند توسط آژانس همیاری و توسعه هدایت و به لحاظ مالی تامین می شوند که خود این آژانس ها از دولت های غربی، بانک جهانی، سازمان ملل و برخی شرکت های چندملیتی بودجه می گیرند. هر چند که این آژانس ها کاملاً شبیه به هم نیستند ولی همگی از یک ساختار کل و گشاد سیاسی هستند که پروژه های نئولیبرالی را تحت نظارت داشته و در وهله ی اول خواستار قطع بودجه های رفاه اجتماعی توسط دولت است... انجوها این احساس را به وجود می آورند که خلای حاصل از قطع خدمات دولتی

انجوها در کشور ما، هم در بخش «بازسازی» و هم در بخش پیاده نمودن نظرات اشغالگران کار می کنند تا مردم «دعای سر» آنها را کرده، رام نگه داشته شوند. آنها هرگز کار بنیادی نکرده، کمک های شان شکل مُسکن را دارد که در آنها قطعاً تداوی مد نظر نیست. سران انجوها تا وقتی تعهد شش قاته برای بر آوردن منافع اشغالگران نداشته باشند، فندی نخواهند گرفت. هیچ پولی در افغانستان تا زمانی که از تأیید شبکه های استخباراتی این کشورها نگذرد، به مصرف رسیده نمیتواند و معلوم است که رؤسا و سازمان دهندگان انجوها چگونه پول های شبکه های استخباراتی را باید قورت کنند.

اشغالگران غربی در افغانستان انجوها را نهادهای مزدورتر نسبت به دولت پوشالی کنونی می دانند و چون بیش از ۸۵ درصد پول های شان را ازین طریق به مصرف می رسانند، انجوها را نسبت به دولت پوشالی، پوشالی تر تشخیص نموده، بر آنها اعتماد بیشتری دارند.^{۴۸} به این خاطر تأیید انجو در حقیقت تأیید رسمی اشغال افغانستان است. برخی از انجوها

را پر می کنند و البته این کار را می کنند، اما به شیوه ای که به لحاظ مادی بی نتیجه است. نقش واقعی آنها فرو نشاندن خشم سیاسی {مردم} و کمک و خیرات چیزی است که مردم بر اساس حق شان داشته باشند.

انجوها ذهنیت عمومی را تغییر می دهند. مردم را به قربانیان وابسته تبدیل کرده و تیغه ی مقاومت سیاسی را کند می کنند. انجوها بین حاکم و مردم، بین امپراتور و رعایا، حائلی بوجود می آورند. آن ها به میانجیان، توضیح کنندگان و تسهیل کنندگان {عمال دولت} تبدیل شده اند. در نهایت، انجوها باید به بودجه گذاران خود حساب پس بدهند نه به مردمی که در میان شان کار می کنند. گیاه شناسان احتمالاً انجوها را در رده ی گونه های مقاوم ارزیابی می کنند. (خنده ی حضار)

انگار که هر چه فلاکت ناشی از نیولیرالیزم بیشتر است، شیوع انجوها هم افزون تر است. ناخوشایندترین شاهد مثال، آن زمانی است که ایالات متحده امریکا خود را آماده ی حمله به یک کشور می کند و همزمان با آن انجو ها را مهیا می سازد تا وارد شوند و ویرانی جنگ را پاکسازی کنند.

برای اینکه مطمئن شوند بودجه شان به مخاطره نمی افتد و حکومت های محلی به آن ها اجازه ی ادامه فعالیت می دهند، انجوها ناچارند کار شان را در چهارچوب سطحی و کم و بیش عاری از بستر سیاسی یا تاریخی معرفی کنند. در واقع در یک بستر سیاسی و تاریخی نامناسب. گزارش های غیر سیاسی (و در نتیجه به شدت سیاسی) از مصایب کشورهای فقیر و مناطق جنگی. نهایتاً، مردم «تیره {پوست}» این کشورها «تیره» {روز} را همچون قربانیان بیمارگون جلوه می دهد.

باز هم یک هندی مبتلا به سوء تغذیه، باز هم یک اتیوپیایی قحطی زده، باز هم یک اردوگاه پناهندگان افغان، باز هم یک سودانی نقص عضو شده، همگی محتاج کمک سفید پوستان. این ها ناخواسته کلیشه های نژادپرستانه را تقویت می کنند و مجدداً بر دستاوردها، {کمک های} رفاهی و همدردی {عشق سختگیرانه} تمدن غرب صحنه می گذارند.

این ها میسیونرهای (مبلغین دینی) سیکولار دنیای مدرن هستند. اما در نهایت در مقیاس کوچکتر اما موذیان تر، سرمایه ای که در اختیار انجوها قرار می گیرند، در سیاست های الترناتیو همان نقشی را ایفا می کند که سرمایه های احتکاری ای که وارد {چرخه} اقتصادی کشورهای فقیر شده و از آن خارج می شوند، از اینجا به بعد، سرمایه برنامه ی کار تعیین می کند. تقابل را به مذاکره بدل کرده، از مقاومت سیاست زدایی می کند. در جنبش های مردمی که به طور سنتی متکی به خود بوده اند، مداخله می کند. انجوها بودجه ای دارند که با آن می توان مردم محلی ای را که شاید در صورت نبود این بودجه ها فعالین جنبش های مقاومت می بودند استخدام کرد. اما حالا این مردم احساس می کنند که کار اضطراری و خلاقانه انجام می دهند و در این حین درآمدی هم دارند.

مقاومت سیاسی واقعی به هیچ وجه پیشنهادی چنین میان برهایی نمی دهد. انجوایزه کردن سیاست خطری است که مقاومت را به یک شغل آبرومند، معقول و با حقوق ماهانه و تمام وقت، تبدیل می کند و گهگاه مزایایی هم به آن اضافه می شود. مقاومت واقعی اما عواقب واقعی دارد و نه حقوق ماهانه...» (تأکیدات از ماست).

^{۴۸} «سازمانهای غیردولتی با انجام وظایف مختلف انساندوستانه که هر یک به نحوی از انحا با معضلاتی مثل فقر، حفظ محیط زیست و آزادیهای مدنی مرتبط هستند، به مهم ترین جزء صحنه جهانی در قرن بیست و یکم تبدیل می شوند. همراه با این، سازمانهای غیردولتی دارای جانب تاریکی نیز می باشند. آنها در مناسبات بین المللی، از جمله از سوی ایالات متحده امریکا بعنوان یک ابزار مورد استفاده قرار می گیرند. ایالات متحده امریکا ضمن اتکاء بر قدرت نظامی، اینک از سازمانهای غیردولتی بمثابه ابزاری برای اجرای سیاست خارجی خود استفاده می کند... ایده تأسیس سازمان غیردولتی از همان ابتدا بمثابه ابزار سیاست خارجی امریکا مطرح شد و آن، مولود اندیشه آلن وایشتاین بود که تا زمان تشکیل آن، پروفیسر پوهنتون های براون و جرج تاون بود و در تحریریه

پروژه هایی برای انتخابات، تبلیغ جامعه مدنی، عدالت خواهی، راه اندازی اکسیون های قانونی، کمک به اطفال بی بضاعت، برگزاری محافل و غیره را سازماندهی کرده و به خواست های اصلی کمپنی های امپریالیستی لبیک می گویند و آن را کار برای دموکراسی و عمل دموکراتیک می نامند.

جواسیس غربی عموماً از طریق انجوها، عده ای مخصوصاً انقلابیون را بی وجدان می سازند و با ریختن پول های هنگفتی به پاهای شان، دعوت به اروپا و امریکا، دعوت به سفارتخانه ها و مهمانی ها، آنان را به ماموران سر به زیر، مطیع و محتاط مبدل می سازند. برخی از افراد و تشکلات چپی که به این خفت و انحراف کشانیده شده اند، جرئت گفتن و نوشتن یک کلمه انقلابی به دفاع از توده های تهیدست و زحمتکش از طریق انجوها می ندارند، چون می دانند اگر دونه را به چنین چیزی پی ببرند، فوراً سوراخ رزق شان را می بندند؛ و این در حکم گرفتن حیات انگلی شان است. پول پروژه و پروپوزل در انجوها عموماً افراد را فاسد و در صورتی که مدعی انقلاب بوده باشند به خرده بورژواها مبدل می سازد و در درون تشکلات سیستم ارباب - رعیتی را حاکم می کند که گاه پنهان، گاه ملایم و گاه هم به شکل خشن علیه صفوف تبارز می نماید.

پول انجوها سرپای یک سازمان انقلابی را به فساد می کشد و اعضای آن را با فساد سیاسی عادت داده، بی باور به انقلاب ساخته و برش انقلابی را از آنان می گیرد. بعضی از اینان که نمی خواهند به زودی نقاب انحراف شان پاره شود و سیاست شتر مرغی دارند، برای بازی دادن ماموران سر به زیر شان به تئوری جالب و مسخره ای پناه می برند و آن این است که: «ما از طریق انجوها از اشغالگران پول می گیریم و در چشم شان خاک می پاشیم و این امکانات را در راه انقلاب به کار می گیریم؛ ما اگر از یکسو به قصر سفید می رویم و مورد عنایت اوباما و هلری کلنتن قرار می گیریم، از طرف دیگر ضد اشغالگران امریکایی تظاهرات می کنیم و چپ نمی نشینیم. انجوها ما مردمی است و مثل سایر انجوها که دم شان زیر پای اشغالگران قرار دارد، دم ما زیر پای اشغالگران نیست!»

اینان ساده لوح نیستند، اما فکر می کنند که دیگران نادان و احمق اند. لابد اشغالگران باید حساب و کتابی داشته باشند که ضمن «شروع» شعار دادن ضد اشغالگران پس از یک دهه اشغال و جنایت، این همه پول به این تشکلات بریزند؟ وقتی یک تشکل بر تمام ابزارهای اشغال صحه بگذارد و بکوشد جنبش انقلابی شعله ای را که یگانه دشمن آشتی ناپذیر اشغال و امپریالیزم است، چنین منحرف نموده و گردن فراز این جنبش را به پای اشغالگران خم سازد،

«واشنگتن پست» کار می کرد و نیز مدیر اجرایی مجله «واشنگتن کوآرتلی» از انتشارات مرکز مطالعات استراتژیک و بین المللی - اتاق فکر جناح راست محافظه کاران بود که می بایستی در آینده به استراتژیست های امپریالیستی مانند هنری کیسنجر و زیگنو بژزنسکی پیوندند. او در مصاحبه ای در سال ۱۹۹۱ گفت: «بسیاری از آنچه را که ما امروز انجام می دهیم، ۲۵ سال پیش سازمان سیا مخفیانه انجام داده است... در دوره حاکمیت بوش، دولت ایالات متحده امریکا سازمانهای غیردولتی را به حساسیت هر چه بیشتر نسبت به خواستهای خود وادار ساخت. در سال ۲۰۰۳ مدیر بنیاد کمکهای امریکا، اندرو ناتسیوس (Andrew Natsios) در جریان سخنرانی خود در کنفرانس سازمانهای غیردولتی اظهار داشت که، خود بقای رژیم کرزی در افغانستان به چگونگی رابطه بین سازمانهای غیردولتی و سازمان کمکهای امریکا بستگی دارد... در ارتباط با اوضاع عراق، ناتسیوس خاطرنشان کرد: زمانی که سخن از کار سازمانهای غیردولتی در کشور بمیان می آید، صحبت نه فقط به نتایج تأیید شده، بلکه، حتی به تظاهر رابطه بین این نتایج و سیاست امریکا کشیده می شود. بطور کلی، به سازمانهای غیردولتی گفته شده بود که آنها بمثابة دست افزارهای دولت ایالات متحده امریکا و بعنوان بخشی از دستگاه امپریالیزم به حساب می آیند... صرف نظر از آن که سازمانهای غیردولتی در مجموع می توانند تأثیرات مثبتی در جامعه بگذارند، این مسئله را لزوماً باید مورد توجه قرار داد که چه کسانی آنها را اداره می کنند و مخارج سازمانهای غیردولتی که ماهیت آنها تغییر می یابد، از کجا تأمین می گردد. این سازمانها هر چه بیشتر به دستگاه سلطه امپریالیزم جذب شده و از حاصل استثمار تأمین می شوند. سازمانهای غیردولتی بسرعت به میسیونرهای امپریالیزم تبدیل می شوند.» (سازمانهای غیردولتی: میسیونرهای امپریالیزم - دیون دی بی)

«مرگ بر اشغالگران» این نوع تشکلات که بخصوص در «چارچوب قانون اساسی» باشد، نه تنها امپریالیزم را آزار نمی دهد، بلکه آن را از جنبه های مثبت دموکراسی اشغالی جار زده و به سود سیاست های اشغالگران خود می داند. تئوری مسخره و بچگانه فوق، یک تئوری غیر انقلابی است که فقط باب دل مامورانی است که تلاش دارند «وجداناً» خود را راضی نگه دارند که در کنار بلعیدن نان انجویی، مبارز هم هستند، آنهم مبارزان دو آتشه؛ اما از نظر انقلابیون، مبارزان انقلابی چه که حتی افراد ملی هم به حساب نمی آیند.

عده ای کار انجویی را که با نمایشاتی چون ساختن پل و سرک، سمنت کردن قبر و مزار، جویچه جور کردن و عدالت خواهی بورژوایی، پرورشگاه و شلترسازی همراه است، ظاهراً کار دموکراتیک می نامند. کار انجویی نه تنها کار دموکراتیک انقلابی نیست بلکه دقیقاً ضد کار دموکراتیک انقلابی است که سود آن فقط به جیب اشغالگران می ریزد. اگر قرار باشد که این کارها دموکراتیک تلقی شوند، پس انجوهایی چون «سی. اچ. ای»، «ای. دی. ای» و ده ها انجوی دیگر باید انقلابی ترین و دموکراتیک ترین تشکلاتی در افغانستان باشند که در زمینه های فوق الذکر به هیچ وجه کوتاهی نکرده اند و نزد امپریالیست ها خوب درخشیده اند.

تئوری مسخره و ارتجاعی دیگر در قسمت انجوها، استفاده از انجوها برای پیوندیابی با توده هاست.^{۴۹} این تئوری عمدتاً از طرف کسانی ارائه می شود که ادعای «مائویست» بودن و «جنگ خلق» دارند. کمونیست ها قطعاً نمی توانند انجوها را برای پیوند توده ای و گسترش فعالیت های تشکلاتی استفاده کنند. این امر نه تنها کمونیستی و انقلابی نیست، بلکه ارتجاعی و ضد کار توده ای است. توده ها قطعاً بر انجوداران اعتماد نمی کنند، چون از اولین روزهای اشغال کشور و گرم شدن بازار انجوها به این نتیجه رسیده اند که این نهادها برای امپریالیست ها کار نموده و اهداف اشغالگران امپریالیست ها را عملی می سازند و در کنار امپریالیست ها به سوداگری «حقوق بشر»، «حقوق زنان»، «حقوق اطفال» و «توسعه دموکراسی» پرداخته به قول «ارونداتی رای» ویرانی جنگ را پاکسازی می کنند. انجوها در کنار این که ویرانی ها، جنایات، غارت، کشتار و قتل و فقر مردم را توسط اشغالگران امریکایی - ناتویی پاکسازی می کنند، در عین زمان خدمتگذاران دولت پوشالی هم هستند. نیجاست که اندرو ناتسیوس مدیر بنیاد کمک های امریکا در کنفرانس جهانی

^{۴۹} از جانب دیگر کارهای انجویی به نحوی «سازمان پیکار برای نجات افغانستان» را در خود پیچاند که در واقع کارهای مذکور محوری شد برای گردآمدن سازمان به دور تشکلات انجو و امکانات انجویی. درین مسیر ظاهراً امکانات خوبی برای گسترش فعالیت های تشکلاتی سازمانی و فعالیت های توده ای سازمانی با استفاده از برنامه های انجویی برای سازمان فراهم گردیده بود. اما از این امکانات حداقل استفاده نیز صورت گرفته نتوانست و با توجه به وضعیت مشخص سازمان پیکار در آن زمان، نمی توانست هم صورت بگیرد. (شعله جاوید، شماره چهارم، دوره چهارم، جدی ۱۳۹۳).

سؤال اساسی اینست که از این سازمان های غیر دولتی (انجوها) که وظایف ۲۵ سال قبل «سی آی ای» را بر دوش گرفته اند، چگونه می توان برای فعالیت های توده ای کار گرفت؟؟

چیزی که برای تمام توده ها مبرهن است، ماهیت ضد انقلابی انجوهاست که به مثابه سازمان های سایه ای «سی آی ای» و سایر سازمان های استخباراتی جهان با پول امپریالیزم برای اغفال توده ها فعالیت می کنند، از این رو قطعاً نمی توانیم این مؤسسات را برای فعالیت های توده ای مورد استفاده قرار دهیم.

^{۵۰} به طور نمونه یکی از انجوها را که به نام موسسه امداد انسانی برای زنان و کودکان افغانستان، ثبت وزارت اقتصاد دولت پوشالی است، مورد ملاحظه قرار می دهیم که چگونه با پروژه هایش در خدمت دولت پوشالی قرار دارد. وب سایت وزارت عدلیه دولت پوشالی به تاریخ ۲۵ نوامبر ۲۰۱۴ گزارش ذیل را به نشر رساند: «تفاهمنامه همکاری در مورد پروژه زندگی های گرانها روز یکشنبه مورخ ۱۳۹۳/۹/۲ میان وزارت عدلیه دولت جمهوری اسلامی افغانستان و موسسه امداد انسانی برای زنان و کودکان افغانستان (حاکا) به امضا رسید.

این تفاهمنامه را سید محمد هاشمی معین اداری وزارت عدلیه و خانم ناحیه کریمی رئیس موسسه حاکا به امضا رساندند. این تفاهم نامه برای مدت سه سال از تاریخ ۲۰۱۴/۸/۱ الی ۲۰۱۶/۸/۳۰ قابل اعتبار بوده و بودجه آن که دو میلیون و یک صد و چهل و دو هزار هشتصد و چهل یورو می باشد از طرف دفتر

سازمان های غیر دولتی، بقای رژیم پوشالی کرزی در افغانستان را منوط به چگونگی رابطه بین سازمان های غیر دولتی و سازمان کمک های امریکا می دانست. آیا سازمان هایی که به قول آلن واینشتاین (سازمان های غیر دولتی یا همان انجوها بر اساس اندیشه های او شکل گرفتند) کارهایی که امروز انجام می دهند، ۲۵ سال قبل «سی. آی. ای.» آنها را انجام می داد، می توانند برای توسعه تشکیلاتی انقلابی و کار توده ای مورد استفاده قرار بگیرند و مردمی و انقلابی باشند؟ نه، قطعاً!

اما قضیه وقتی مفتضح تر می شود که کسی که تا همین دیروز دایرکتر انجوی حمایت از زنان بوده و با دولتمردان امپریالیستی عکس یادگاری قاب می زد و در بن دوم به نمایندگی از جامعه مدنی (انجوها و ابزارهای امپریالیستی دیگر) شرکت کرده و برای «حقوق زنان» و «دموکراسی» تکدی می کرد و تلاش می نمود که نقش جامعه مدنی در نشست بن دوم را «برجسته» کند، امروز بگوید: «زن افغان با تضرع به این و آن ان جی او و پروژه هرگز به آزادی و رستگاری نمی رسد.» این واقعاً عوامفریبی و نمک پاشیدن بر زخم های زنان ستمدیده کشور ماست؛ همان زنانی که این دایرکتر به نامش میلیون ها یورو و دالر برای گردانندگانش دوشیده است. اما، عوامفریبانه تر این که آنانی که هنوز از برکت انجوازم نان می خورند، اینجا و آنجا سفارش می دهند که هدف اصلی انجوها کار برای مردم نه، بل تجارت و به دست آوردن پول است و اشغالگران از طریق انجوها توانسته اند به جیب روشنفکران و انسان های پیشرو پول بریزند و وجدان آنان را بخزند و به نوکران خود تبدیل کنند!! و عوامفریبانه تر اینکه در یکی از تلویزیون ها بگویند که «اولین خیانت امریکا و دولت های مزدوری را که نصب کرده اند این بود که تمام این انجوها و نهادهایی را که زیر نام زنان، به استثناء می توانیم بگویم که بعضی نهادها واقعاً هم هستند که برای زنان کار می کنند و در این بخش کار هم کرده اند، ولی اکثریت فقط برای مقام، چوکی و داشتن پول و شهرت بیشتر کار کرده اند، شما بیایید مثال بیاورید که کدام یکی از این نهادها هستند که کارهای زیربنایی و بنیادی به زن افغان انجام داده اند، پروژه ای بسیار زیاد بوده، پروژه های موقت که اصلاً فقط درد زنان را در همان مقطع مشخص دوا کرده، ولی طولانی مدت هیچ راه حلی به زنان نشان نداده» اما، برای اینکه انجوازم خود را مردمی و خوب نشان داده باشند، به استثناء سازی انجوها پردازند!! اگر از اینان پرسیم که لطفاً از انجوهایی نام ببرید که واقعاً برای زنان کار کرده و پول قورت نداده باشند؛ حتماً لال و گنگ می مانند. آیا در افغانستان می توان انجویی را سراغ کرد که برای زنان واقعاً کار کرده باشد و راه حل طولانی مدت را که همانا رهایی زنان از سه ستم (ستم ملی، ستم طبقاتی و ستم جنسیتی) است، نشان داده باشد؟ نه، هرگز، نه!

COSPE {مربوط به دولت اشغالگر ایتالیا و اتحادیه اروپا} تمویل و از طرف موسسه حاکا تطبیق می گردد. نظر به این تفاهم نامه موسسه حاکا سهولت های ذیل را برای وزارت عدلیه {دولت پوشالی} فراهم خواهد کرد:

- ۱- معرفی پروژه به وزارت عدلیه
 - ۲- ایجاد مراکز مساعدت های حقوقی برای زنان قربانی خشونت در ولایات کابل و هرات
 - ۳- اخذ ماهانه سه قضیه خشونت علیه زنان از بخش مساعدت های حقوقی وزارت عدلیه جهت دفاع از مراجع عدلی و قضایی
 - ۴- ایجاد کورس های انگلیسی و کمپیوتر برای زنان در ولایات کابل و هرات
 - ۵- ایجاد کورس های حقوقی برای محصلین حقوق در ولایات کابل و هرات
 - ۶- تهیه گزارش ربعوار از فعالیت های انجام شده و ارائه آن به وزارت عدلیه.
- موسسه حاکا یک موسسه غیر دولتی و غیر انتفاعی بوده که از سال ۱۹۹۹ بدینسو در افغانستان فعالیت دارد و تا حال پروژه های متعددی را در رابطه به بهبود وضعیت زنان و کودکان تطبیق نموده است.»

۳.۳. انتخابات

انتخابات در شرایط کنونی یکی از وسایل و ابزار مهم جهت سرگرم نگه داشتن و خاک به چشم مردم زدن و شناساندن دولت پوشالی به عنوان مرجع قابل قبول توسط اشغالگران می باشد که گویا در افغانستان یک دولت پوشالی و مزدور نه بلکه دولتی با «اراده مردم» بر اریکه قدرت تکیه زده و همین «دولت قانونی» حضور این اشغالگران را در خاک خود قبول کرده و این اشغال به خیر مردم می باشد، لذا باید در برابر این اشغال تمکین گردد. حال اگر این انتخابات (ریاست جمهوری، پارلمانی، شوراهای ولایتی و شوراهای ولسوالی) از سوی انقلابیون رد شود، به یکی از ابزار مهم تثبیت امپریالیزم نه گفته شده و در صورتی که درچنین انتخابات هایی شرکت شود، به تثبیت این موقعیت آری گفته می شود. درین جا انقلابیون باید یکی ازین دو را بپذیرند که اگر آری بگویند در خدمت اشغال اند و اگر نه گفتند در مخالفت با اشغال قرار می گیرند. وظیفه کمونیستی درین دوره تبلیغ وسیع تحریم انتخابات است، زیرا هرچه مردم کمتر در آن شرکت کنند به همان پیمانه به موقعیت دولت پوشالی و در نهایت به تهاجم اشغالگران نه گفته شده و بر یکی از مهمترین ابزار امپریالیستی دست رد گذاشته می شود.

درین چند سال اشغال که حداقل سه بار انتخابات ریاست جمهوری، پارلمانی و شوراهای ولایتی به راه افتاد، مزدورترین و خونریزترین افرادی که اکثراً جنگسالار و مزدور بودند، حاکم شدند و چون درین دوران، جنگسالاران مزدوران پروپاقرص اشغالگران اند و به اشاره آنان قیام و قعود می کنند، پس تمام این انتخابات ها به نفع اشغال و ضرر مردم افغانستان بوده است.

این موضوع را می توان در میان مردم برد و با زبان عامیانه، در میان اجتماعات و تشکلات مردمی، نشرات نفوذی و... تبلیغ کرد. این مهمترین بخش کار دموکراتیک یک سازمان کمونیستی است. این کار دموکراتیک به تضاد عمده خلق و امپریالیزم کمک می کند. در حالی که برخی از سازمان های منحرف بر چنین شرکتی که جز انحراف از اصول مارکسیزم چیز دیگری نیست، نام کار دموکراتیک می گذارند و به این صورت در خدمتگذاری به امپریالیزم گوی سبقت را از دیگران می ربایند. انقلابیون باید میان کار دموکراتیک کمونیستی و «کار دموکراتیک» امپریالیستی فرق بگذارند. کار دموکراتیک باید عمیقاً بار ملی - طبقاتی داشته باشد و تا جایی که به مبارزه علیه اشغال و ایدیولوژی کمونیستی خدمت می کند، قاطعانه به پیش برده شود.

۴.۳. حقوق بشر

همان طوری که همه چیز در جهان مهر طبقاتی خورده است، بشر هم یک مقوله غیر طبقاتی نیست و حق و حقوق بشر نیز نمی تواند غیر ازین باشد. انقلابیون پرولتری مقوله «حقوق بشر» را من درآوردی سرمایه داری می دانند. اشغالگران نیز با این مقوله، «شریفانه» به حفظ حریم سرمایه می پردازند و به این صورت هر که حق استثمار سرمایه داران را مورد تهدید قرار دهد، باید مورد بازخواست قرار گیرد که اگر این تهدید جمعی باشد، نام باغی و شورشی بر آنان گذاشته می شود و به حکم دفاع از «حقوق بشر» مجازات می گردند. برای تجلیل از این «حقوق»، دهم دسمبر به عنوان روز «حقوق بشر» نام گذاری شده است. امریکا، انگلیس، فرانسه، ایتالیا، اسپانیا و کشورهای دیگر امپریالیستی و

اشغالگران فعلی ملک ما از مدافعان پروپاقرص این «حقوق بشر» می باشند و برای دفاع از آن برای گروه ها و نهادهای مختلف ملی و بین المللی در کشورهای بسیاری از جمله افغانستان پول می دهند.

سازمان حقوق بشر امریکا هر سال گزارش های خاصی درین مورد منتشر می سازد و نشان می دهد که «دموکراسی رادیکالیزه شده امریکا» چقدر گشته و شیفته این حق می باشد!! در کشوری چون افغانستان که به وسیله امپریالیست ها اشغال شده، این حق امریکایی هاست که افغان ها را بکشند و بعد با یک معذرت مشکل حل شود و این «حق» توده های مردم افغانستان است که کشته شوند و خود را آرام بگیرند!! عدالت «حقوق بشر» غیر ازین چیز دیگری نیست. امپریالیست های امریکایی - ناتویی هر روز دهها نفر را در سرتاسر افغانستان به قتل رسانده و این کشتار بی وقفه جریان دارد، اما هیچ حقوق بشری، به شمول کمیسیون حقوق بشر دولت پوشالی، این همه کشتار را محکوم نکرده و ازین قاتلان بازخواست صورت نمی گیرد. درین جا حقوق بشر فقط روپوشی برای این همه کشتار تعیین شده است. به این خاطر مبارزه برای حقوق بشر و اعلامیه های آن نه تنها کار دموکراتیک نیست بلکه در خدمت اشغال نیز قرار داد. این فقط یک کار دموکراتیک امپریالیستی است نه یک کار دموکراتیک انقلابی که عده ای (بخصوص «اکتوبریست»ها) دلباخته آن شده و سر به پای آن می گذارند.

سردمداران حقوق بشر که یکی از مجریان و مدعیان آن یوناما یا دفتر نمایندگی سیاسی سازمان ملل در کابل است، دفتری که همگام با غارتگران امپریالیستی در وطن ما به دنبال سلطه امپریالیستی بوده، غارتگران امریکایی و اروپایی با این دفتر در همسویی کامل قرار گرفته و در به قدرت رسانیدن جنایتکاران کثیف تلاش داشته است؛ جنگسالاران و پوشالیان دیگر را امرای این ملک می داند و هرگز بر کارکردها و چور و چپاول های اینان کوچکترین اعتراضی ندارد و به این شکل «حقوق بشر» متجاوزین را رعایت می کند، زیرا می داند که اکنون جنگسالاران باشه روی دست امریکایی ها اند و به اشاره آنان تا و بالا می شوند. جدا پنداشتن جنگسالاران از اشغالگران که اگر آگاهانه و به خاطر اغراض خاصی نباشد، مطلقاً احمقانه است. اما این بدان معنی نیست که امپریالیست ها هیچگاهی اقدام به دستگیری برخی ازین جنگسالاران نمی کنند که دیگر به درد شان نمی خورد. درین مورد می توان دستگیری زرداد را مثال آورد، اما اکنون که بار دیگر گلبدین جلاد با دولت پوشالی وارد مغازله شده، زرداد به کابل آمد و بازار رسانه ای این جلاد گرم و مورد اکرام دولت پوشالی قرار گرفت.

انقلابیون فقط به حق انسانی توده هایی می اندیشند که حق شان به وسیله اشغالگران و پوشالیان دست نشانده شان به هر طریقی پایمال می گردد و این حق را فقط با راندن اشغالگران از میهن و انجام انقلاب ملی - دموکراتیک و بالاخره سوسیالیستی می توان به دست آورد. هر نوع تبلیغ برای حقوق بشر بورژوایی جز ضدیت با حقوق زحمتکشان و در نهایت در کنار امپریالیست ها قرار گرفتن و به تثبیت و تداوم عمر اشغال کمک کردن، چیز دیگری شمرده نمی شود. انقلابیون، حرکت های حقوق بشری را که به نحوی دلبری در برابر اشغالگران تلقی می گردد، خیانت به انقلاب و به دست آوردن پروژه و فند می دانند. درین مورد کار دموکراتیک انقلابی جز افشای واقعی چهره کثیف «حقوق بشر بورژوایی» و این که چه اغراضی در پشت این تبلیغ وجود دارد، چیز دیگری نیست. انقلابیون درین مورد وظیفه دارند تا سطر سطر حقوق بشر بورژوایی و چوبدست آن یوناما را در هر کوی و برزن و هر شهر و ده افشاء کرده و ماسک «مردم داری» امپریالیست ها و مدافعان حقوق بشری شان را پاره پاره کنند که این مامول را می توان با کار تبلیغی انقلابی در میان توده های مردم انجام داد.

۵,۳. محافل سالونی هشتم مارچ

هشتم مارچ، اساساً بر خاکستر زنان سوخته کارگر در کارخانه نساجی دنمارک رویداد. درین حادثه پرولتاریای زن این کارخانه به خاطر وضعیت بد کار و ساعات کار در ۱۸۵۸ دست به اعتصاب زدند که بعد از چند روز اعتصاب عوامل مزدور سرمایه در کنجی از کارخانه آتش برافروختند و تا زنان اعتصاب کننده خبر شدند، آتش همه جا را گرفت و ۱۲۹ زن در میان شعله های آتش خاکستر شدند. جانیان سرمایه تا سال ها اجازه نمی دادند که نامی از این زنان و از این روز برده شود؛ زیرا چنین یادآوری عمق طبقاتی داشت و سرمایه از آن سخت می هراسید. تلاش های کلارازتکین در آستانه انقلاب بلشویکی مضمون عمیقاً طبقاتی و خاص پرولتری داشت که بار دیگر با راهپیمایی ها و تظاهرات و شعارهای ضد سرمایه داری، یاد جان باختگان زن هشتم مارچ را زنده کرد و نشان داد که سرمایه داران با تمام عدالت گویی و داد زدن از برابری زن و مرد چگونه دشمن پرولتاریای زن اند.

بورژوازی برای در مشت داشتن این روز و خود را حافظ منافع زنان و مدافع برابری زنان و مردان نشان دادن، در ۱۹۷۵ این روز را در سازمان ملل رسمی و به نحوی آن را به روز تحفه و ماچ و آرایش زنان بورژوا و مردان منحرف تبدیل نمود و به این شکل تلاش امپریالیست ها برای خالی کردن هشتم مارچ از محتوای اصلی آن به بار نشست. اکنون با این روز برخورد دوگانه صورت می گیرد: بورژوازی و نوچه های پست و کثیف آن این روز را در هتل های لوکس با زنان آرایش کرده و نوعی جشن و عید تجلیل می کنند، اما انقلابیون با صدای رسا آن را به بحث و ارزیابی می گیرند، با تعهد مجدد در راه برابری زن و مرد و به دست آوردن حقوق زنان نشان می دهند که در سرشت بورژوازی هیچ تغییری نه تنها به وجود نیامده بلکه با زنان پرولتر همان دشمنی گذشته را دارند.

با اشغال کشور ما، زنان در کنار دو ستم جنسیتی و طبقاتی زیر ستم ملی نیز قرار گرفته و تا زمانی که یوغ این ستم ها از گردن زنان زحمتکش کشور ما برداشته نشود، ادعای آزادی زن خاینانه و عوامفریبانه است.

۶,۳. انجمن های سرکاری حقوق بشری شبه انجویی

تأسیس انجمن های سرکاری حقوق بشری شبه انجویی جزء از کارهای ضد انقلابی است که به نام کار دموکراتیک تبلیغ می شود. این نوع انجمن ها که فندهای اشغالگران را می چاپند و در کنفرانس های رنگارنگ غربی ها خودنمایی می کنند، نه برای بسیج توده ها مورد بهره برداری قرار گرفته می توانند و نه هم برای سمت و سو دادن آنان؛ بخصوص که در اوج جنایت اشغالگران ناتویی (به شمول اتحادیه اروپا)، با پول اتحادیه اروپا به مردم بز توزیع کنند.^{۵۱}

^{۵۱} برای نمونه یکی از انجمن های سرکاری حقوق بشری شبه انجویی را مثال می زنیم. به وب سایت انجمن دادخواهان افغان که در وزارت عدلیه ثبت است مراجعه می کنیم. در آن می خوانیم: «ویدا احمد به درخواست دو نهاد ایتالیایی COSPE و AOL در این برنامه دعوت گردیده بود تا روی وضعیت حقوق بشر و فعالیت های جامعه مدنی در افغانستان صحبت نماید... در این سفر برنامه های نیز بوسیله CISDA ترتیب گردیده بود که ویدا احمد در آن شرکت نمود. CISDA یک سازمان ایتالیایی است که برای حمایت از زنان افغان کار می کند. انجمن اجتماعی دادخواهان افغان و CISDA در گذشته دو پروژه مشترک (مستند سازی و آگاهی دهی برای قربانیان جنگ) را در سالهای ۲۰۰۹ و ۲۰۱۱ به کمک مالی اتحادیه اروپا در افغانستان تطبیق نموده اند. (تأکید از ماست.)

این نوع انجمن ها، سازمان های شترمرغی هستند، هم سیاسی هستند و هم اجتماعی. هم بز توزیع می کنند و هم حقوق بشر امریکایی و غربی. فعالیت انجمن های سرکاری حقوق بشری شبه انجویی را هیاهو برای جلب امکانات به نام توده های ستمدیده می سازد. فعالیت شترمرغی برای بسیج توده ها نه تنها مفید نیست، بلکه سبب نفرت و کینه توده ها نیز می شود. توده ها با درک این که این یا آن انجمن سرکاری حقوق بشری شبه انجویی در حالی که شعار ضد اشغالگران سر می دهد، در عین زمان از اشغالگر دیگر فند می گیرد و بز توزیع می کند، اعتماد و باور خود را بر انجمن های توده ای از دست می دهند که عاده آن کار و انرژی بیشتر انقلابیون را می طلبد.

۲,۳. قهرمان سازی توسط رسانه های امپریالیستی

انقلابیون باید از هر منفذی برای کار دموکراتیک انقلابی سود ببرند، اما نباید به خوراک رسانه های امپریالیستی و اشغالگران تبدیل شوند. رسانه های امپریالیستی تلاش می کنند تا با قهرمان سازی مزخرف، انقلابیون را از شخصیت انقلابی به شخصیت «کارزما تیک» خرده بورژوایی و سرمایه داری و در خدمت اشغال تبدیل کنند. گاه یکی را به زن قهرمان سده و دیگری را به زن هزاره تبدیل می کنند؛ گاه یکی را به زبده ترین شخصیت سال و دیگری را به صدای رسای زن افغان؛ گاه یکی را به زن شجاع سال و دیگری را به چهره برجسته حقوق بشر تبدیل می کنند و...؛ این درحالیست که همین رسانه ها انقلابیون را تروریست و کمونیست ها را فاشیست و دیکتاتور خطاب می کنند.

انقلابیون در صورت امکان باید از رسانه های امپریالیستی به سود زحمتکشان استفاده کنند، اما فراموش نکنند که در این پهنه نباید اصول انقلابی را زیر پا بگذارند و تن به گذشت های غیر انقلابی بدهند. انقلابیون باید زمینه هایی را برای حضور در رسانه ها به وجود بیاورند؛ باید علیه سم پاشی اشغالگران، ذهن مخاطبین رسانه ها را به سوی مردم و رهایی مدیریت کنند؛ از امکانات رسانه ای حداظمی سود ببرند؛ به تبلیغ دست بزنند؛ اما نباید از رسانه ها برای چهره سازی های مبتذل، منهزم و ارتجاعی و در خدمت اشغالگران استفاده شود. قهرمان سازی های کاذب و پروژه ای از طریق رسانه ها عمل شدیداً ضد انقلابی است.

انقلابیون ضمن رعایت احتیاط و دقت، باید تبلیغ از طریق رسانه ها را سبک و سنگین کنند و نباید اجازه دهند که امپریالیست ها از حضور آنان در رسانه ها به سود پلورالیزم و دموکراسی غربی شان سود ببرند. انقلابیون از این رسانه ها چنان باید سود ببرند که حتی گردانندگان اصلی رسانه ها به ستوه بیایند و دیگر اجازه ندهند که انقلابیون از این تریبون

ISP یکی از سازمان های کمک کننده بشردوستانه است که از چند سال به این طرف برنامه های مشترک با انجمن اجتماعی دادخواهان افغان دارد که از جمله توزیع کمک های عاجل برای مهاجران در داخل و پروژه توزیع بز برای بلند بردن سطح اقتصادی خانواده های قربانیان را می توان یاد کرد. (گزارش سفر ویدا احمد رئیس «انجمن اجتماعی دادخواهان افغان» به ایتالیا، ۱۶ جدی ۱۳۹۵، وب سایت انجمن)

این انجمن که با پول اتحادیه اروپا (از اشغالگران کشور ما در چارچوب ناتو) بز توزیع می کند، در عین زمان ادعا دارد که «هرگز نسبت به خون قربانیان و تامین عدالت انجویی و پروژوی برخوردار نکرده و متعهد به مبارزه پیگیر و نترس درین راه است.» (اعلامیه به مناسبت نهمین سالگرد ایجاد انجمن اجتماعی دادخواهان افغان)

چنین دروغگویی، بدترین اهانت به توده هاست. این انجمن از یکسو از اشغالگران اتحادیه اروپا که هر روز توده های ستمدیده ما را سلاخی می کند، فند می گیرد و از سوی دیگر مدعی «مبارزه پیگیر و نترس» است! این نوع دروغگویی ضمن این که توده ها را احمق فرض کردن است، باور آنان را بر تمام آنانی که برای برابری و رفاه توده های زحمتکش کار می کنند، تخریب می کند و همه را پروژه ای و فندی به حساب می آورند. این عمل انجمن های شبه انجویی سرکاری، کار انقلابیون را دشوار می سازد و جد و جهد فراوان لازم است تا اعتماد تخریب شده توده ها تعمیر گردد. کار دموکراتیک انقلابی، توزیع بز آنهم با پول اشغالگران اتحادیه اروپا نیست، بلکه افشای ماهیت پروژه های بزی اتحادیه اروپا است!!

استفاده کنند. شرکت برای گرم کردن بحث، ماجراجویی و رونق دادن شبکه های رسانه ای با شیوه تبلیغ انقلابی سازگار نیست.

۸.۳. مدال گیری و جوایز امپریالیستی

امپریالیست ها برای اغوای روشنفکران از ابزار و وسایل گوناگون استفاده می کنند. یکی از این ابزارها اعطای مدال و پاداش و جایزه به روشنفکران است تا لگام آنان را در اختیار خود داشته و در کنام اشغال خونبار شان به طور دلخواه بچرخانند.

با اشغال کشور ما اعطای مدال به افراد و سازمان ها (حتی جمعیت هایی که خود را انقلابی می دانند) شدت گرفت و از کنگره آمریکا گرفته تا اتحادیه اروپا در مدال دادن به روشنفکران و سازمان ها از یکدیگر سبقت جستند. خیانت و خفت این نوع مدال دادن ها وقتی دردناک می شود که به نام کار دموکراتیک تبلیغ شود. عده ای (بخصوص «اکتوبریست» ها)، هر باری که از اشغالگران مدال گرفته اند آن را از طریق نشرات دموکراتیک، وب سایت ها و کارهای تبلیغاتی خود به طور خستگی ناپذیر تبلیغ نموده، آن را افتخار تلقی کرده، به چند تا زن سرکاری دیگر طعنه داده و گاهی هم برای این که فلان زن چرا نامزد و یا هم گیرنده جایزه و مدال بوده، غبطه خورده و تلوار کشی کرده اند. اگر نظر گذرایی بر مدال ها، جوایز و لقب های افتخاری اعطا شده از سوی اشغالگران در شانزده سال گذشته ببیندازیم، به وضوح مشاهده می کنیم که هیچ یک از این مدال ها، القاب و جوایز برای مبارزه علیه اشغال و ستم و بیداد جنایتکاران ناتوی و امریکایی داده نشده است. تمام مدال ها، جوایز و القاب به نام حقوق بشر، عدالت انتقالی، دموکراسی، جامعه مدنی، شجاعت مدنی و... به مدالگیران فردی و جمعی اعطا شده است. جنایتکاران امریکایی و ایتالیایی، جنایتکاران انگلیسی و فرانسوی و اسپانیایی همه و همه مدال های شان را نه برای مبارزه علیه اشغال و استیلاگری، بلکه برای ترویج ستم استعماری و اشاعه دموکراسی و حقوق بشر اشغالی به اخذ کنندگان اعطا کرده اند.

اما مدال گیری وقتی بیشتر ویرانگر و تباه کننده می شود که اشغالگران این مدال ها را به نام دموکراسی و حقوق بشر و عدالت به عده ای می دهند و این عده هم در پهلوی این که برای این نوع مدال ها تبلیغ می کنند، در عین زمان اکت و ادای ضد اشغال در می آورند که این نوع برخورد دو رویه، روحیه توده ها را می شکند، اعتماد آنان را بر مواضع ضد اشغال تخریب می کند و مبارزین واقعی ضد اشغال را با مبارزین انجویی خلط می کند؛ تفکیک آن را برای توده ها مشکل و دشوار می سازد و پیوند توده ها و انقلابیون را لطمه می زند.

روشنفکران متعهد و مبارز، مدال را معادل خرید و فروش توسط امپراتوری غارتگر می دانند و آن را رژه رفتن زیر یوغ غارتگران می خوانند و از گرفتن آن ابا می ورزند، اما روشنفکران انجویی و مدنی نه تنها مدال گیری را کثیف نمی دانند، بلکه به آن می نازند و به رخ «مدنی» های دیگر نیز می کشند.^{۵۲}

^{۵۲} در نظر گرفته شده بود تا بنیامین زافانیا هنرمند انگلیس با وساطت تونی بلیر از ملکه «مدال امپراتوری» دریافت کند، اما او چنین اعتراض کرد: «من هر زمانی کلمه «امپراتوری» را می شنوم عصبانی می شوم. این کلمه مرا به یاد آن می اندازد که چطور به مادر کلان های من تجاوز کردند و با پدر کلان های من با خشونت رفتار کردند... اینکه ما برده متولد شدیم، بنابراین باید ممنون باشیم که اربابان دلسوز سفید پوست ما به ما آزادی داده اند... بنیامین زافانیا و نشان امپراتوری؟ - نه، هرگز آقای بلیر! نه، هرگز خانم ملکه من عمیقاً ضد امپراتوری هستم... این چیز امپراتوری قرار است برای خدمات من در ادبیات، به من داده شود... چرا نمی توانند یکی را به مبارزه من علیه راسیسم بدهند؟ چطور است دادن یکی از آنها به من به خاطر همه نامه هایی که به زندانیانی نوشته ام که بی گناه در قفس هستند؟ من ممکن است جایزه ای را بپذیرم که به خاطر کارهای من در خدمت میلیون ها انسانی که علیه جنگ عراق برپا خاستند،

داده شود... تعداد زیادی نویسندگان سیاه هستند که نشان امپراتوری را دوست دارند، در آنها این احساس را ایجاد می کند که موفق شده اند. وقتی برایشان مناسب باشد از مبارزه علیه طبقه حاکم و بهره کشی که می بینند بر ما تحمیل می شود، استقبال می کنند، ولی به کمپ بهره کشان می پیوندند. ورود به خانه بزرگ بابلون که به نام قصر شناخته می شود به آسانی هوش از سر آنها می برد. برای آنها ملاقات ملکه و تعظیم در حضورش لحظه مهمی محسوب می شود... برای من تکان دهنده بود که ببینم تعداد زیادی از نویسندگان همکار من وقتی ملکه در ۹ جولای ۲۰۰۲ «روز ملاقات با نویسندگان» ترتیب داد، فرصت را غنیمت شمرده و برای رفتن به کاخ بکینگهام از جای پریدند: «من این کار را به خاطر مادرم کردم»، «من این کار را به خاطر بچه هایم کردم»، «من این کار را بخاطر مکتب کردم»، «من این کار را به خاطر مردم کردم» و غیره...

من هرگز ندیده ام که یکی از دریافت کننده گان نشان امپراتوری آشکارا از سلطنت انتقاد کند. آنها رسماً دوست هستند، و این است هدف اصلی پروژه متفاوت نظام امپراتوری. به ستاره های متفاوت راک، زنان موفق تاجر و سیاه هایی که مبارزه جو بوده اند، نشان امپراتوری می دهند تا این تصور را ایجاد کنند که همه را در بر می گیرد.

ضمن این اعتراضنامه، او شعری تحت عنوان «خریده شد و به فروش رسید» نوشت که در اینجا نقل می کنیم تا ماهیت حقیقی اعطای مدال ها توسط امپریالیست ها بهتر درک شده بتواند:

«مدال های بزرگ هوشمندانه و پول و جایزه/ دارد جان شعر سیاه را می گیرد/ این سانسور و دیکتاتورها نیست که هنر ما را میچوند/ حقه بازی ملاقات های شاهانه/ و تماس با جمع عالیمقام/ دارد خلایق را خفه می کند و قلب را می خورد/ اجداد ما باید در گور خود بچرخند/ آن سیاهان فقیر که زمانی برده بودند باید حیران شوند/ چطور روح ما فروخته شد/ و چک کنید استراتژی های ما را/ امپراتوری پاتک می زند و دست تکان می دهد/ جنگجویان رام شده با سر خم رژه می روند/ وقتی آنچه را به آنها گفته اند انجام دادند/ آن وقت مدال های خود را می گیرند.»

روشنفکران متعددی از اخذ مدال های امپریالیست ها همیشه ننگ و عار داشته اند و ضمن تحقیر شمردن این کار، شدیداً علیه آن اعتراض کرده اند. بشینه کامل زن مصری با درک اهمیت خایانه جایزه سالانه «زن شجاع» از دریافت آن در سال ۲۰۱۱ با این متن کوتاه، اما شکوهمند، امتناع ورزید: «این جایزه از طرف ایالات متحده می آید. آنها غیر مستقیم در سرکوب انقلاب شرکت داشتند و سلاح هایی را که علیه معترضان مصری به کار گرفته شد تأمین کردند. او نمی تواند جایزه ای را دریافت کند که به خون شهدا آغشته است.»

اما روشنفکران و نهادهای انجوبی ما که به زعم خود شان «مردمی» عمل می کنند، شرم و عار ندارند که از کنگره آمریکا جایزه بگیرند و از اتحادیه اروپا مدال دریافت کنند و حتی از این که برای جایزه سخاروف از طرف چهل تن از اعضای پارلمان اشغالگران اروپایی کاندید شده اند، مباحات و فخر فروشی کنند، همان جایزه ای که به نام آندره ساخاروف، مزدور ضد کمونیست و خدمتگذار امپریالیسم مسمی شده است.

ا. م. شیرری در مقاله «جایزه ساخاروف، جایزه ننگ و مداخله گری» می نویسد: «آندره ساخاروف، یک فیزیکدان ناراضی، یکی از دانشمندان شرکت کنندگان در ساخت بمب هیدروژنی اتحاد شوروی و دارنده مدال های لنین، ستالین و جایزه صلح نوبل سال ۱۹۷۵ بود که محافل امپریالیستی عمده به او «پدر بمب اتمی هیدروژنی شوروی» لقب دادند. وی از طریق همسر دومش، یلنابون با محافل سری صهیونیستی رابطه برقرار کرد و از حمایت سازمان امریکائی «خانه آزادی» و محافل صهیونیستی مثل «جامعه باز» تحت سرپرستی جورج سورس برخوردار گردید...

این اقدام جنجالی اتحادیه اروپا {اعطای جایزه ساخاروف} در واقعیت خود، مدال ننگ و مداخله در امور داخلی دیگر کشورهاست که در سینه تاریخ سراسر جنایت و تجاوزکاری امپریالیسم خودنمایی می کند. علاوه بر این، با توجه به این که امپریالیسم جهانی و اتحادیه امپریالیستی اروپا به مثابه بخشی از آن، عامل و مسبب تمام مصایب و مشکلات و شوریختی های جوامع بشری هستند و مسئول گرسنگی یک میلیارد و دوصد میلیون نفر از مردم جهان و همه جنگ ها و خونریزی های می باشند، دولت ها و مقامات امپریالیستی نه به لحاظ معیارهای حقوقی، نه به لحاظ موازین اخلاقی و انسانی، حق ندارند از دموکراسی و حقوق بشر حتماً حرف بزنند. توسل و تمسک آنها به این مقوله ها، اساساً جنبه های توطئه گرانه و اغواگرانه دارد... این جایزه به نام کسی تأسیس شده است که تمام فعالیت خود را در راه خیانت به میهن و مردم، در راه اشاعه فقر و گرسنگی و بیکاری، در راه نابودی استقلال سیاسی و اقتصادی کشور خویش و کشورهای دیگر متمرکز نمود و به کسانی نیز اعطاء می شود که همین راه را می پیمایند. به سخن دیگر، این جایزه، شایسته مأموران و عوامل مستقیم و غیر مستقیم صهیونیسم و امپریالیسم جهانی است نه مبارزان آزادیخواه، انساندوست و میهن پرست ایران و دیگر کشورهای جهان. مبارزان ایرانی نیازی به چنین جایزه بیقیمدار ندارند و مدال و جایزه خود را با افتخار و سرافرازی از خلق خویش، از خلقی که به خاطر رهائی آن از زیر ظلم و جور و استبداد رژیم های سلطنتی ولایت فقیه مبارزه کرده و می کنند، خواهند گرفت نه از عوامل و نهادهای امپریالیستی. (تأکید از ماست.)

اما در این طرف، سایت کمیته دفاع از ملالی جویا می نویسد: «به تاریخ ۱۱ سپتامبر پارلمان اروپا کاندید های جایزه معتبر سالانه حقوق بشر ۲۰۰۷ را اعلان نمود که ملالی جویا نیز در بین پنج کاندید این جایزه قرار گرفته است. این جایزه که بنام «جایزه آزادی بیان سخاروف» نامیده میشود از سال ۱۹۸۸ بدینسو سالانه بوسیله پارلمان اروپا به شخصیت ها و سازمانهایی اهدا میگردد که خدمات ارزشمندی در مبارزه بخاطر حقوق بشر و دموکراسی انجام داده و درین راه ریسک های بزرگی را پذیرفته اند.

۹.۳. شرکت در کنفرانس ها و نشست های اشغالگران

انقلابیون باید با مهارت در جستجوی راه هایی باشند که به منظور افشاگری و تبلیغات، امکان حضور آنان را در کنفرانس ها و نشست های خرد و بزرگ اشغالگران مساعد سازد. در صورتی که چنین زمینه ای برای انقلابیون مساعد نباشد، شرکت در کنفرانس ها و نشست های اشغالگران غیر انقلابی و در خدمت اشغالگران است که جداً باید از آن خودداری شود. اگر در چنین کنفرانس ها و نشست هایی نتوانیم بر ضد اشغال و اشغالگران موضع صریح اتخاذ کنیم و در عوض به صحبت های مبهم جامعه مدنی وارو رو بیاوریم که قصد ما رنجاندن میزبان نباشد، قطعاً حضور در چنین نشست ها و کنفرانس هایی انقلابی نیست.

مثلاً «بنیاد زنان برای صلح» که جزئی از موسسه IFOR ملل متحد است، در هالند نشستی را برگزار می نماید. یک فرد که ادعای انقلابی بودن دارد در آن شرکت می کند. وی به مخاطبانش چنین پیام می دهد: «کشور ما را سی سال جنگ که از جانب همسایه ها به ما تحمیل گردید ویران ساخت. در چنین شرایطی ما به کمک جامعه جهانی نیاز داریم اما اشغال را نمی پذیریم. ما خواهان ازدیاد فشار بین المللی بر کشورهای همسایه مداخله گر بخصوص پاکستان و ایران هستیم...» شرکت با این گونه صحبت مبتدل، مبهم، جامعه مدنی وارو و کرزی وارو، مطلقاً ضد انقلابی و به سود اشغالگران است. این گونه صحبت های چند پهلوی و ارتجاعی به سود رهایی خلق های زحمتکش ما از یوغ امپریالیسم و اشغال نیست.

انقلابیون در صورت امکانات باید با پیام صریح، روشن و قاطع به نشست ها و کنفرانس ها بروند، پیام توده های ستمدیده افغانستان را از تریبون این نشست ها در مخالفت با اشغال و جنایت فریاد بزنند، نقاب «جامعه جهانی» را بدرند، جامعه مدنی و انجوه های امپریالیستی را افشاء کنند، دولت های مرتجع منطقه را که سر در آبشخور امپریالیسم دارند، به حیث همدستان امپریالیسم و جلادان خلق ما معرفی نمایند.

آنانی که در نشست های پروژه گیری، فندسازی و بازسازی کشور توسط امپریالیست های اشغالگر و در کنفرانس های تقویت برنامه های امپریالیستی (کنفرانس های بن اول و دوم و بروکسل و...) شرکت می کنند، هیچ ربطی به انقلاب، توده ها و کار دموکراتیک انقلابی ندارند، آنان فقط لعبتان بزرگ کرده اشغالگران هستند.

این پنج کاندید بعداً در مجمع عمومی پارلمان اروپا به رای گیری گذاشته شده و از میان شان یکی به حیث برنده به تاریخ ۲۵ اکتوبر اعلان خواهد شد و بعداً جایزه طی مراسم خاصی به تاریخ یازدهم دسامبر، یکروز بعد از روز جهانی حقوق بشر، به فرد برنده داده خواهد شد. این جایزه ۵۰۰۰۰ یورو پول نقد نیز به همراه دارد.

برای اینکه فردی به حیث کاندید این جایزه انتخاب گردد باید حداقل ۴۰ تن از اعضای پارلمان وی را کاندید نموده و دلایلی برای مستحق بودن کاندید شان بصورت کتبی ارائه نمایند... این جایزه مهم ترین جایزه حقوق بشر اتحادیه اروپا میباشد و اولین باریست که یک زن افغان نیز کاندید آن میشود. (ملالی جویا کاندید جایزه حقوق بشر پارلمان اروپا)

میان این دو کار تبلیغی تفاوت عمیق موجود است، یکی کار تبلیغی انقلابی و دیگری کار تبلیغی غیر انقلابی است. یکی روشنگری انقلابی و به نفع توده های ستمدیده و تهیدست است و دیگری کار ارتجاعی در خدمت اشغالگران اروپایی. ا. م. شیری از کار تبلیغی انقلابی صحبت می کند و ملالی جویا و کمیته اش کار تبلیغی ارتجاعی، اشغالی و ستمگرانه انجام می دهند؛ اولی می تواند پایه کار دموکراتیک انقلابی باشد، دومی پایه کار دموکراتیک حقوق بشری، «مدنی»، اشغالگرانه و تسلیم طلبانه توأم با فخر فروشی حقیرانه.

۴- کار دموکراتیک انقلابی

این دیدگاه ضمن رد سه دیدگاه فوق الذکر بر کار دموکراتیک انقلابی پافشاری نموده و آن را در حرف و عمل تطبیق می‌کند. ما باور داریم که کار دموکراتیک انقلابی را باید جدی گرفت؛ در راستای آن با انرژی و پشتکار فعالیت نمود؛ اصول انقلابی را در کار دموکراتیک در نظر گرفت و کار دموکراتیک را در خدمت کار سوسیالیستی قرار داد. انقلابیون افغانستان حق ندارند که در چنبره محافل ترویجی محدود بمانند و مصروفیت و فعالیت شان را تنها کتابخوانی و بحث و جدل در باره تئوری‌های کلاسیکران مارکسیزم بسازد.

ترویج انقلابی را باید از طریق تبلیغ انقلابی میان توده‌ها برد و تئوری و پراتیک را با هم گره زد. بدون تئوری انقلابی نمی‌توان پراتیک انقلابی داشت و بدون پراتیک نمی‌توان انقلاب را به پیروزی رساند. تئوری بافی و منحصر ماندن در محافل مطالعه و کتابخوانی، درد توده‌ها را مدوا نمی‌کند؛ نمی‌تواند راهگشا باشد؛ نمی‌تواند کشتی مبارزه توده‌ها را به ساحل پیروزی برساند و پرچم سوسیالیزم را به اهتزاز درآورد؛ مگر اینکه با عمل و پراتیک انقلابی پیوند بخورد. میدان پراتیک و عمل میدان توده‌هاست، خانه و کاشانه توده‌هاست، محل کار توده‌هاست، جایی است که توده‌ها در آن اعتراض می‌کنند، به خشم می‌آیند و نفرت و کینه خود را از دستگاه استعماری ابراز می‌دارند؛ جایی است که فریادهای حق خواهی توده‌ها در آن طنین انداز شده و ریشه بر پیکر استعمار و استبداد می‌اندازد. انقلابیون باید در چنین میدان شکوهمندی حضور داشته باشند و پیوند توده‌ای خود را عمیقتر و فشرده‌تر سازند.

در شرایط کنونی کشور ما، فعالیت عملی انقلابیون بر سه محور می‌چرخد: مبارزه علیه اشغال و تأمین استقلال ملی؛ مبارزه علیه استبداد و جنایت و شناعت حاکمیت طبقات مرتجع که عمال امپریالیزم به شمار می‌روند و یا هم نیروهای فاشیستی و مستبدی که در خارج از دولت پوشالی کنونی جنایت می‌کنند؛ و مبارزه برای جامعه سوسیالیستی از طریق رهبری مبارزه پرولتاریا و توده‌های زحمتکش. هر فعالیتی سوای این سه محور، فعالیت غیر انقلابی، غیر کمونیستی و شدیداً ارتجاعی و در خدمت امپریالیزم و اشغالگران است.

مبارزه اولی مبارزه ملی، دومی دموکراتیک و سومی سوسیالیستی است. این سه نوع مبارزه و فعالیت با هم پیوند لاینفک دارد و جدا کردن آن و یا به طاق نسیان سپردن یکی از آن‌ها کار کمونیستی نیست. معذاً، بر انقلابیون است که با در نظر داشت تضاد عمده کشور، در کنار این که توان و نیروی خود را بر مبارزه ملی - دموکراتیک متمرکز می‌سازند، مبارزه سوسیالیستی را نباید فراموش کنند، زیرا انقلابیون تا جایی میهن دوست هستند که میهن دوستی پرولتری برای هدف غایی یعنی استقرار سوسیالیزم کمک کند. تاریخ جنبش ما نشان می‌دهد، در صورتی که میهن دوستی بر پایه سوسیالیزم استوار نباشد (میهن دوستی پرولتری نباشد) منتج به انحرافات می‌گردد؛ چنانچه میهن دوستی محض، نیروهای عمده چپ را تا سطح مبارزه برای «جمهوری اسلامی» به انحراف کشاند.

با در نظر داشت پیوند مبارزه ملی با مبارزه دموکراتیک و مبارزه سوسیالیستی است که ما در حال حاضر خواهان انقلاب ملی - دموکراتیک هستیم که هدف نهایی آن را سوسیالیزم می‌سازد. یعنی انقلاب ملی - دموکراتیک را باید همزمان به پیش برد و برای سمت دهی مبارزه توده‌ها، بایست آن را بر ترویج انقلابی و اصول کمونیستی عیار ساخت، در غیر آن ثمره آن توسط طبقات استثمارگر ربوده می‌شود و توده‌ها کماکان در اسارت استثمار و استبداد باقی می‌مانند و نمی‌توان به سوسیالیزم رسید.

انقلابیون کار دموکراتیک را به منظور روشنگری و آگاهی توده ها، پیوند با توده ها، ترغیب همبستگی توده ها، جلب و جذب پیشروترین آنان به تشکیلات انقلابی، افشای جنایت و بربریت امپریالیزم و سمت و سو دادن مبارزه توده ها و ارتقای مبارزه صنفی توده ها تا سطح مبارزه سیاسی و بردن ایده ها و نظریات انقلابی میان توده ها رویدست می گیرند. انقلابیون ضمن این که به مبارزه سیاسی توده ها پهلوی می زنند و به آن اهمیت درخور قائل هستند، مبارزه اقتصادی توده ها را نیز فراموش نمی کنند. ما باید در هر دو جبهه دموکراتیک (سیاسی و اقتصادی) فعال باشیم و برای لحظه ای هم از پهلوی زدن به این دو نوع مبارزه و تبلیغات در راستای آن، درنگ نکنیم.^{۵۳}

با اشغال افغانستان در پهلوی این که استقلال سیاسی کشور ما از بین رفته و مبارزه سیاسی برای راندن اشغالگران و سرنگونی ایادی پوشالی (سرمایه داران کمپرادور و مالکان ارضی) در اولویت قرار دارد، در عین زمان ستم و فشار اقتصادی، روزگار توده ها را تیره و تار ساخته است. توده های کشور ما در بدترین وضعیت اقتصادی به سر می برند. اگر از یک سو میلیون ها جوان بیکار است، از سوی دیگر افزایش قیمت ها توسط محتکرین، استثمار بی رویه از سوی سرمایه گذاران کمپرادور در فابریکه ها و شرکت های تولیدی، برخورد غیر انسانی در سکونت خدما، نبود بیمه و حقوق تقاعد، عسرگیری های جهادی ها و طالبان، غصب زمین های زراعتی دهقانان به وسیله مافیای جهادی، عدم اجرای اضافه کاری، عدم پرداخت معاش به وقت و زمان معین و گاه زیر زدن آن، شرایط بد کار، استخدام کودکان در کار، بردگی اطفال در کوره های خشت پزی، استخدام کودکان و زنان برای گدایی و دریوزه گری، بیگاری دهقانان در روستاها و... زندگی اقتصادی کارگران و تمام طبقات زحمتکش را به سوی نیستی سوق داده است. از این رو بر انقلابیون است که تبلیغات در بخش مبارزه اقتصادی را فراموش نکرده و تلاش کنند تا انواع گوناگون این ستم های اقتصادی را به اعتراض سیاسی و مبارزه سیاسی تبدیل نمایند. این مبارزه ضمن این که در راستای کاهش رنج و ستم بر طبقات زحمتکش مفید واقع شده و سبب بهبود نسبی شرایط اقتصادی زحمتکشان می شود، طبقات حاکمه را وادار به عقب نشینی می کند. انقلابیون با حمایت از مبارزه اقتصادی توده ها، اشغالگران و دولت پوشالی را باید به قول لنین «در حالت خوف دایمی نگه دارند».

اما چنانچه تذکر رفت، مبارزه سیاسی جنبه مهم مبارزه دموکراتیک ماست که باید کار و تبلیغات را درین زمینه جدی گرفت، چون امپریالیست های امریکایی - ناتوی و عمال پوشالی آنان و فاشیست های طالب و داعش با ستم و تعدی و جنایتی که در حق مردم ما روا می دارند، مبارزه دموکراتیک را در این عرصه از اهمیت به سزایی برخوردار می سازد که به هیچ صورت باید دست کم گرفته نشود.

^{۵۳} «سوسیال دموکرات ها ضمن این که بین کارگران بر زمینه خواست های فوری اقتصادی تبلیغ می کنند، در عین حال تبلیغ بر زمینه احتیاجات سیاسی فوری، بدبختی ها و خواست های طبقه کارگر، تبلیغ بر ضد تعدیات پولیسی که در هر اعتصاب و در هر یک از تصادمات کارگران با سرمایه داران بروز می کند، تبلیغ بر ضد محدودیت حقوق کارگران از نقطه نظر یک هم کشور روس عموماً و از نقطه نظر این که ستمدیده ترین و مسلوب الحقوق ترین طبقات هستند خصوصاً و بالاخره تبلیغ بر ضد هر نماینده برجسته و قره نوکر استبداد را که در تماس مستقیم با کارگران قرار می گیرد و بردگی سیاسی طبقه کارگر را آشکارا به وی نشان می دهد نیز به طور لاینفکی با آن مربوط می نمایند. همان طور که هیچ مساله ای از زندگی کارگر در رشته اقتصادی وجود ندارد که نتوان از آن برای تبلیغات اقتصادی استفاده نمود، به همین منوال هم در رشته سیاسی هیچ مساله ای وجود ندارد که نتوان آن را موضوع تبلیغات سیاسی قرار داد. در فعالیت سوسیال دموکرات ها این دو نوع تبلیغ به طور تفکیک ناپذیری همانند دو طرف یک مدال به یکدیگر مربوطند. خواه تبلیغات اقتصادی و خواه تبلیغات سیاسی هر دو به طور یکسان برای بسط شعور طبقاتی پرولتاریا ضروری می باشد، چه تبلیغات اقتصادی و چه تبلیغات سیاسی به طور یکسان برای رهبری مبارزه طبقاتی کارگر روس ضروری می باشند، زیرا هر مبارزه طبقاتی مبارزه سیاسی است.» (وظایف سوسیال دموکرات های روس - لنین)

در بخش مبارزه و تبلیغات سیاسی باید علیه هر نوع ستمی که بر طبقات زحمتکش می رود، موضعگیری صورت گیرد. از کوچکترین ستم و تعدی گرفته تا بزرگترین ستم، باید در رؤس کار دموکراتیک و مبارزه سیاسی و تبلیغات سیاسی قرار بگیرد. از افشای تحقیر و توهین زحمتکشان گرفته تا کشتار آنان توسط دشمنان بیرحم و قسی القلب باید جزء کار دموکراتیک و مبارزه سیاسی ما باشد. هیچ مسئله ای مربوط به زحمتکشان نباید برای ما کم اهمیت جلوه کند و نباید در قبال آن بی تفاوت بمانیم و با کرختی از کنار آن بگذریم.

با وجودی که تبلیغات سیاسی و تبلیغات اقتصادی دو روی یک سکه هستند، اما چنانچه گفته شد در میان این دو، توجه بیشتر ما باید بر مبارزه سیاسی و تبلیغات سیاسی باشد، زیرا: در مبارزه اقتصادی طبقات زحمتکش (کارگر، دهقان و خرده بورژوازی) هر طبقه منافع خود را تعقیب کرده و در ساحة کاری خود فعالیت می کند و به ندرت اتفاق می افتد که کارگران از مبارزه اقتصادی دهقانان حمایت کنند و عکس آن؛ طور مثال اگر کارگر شرکت افغان بیسیم برای بهبود شرایط کار و یا بیمه دست به اعتراض و مبارزه اقتصادی بزند، یک دهقان روستایی هیچ گاه به حمایت از این اعتراض و مبارزه بر نمی خیزد، زیرا مبارزه اقتصادی عمده‌تاً مبارزه صنفی است که در چارچوب منافع اقتصادی طبقاتی شکل می گیرد. ولی از آن جایی که ستم و تعدی اشغالگران امپریالیست و دولت پوشالی و فاشیست های طالب و داعش تمام طبقات زحمتکش را به سوی فلاکت و نیستی می کشاند، از این رو در این مبارزه سیاسی، تمام طبقات زحمتکش سهم می گیرند. کارگران، دهقانان و خرده بورژوازی و در جایی که منافع بورژوازی ملی از سوی امپریالیست ها تهدید می شود، همه در مبارزه علیه ستم اشغالگران امپریالیست و ایادی آنها به اشکال گوناگون سهم می گیرند. معذک، مبارزه سیاسی، مبارزه همبستگی توده های ستمدیده و زحمتکش است که باید در راستای آن فعال بود و هیچ فرصتی را از دست نداد و در سمت دهی آن باید جدأ تلاش نمود. بر انقلابیون است که به افشاگری در زمینه مبارزه سیاسی جدأ توجه نمایند؛ زیرا «افشاگری های همه جانبه سیاسی شرط ضروری و اصلی پرورش روح فعالیت انقلابی توده می باشد».

(لنین)

یکی از بخش های مهم تبلیغات سیاسی، کار در زمینه افشاگری های سیاسی است. این افشاگری های سیاسی که در حال حاضر با در نظرداشت وضعیت اشغالی کشور ما علیه امپریالیزم و ایادی آن، علیه فاشیست های طالب و داعش و علیه طبقات حاکمه ارتجاعی که در صف اشغالگران قرار دارند صورت می گیرد، می تواند در آگاهی مردم نقش بسزایی ایفا کند. در ضمن، افشاگری های سیاسی علیه جنایت و بریریت و شناعت ستمگران اشغالگر و عمال پوشالی آن و سایر فاشیست ها و مزدوران انجویی و غیر انجویی و «مدنی» و «غیر مدنی» می تواند به مثابه اعلام جنگ علیه اشغالگران تلقی گردد؛ میان نوکران و جناح های گوناگون دولت پوشالی سبب بی اعتمادی بیشتر گردد و آنانی را که رشته های ضعیفی با دولت پوشالی دارند، از دولت پوشالی جدا نماید.

انقلابیون وظیفه دارند که دامنه افشاگری های سیاسی را وسعت ببخشند. از کوچکترین و ادنی ترین مسائل گرفته تا قتل عام مردم ما توسط امپریالیست ها و ایادی شان را افشا سازند، نارضایتی مردم را مایه ای برای افشاگری انقلابی بسازند و در زمینه افشاگری پیشاهنگ باشند. کمونیست های انقلابی، بخصوص در جریان اشغال کشور نمی توانند افشاگری های خود را محدود به ستم و تعدی بسازند که بر طبقه کارگر می رود، بلکه این توانایی را باید پیدا کنند که ساحة افشاگری های شان را به تمام ستم ها و جنایاتی که بر سایر طبقات زحمتکش می رود، وسعت بخشیده و با روحیه انقلابی در این راستا تلاش نمایند. اگر انقلابیون به نام طبقه کارگر از افشاگری تعدی و ستمی که بر سایر طبقات

زحمتکش صورت می گیرد، ابا ورزند، به قول لنین «در این صورت معرفت طبقه کارگر نمی تواند معرفت حقیقتاً سیاسی باشد» و اگر انقلابیون به مثابه پشاهنگ پرولتاریا نیاموزند که در افشاگری ها و فعالیت های سیاسی، تمام طبقات زحمتکش را که تحت ستم و تعدی قرار دارند، با ارزیابی و تحلیل ماتریالیستی در نظر بگیرند، «در این صورت معرفت توده های کارگر نمی تواند معرفت حقیقتاً طبقاتی باشد».

افشاگری سیاسی نمی تواند التقاطی باشد، آش دستپخت انجویی باشد و ملغمه ای از سیاست انقلابی و ضد انقلابی و تبلیغ انقلابی و ضد انقلابی. افشاگری نمی تواند در کشور اشغال شده علیه بنیادگرایی باشد و نه امپریالیست ها؛ نمی تواند علیه امپریالیزم امریکا باشد و نه امپریالیزم ایتالیا؛ نمی تواند علیه امپریالیست های انگلیسی باشد و نه امپریالیست های اتحادیه اروپا؛ زیرا تمام اینها در چوکات ناتو اشغالگران کشور ما و دشمن خلق های تهیدست ما هستند. تبلیغ و یا ساکت ماندن در مورد یکی از این اشغالگران و یا از سازمان های مربوطه آن فند گرفتن و در حرف ضد آنان شعار دادن، افشاگری انقلابی نبوده، بلکه عمل ارتجاعی و ضد انقلابی است.

افشاگری سیاسی نمی تواند پوپولیستی باشد و یا با نبض انجوها حرکت کند. افشاگری سیاسی باید بر بنیاد اصول مارکسیستی شکل بگیرد و مبرا از انحرافات باشد. افشاگری سیاسی انقلابی، ضمن افشای سیاست های اشغالگرانه تمام امپریالیست های اشغالگر در کشور ما، تمامی جناح دولت پوشالی، فاشیست های طالب، داعش، جهادی ها، انجوها، جامعه مدنی، رسانه های مزدور، جواسیس و... را مورد آماج خود قرار می دهد.^{۵۴}

نتیجه اینکه: انقلابیون باید به مبارزه سیاسی و مبارزه اقتصادی توده ها و در کل به کار دموکراتیک و کار سوسیالیستی رسیدگی نمایند و از آن برای تقویت جنبش انقلابی و مبارزه علیه اشغالگران استفاده اعظمی ببرند. کلیت این مبارزه، انقلابیون را به توده ها نزدیک کرده و آنان را به مبارزان عمل تبدیل می کند. در صورتی که نتوانیم مبارزه سیاسی و اقتصادی و کار دموکراتیک و سوسیالیستی را به حیث یک واحد کل در نظر بگیریم، به انسان های افاده فروش کتابی و طمطراق و ماجراجو تبدیل می شویم که شایسته اکادمسین های بورژوازی است نه انقلابیون کمونیست.^{۵۵}

برای اینکه بتوانیم در زمینه کار دموکراتیک به طور مؤثر فعال باشیم، باید در انتخاب و تعیین ابزارهایی که برای این نوع مبارزه و فعالیت استفاده می کنیم، دقت لازم به خرج دهیم. ما در بخش «کار دموکراتیک ارتجاعی و غیر انقلابی

^{۵۴} «... ما سوسیال دموکرات ها موجبات این افشاگری ها را برای عامه مردم فراهم می سازیم؛ به این صورت که همه مسائلی که در امر تبلیغات به میان می آید همواره با روح سوسیال دموکراتیک تشریح شده و هیچ گونه چشم پوشی و اغماضی نسبت به تحریفات عمدی و غیر عمدی در مارکسیزم نخواهد شد؛ به این صورت که این تبلیغات سیاسی همه جانبه از طرف حزبی به عمل خواهد آمد که هم حمله به حکومت به نام عموم مردم، هم پرورش انقلابی پرولتاریا را در عین حفظ استقلال سیاسی وی و هم رهبری مبارزه ی اقتصادی طبقه کارگر و استفاده از آن تصادمات خود به خودی وی با استثمارکنندگان را که پیوسته قشرهای جدیدی از پرولتاریا را برپا داشته و به اردوی ما جلب می نماید، - همه و همه را در یک واحد لاینفکری متحد می سازد!» (چه باید کرد؟ - لنین)

^{۵۵} «... جمع کردن مسائل اقتصادی و سیاسی و فعالیت سوسیالیستی و دموکراتیک در یک واحد کل و در یک مبارزه واحد طبقاتی پرولتاریا، باعث ضعف جنبش دموکراتیک یا مبارزه سیاسی نمی شود، بلکه باعث تقویت آن می گردد، بدین معنی که آن را به منافع واقعی توده های مردم نزدیک می کند، مسائل سیاسی را از «تنگنای اتاق کار روشنفکران» به خیابان و محیط کارگران و طبقات زحمتکش می کشاند، به جای ایده های مجرد در باره ستمگری سیاسی، نمودارهای واقعی این ستمگری را، که بیش از همه پرولتاریا از آن رنج می کشد و زمینه تمام تبلیغات سوسیال دموکراسی است، قرار می دهد و بدین طریق این مبارزه را تقویت می نماید.» (وظایف سوسیال دموکرات های روس - لنین)

«اکتوبریست»ها» به ابزارهای غیر انقلابی و ارتجاعی که به نام کار دموکراتیک مورد استفاده قرار می گیرند، اشاره کردیم. در اینجا شماری از ابزارهای عمده کار دموکراتیک انقلابی به طور مختصر و گذرا بیان می گردد.

انقلابیون برای کار دموکراتیک ابزارهای گوناگون را به کار می برند. هیچ نوع محدودیتی بر این ابزارها نیست، مگر این که ضد مردم و به سود اشغالگران و دشمنان طبقاتی توده ها باشد و یا به شکل عوامفریبانه پنجاه پنجاه (نیمه انقلابی - نیمه ضد انقلابی) مورد استفاده قرار بگیرند. ابزارهایی که انقلابیون برای کار دموکراتیک مورد بهره برداری قرار می دهند، باید همه جانبه بررسی و تحلیل شوند تا ظاهراً با نام کار دموکراتیک، به اشغال و دولت پوشالی کمک نکند و دموکراسی غربی آن توسط انقلابیون تثبیت نشود. در این قسمت مهمترین ابزارهایی را یادآور می شویم که می توانند برای کار دموکراتیک انقلابی مورد بهره برداری قرار گیرند:

۱,۴. تبلیغات شفاهی

چنانچه لنین گفته است، تبلیغات عمدتاً شفاهی صورت می گیرد. لذا، تبلیغ شفاهی یکی از ابزارهای بسیار مهم و سودمند کار دموکراتیک انقلابی است. انقلابیون باید از این ابزار استفاده اعظمی ببرند و مبلغین برجسته، آگاه، دانا، هوشیار، مبتکر، جسور، ورزیده، انقلابی و تصمیم گیرنده را در این راستا موظف سازند تا تمام اعضا را درین زمینه آموزش دهند و در نتیجه تمام انقلابیون به مبلغین ورزیده مبدل شوند.

تبلیغ شفاهی فرصت می دهد تا با توده های مردم به شکل حضوری و مستقیم در تماس شویم، اعتماد و باور را افزایش دهیم و به سوالات توده ها پاسخ ارائه کنیم. مبلغی که وظیفه تبلیغ شفاهی را به پیش می برد، باید از هر فرصت، از ملی بس و تکسی گرفته تا دفتر، از کوچه گرفته تا اجتماعات توده ای، از مهمانی ها گرفته تا مراسم عروسی توده های روستایی، از مکتب گرفته تا پوهنتون و مؤسسات تحصیلات عالی و... استفاده کند. مبلغ باید گنگ و لال نباشد، گپی برای گفتن و صحبتی برای آگاهی توده ها داشته باشد. مبلغی که تبلیغ شفاهی را پیش می برد، نباید لغت پرانی و جمله بازی و حرافی کند و توده ها را با سخنرانی های خسته کن، جمله پردازی های تصنعی، لغت پردازی های کسل کننده و عبارات و اصطلاحات غامض و پیچیده از خود براند. مبلغ باید به زبان توده ها صحبت کند، باید به نظرات توده ها احترام بگذارد، نظریات آنان را با شور و شوق فراوان بشنود؛ با حوصله، متانت و تواضع، نظرات خود را بیان کند، حتماً نباید انتظار داشته باشد که توده ها دفعاتاً با نظرات او هماهنگ می شوند و افکار او را تأیید می کنند.

مبلغی که تبلیغ شفاهی را پیش می برد، باید به دیدگاه ها و مواضعی که ارائه می کند، باور داشته باشد. چیزی را که به توده ها می گوید، باید در زندگی سیاسی خودش نیز رعایت کند. مثلاً، اگر یک تشکل سیاسی خود انجودار باشد و مدال های امپریالیستی را یکی بعد از دیگر تحویل بگیرد، مبلغی که تبلیغات شفاهی آن تشکل را به پیش می برد، نمی تواند در میان توده ها علیه انجوایزم و مدال های امپریالیستی موضعگیری کند. اگر چنین کند، در این صورت وجداناً نارام و ناراحت می باشد زیرا تشکل خودش نیز به عین عفونت گرفتار است و این نارامی وجدان، او را از لحاظ ذهنی شلاقکاری می کند. اگر او انقلابی باشد، در قدم اول با شرمساری در این مورد صحبت می کند؛ ثانیاً، در تشکل خود به مخالفت می پردازد و خواهان توضیح می شود؛ ثالثاً، در صورتی که با استدلال های متعفن از نوع این که مدال و انجوی ما با دیگران فرق دارد، روبرو شود، هیچ راهی ندارد جز این که امروز یا فردا با همان تشکل وداع کند. و اگر انقلابی نباشد، مدالگیری و انجوبازی برایش عین انقلاب است، با فند اشغالگران مست می شود، آروغ می زند و اسبش

زین است و نفسش هم از جای گرم بالا می شود و چنان چشم سفید است که در عالم خیال فکر می کند که سوپر انقلابی کشورش است؛ اما بدبخت بیچاره نمی داند که مدتهاست در سیستم ارباب - رعیتی حاکم به گروگان گرفته شده، و دیگر قطعاً انقلابی نیست! انتخاب میان این دو، مُبلغ انقلابی را از غیر انقلابی تفکیک می کند؛ راه سوم وجود ندارد!^{۵۶}

مُبلغ انقلابی که تبلیغ شفاهی را پیش می برد، باید واقعینانه تبلیغ کند. از اسطوره تراشی های مبتذل پرهیز کند، قهرمان بازی های مسخره را کنار بگذارد، ناآگاه را بحرالعلوم معرفی نکند، نمونه های من درآوردی به توده ها ارائه نکند، دروغ نگوید، توطئه نکند، ماجراجویی نکند، پنهانکاری را رعایت نکند، به جای زورگویی از منطق و استدلال کار بگیرد، مودب و با وقار باشد، مطالعه را فراموش نکند، در خم و پیچ زندگی توده ها آزموده شده باشد و لحظه ای هم از ستم هایی که بر آنان می رود غافل نماند و زبان گویای درد، خشم، رنج، امید و رهایی توده ها باشد.

۲.۴. تبلیغات نوشتاری

انقلابیون ضمن تبلیغات شفاهی، تبلیغات نوشتاری را نیز در ساحت کار دموکراتیک و سوسیالیستی در نظر می گیرند. با اشغال کشور ما توسط غارتگران امریکایی - ناتویی، نویسندگان و فرهنگیان پوشالی در خدمت اشغالگران قرار گرفتند و ده ها روزنامه، هفته نامه، ماهنامه و گاهنامه ثبت کردند و میلیون ها دالر برای پیشبرد تبلیغات از طریق دریچه های نشراتی به جیب این روشنفکران و نویسندگان واریز شد تا تجاوز و تهاجم اشغالگران را تئوریزه نموده، فکر مردم را مدیریت کرده و اشغال کشور ما را به سود مردم جا بزنند. امپریالیزم و دولت پوشالی تلاش دارند تا تمام روزنه های تبلیغاتی را در اختیار خود داشته باشند و با زهر و سم اشغالگری اذهان مردم را مشوب و آلوده سازند که متأسفانه در نبود نشرات انقلابی و تبلیغات نوشتاری کافی، امپریالیست ها در زمینه تا جایی هم موفق بوده اند. در چنین حالتی، به قول ای. میشر وظیفه ماست تا «ارتش کاملی از کتاب ها، جزوه ها و روزنامه ها تشکیل بدهیم و به کمک آنها با تبلیغات وحشتناک دشمن مقابله کنیم»، لذا تبلیغات نوشتاری اهمیت فراوان دارد و باید از طریق اعلامیه، تراکت، پوستر، نشریه، مجله، جزوه، رساله، کتاب و... علیه جبهه دشمن رفت و برای آگاهی و همبستگی توده های ملیونی بدون وقفه کار کرد. برای این که تبلیغات نوشتاری ما چون دشنه کارگر باشد، باید جداً متوجه بود تا علیه سبک الگوسازی مبارزه شود و به جای نوشتار کرخت و بی جان و تخدیر کننده، تبلیغات زنده، تند و تیز، پویا، غنی، به زبان توده ها، کانکریت و مشخص و عاری از ابهام و سفسطه گویی را در تبلیغات نوشتاری رعایت کرد.^{۵۷}

^{۵۶} در نشست های حاشیه ای کنفرانس بروکسل دیده شد که چگونه سه خانم از اشغالگران حمایت کردند و به نمایندگی مستقیم و غیر مستقیم از دولت پوشالی حضور پیدا کردند. این سه خانم به یکبارگی تا نشست های حاشیه ای بروکسل راه نیافته اند، بلکه سال های سال با انجوها و «جامعه مدنی» و سفارت خانه ها برای گرفتن فند و امکانات هدایت و رهبری شدند. اینان ملامت نیستند، بار اصلی ملامتی بر دوش آنان است که سال های سال اینان را با فریب دادن این که «از ما خوب از دیگران بد» به این کار نامیوم سوق دادند و آنان را چنان عادت دادند که شرکت در چنین مجامع و نشست ها برای شان نه تنها به امر عادی تبدیل شد، بلکه به این باور نیز رسیدند که کار و فعالیت شان را از طریق معبرهای «جامعه مدنی» به پیش ببرند، چیزی که عملاً از هدایتگران گذشته آموخته بودند.

^{۵۷} «روزنامه شما باید تند و تیز، گزنده و روشن باشد، و با نهایت دقت اداره شود. ما باید در دفاع از حقیقت استوار باشیم و حقیقت ایجاب می کند که موضعی صریح اختیار کنیم. ما کمونیست ها پوشاندن نظریات خود را پیوسته شرم آور شمرده ایم. روزنامه های تحت رهبری حزب ما و مجموعه کار تبلیغاتی ما باید جاندار باشند، موضع صریح داشته باشند، تیز و برا باشند و هرگز نباید در ابهام بمانند. برای ما، برای پرولتاریای انقلابی، سبک پیکارجویانه

به این منظور موارد آتی را باید جداً در نظر داشت:

- **تبلیغات نوشتاری باید مشخص باشد:** در یک مقاله باید مشخص صحبت کنیم و آن را به یک جزوهٔ تئوریک تبدیل نکنیم. شایسته نیست که در یک مقاله به سلسله ای از استدلال ها و خواست ها پناه ببریم و تا که از دیکتاتوری پرولتاریا صحبت نکرده باشیم، آرام شده نتوانیم. این شیوه غلط و نادرست است. مقالهٔ تبلیغی باید مشخص باشد، سبب برانگیختن احساسات در توده ها شود، سبب آگاهی توده ها شود، توده ها بفهمند که در مورد چه صحبت شده است و تا چه اندازه به زندگی روزانه آنان مربوط است.

در مقالهٔ تبلیغی شیوه ای باید رویدست گرفته شود که نیاز به توضیحات تفصیلی نداشته باشد، به این منظور باید مشخص صحبت شود و شعار مشخص ارائه گردد. با شعارهای مطول و مبهم و تبدیل کردن مقاله به قول مائوتسه دون به «دواخانهٔ چینی» نه تنها نمی توانیم به توده ها آگاهی بدهیم و سبب تهییج آنان شویم، بلکه چنین مقالاتی برای توده ها کسل کننده خواهند بود و از آنها قطعاً استقبال نخواهند کرد. مثلاً، دو نشریه ای داریم که هر کدام ادعا دارند که به دفاع از کارگران و زحمتکشان می نویسند. هر دو، در حالی که کشور اشغال شده، تصمیم دارند در مورد وضعیت کودکان بنویسند. اولی می نویسد: «جامعهٔ سرمایه داری با تمام زرق و برق، تکنالوژی، ثروت، وفور مواد خوراکی و تسهیلات زندگی، در تضاد طبقاتی، تنش های تبعیضی، جنسی، نژادی، ملیتی و سنی به سر برده؛ نفوس تمام دنیا را به اکثریت دوزخیان و اقلیت جنتیان تقسیم کرده است... عمق فجایع نظامی سرمایه داری زمانی بهتر درک می شود که صاحبان بخاطر انباشت سرمایه، سود و ارزش اضافی روزمره بطور آشکار و محیانه تمام قوانین ساخت خودشان، اصول دینی، ارزش های فرهنگی، معیارهای اخلاقی و انسانی را زیر پا کنند.» و دومی در زمینه چنین می نویسد: «افغانستان به قتلگاه کودکان تبدیل شده. اینجا هر روز ده ها زحمتکش یا کشته می شود و یا هم زخمی. در این میان بدترین جنایت در مقابل کودکان صورت می گیرد. افغانستان در حال حاضر برای کودکان، کشور نه بلکه یک قتلگاه است. این کودکان فرزندان ثروتمندان، سرمایه داران، تاجران، سوداگران، ارباب ها و خان ها و دولتمردان بلند پایه نیستند، بلکه فرزندان زحمتکشان یعنی کارگران، دهقانان و سایر انسان های زحمتکش هستند که با بیرحمی کشته و زخمی می شوند.»

به نظر ما، اولی چیزی برای گفتن به توده ها ندارد. با تئوریک ساختن مقاله ای که باید برای آگاهی کارگران و زحمتکشان به نشر برسد، نویسنده عملاً تصمیم دارد چیزی برای توده ها نگوید و فقط برای بیان تئوری هایی که آموخته دست به قلم برده نه برای آگاهی توده هایی که همین اکنون زیر بمباردمان اشغالگران کشته می شوند. مقالهٔ اولی که جهت مشخص ندارد و با اصطلاحات «انباشت سرمایه»، «سود» و «ارزش اضافی» ادامه یافته است، درک آن برای کارگران مشکل است، به این خاطر عاری از تهییج توده ها است و همین است که توده ها به خواندن چنین مقالاتی رغبت نشان نمی دهند. اما در مقالهٔ دومی، نویسنده برای آگاهی کارگران و زحمتکشان، مشخصاً از قتل عام کودکان توسط اشغالگران می گوید و این که اشغالگران کودکان سرمایه داران و تاجران و... را نمی کشند، بلکه کودکان زحمتکشان را می کشند، صحبت می کند. مقالهٔ دومی نمونه ای است از یک مقالهٔ مشخص، روزانه و بدون تفصیل های تئوریک و اصطلاحات، که در بلند بردن آگاهی توده ها نقش ایفا می کند.

لازم است. ما که می خواهیم شناخت حقیقت را به خلق بیاموزیم و او را به مبارزه به خاطر رهائی خودش برانگیریم به چنین سبک پیکارجویانه ای نیازمندیم. تیغی که برای ندارد بکار نیاید.» (گفتگو با هیئت تحریریه روزنامه «جین سوی ژیبائو»- مائوتسه دون)

- مخاطب تبلیغات نوشتاری باید مشخص باشد: وقتی به تبلیغات نوشتاری دست می زنیم، باید مشخص کنیم که برای کی می نویسیم، خواننده مقاله و نشریه ما کیست؛ آیا توده های زحمتکش که سطح بالای سیاسی ندارند مخاطب ما هستند یا روشنفکران اکادمیک و متخصص امور سیاست؟^{۵۸} اگر برای توده ها (بخصوص کارگران و دهقانان) نوشته می کنیم، باید سطح آنان را در نظر بگیریم. در صورتی که تفکیک نکنیم که مقاله و تحریر ما برای کدام بخشی از جامعه است و چه اثری می تواند بر همان بخش بگذارد، دست به قلم بیریم و سلسله ای از فورمول های انتزاعی را در آن بگنجانیم، چنین مقاله هایی به قول ای. میشر «احتمالاً برای آرشیف های تاریخ جهان و یا برای عالم نماهای ایرادگیر و یا برای دانشمندان نوشته شده اند، نه برای توده هایی که باید مخاطب قرار گیرند».

برای وضاحت موضوع دو نمونه از مقاله هایی از ساحة کار دموکراتیک را می آوریم که برای کارگران و زحمتکشان نوشته شده اند. مقاله اولی می نویسد: «...ولی آنچه طبقه کارگر افغانستان فعلاً برای کسب حقوق اولیه و اولین جرقه های بیداریش نیاز دارد، کسب آگاهی این طبقه به استقلال مبارزاتی و وحدت طبقاتی خویش است. چیزی که طبقه کارگر از یک سو طی نیم قرن بوسیله تبلیغات گمراه کننده چپ پوپولیست - ناسیونالیست از آن محروم بوده است و از سوی دیگر سال هاست که این طبقه منحصراً یک طبقه بوسیله نیروهای راست ارتجاعی با تمام تعصب سرکوب شده و علاوه بر این ها، احزاب مدافع سرمایه دولتی (خلق - پرچم) این طبقه را گمراه کرده، به زور میله تفنگ در سنگر دفاع از امپریالیزم متجاوز روس برده، کارگران دارای تمرینات مبارزاتی را به قتل رسانده اند.» و دومی چنین می نویسد: «کارگران از فقیرترین و غریب ترین انسان های وطن ما هستند که در وضعیت بسیار بد اقتصادی زندگی و کار می کنند. این انسان های زحمتکش که مالک هیچ چیز نیستند، یا باید برای صاحبان کار، یعنی اربابان و کارفرمایان چون برده ها تا آخر عمر کار کنند، در جریان کار بمیرند، دست و پای شان قطع گردد و با مرگ تدریجی در کارخانه ها، شرکت ها، تصدی ها، ادارات دولتی، معادن و... زندگی شان پایان یابد؛ یا باید با هم متحد شوند، کمک سایر زحمتکشان را جلب نمایند و با اتحاد، به رهایی و آزادی خود رسیده و زنجیرهای بردگی را بشکنند، و تاریخ نشان داده است که کارگران در نهایت راه دوم را انتخاب کرده و برای نجات شان راهی جز این هم ندارند.»

نمونه اول، مقاله ای است که مخاطب آن یک کارگر کشور ما نیست. در بهترین حالت یک روشنفکر با سطح و سواد سیاسی که حداقل با اصطلاحات سیاسی آشنا باشد، مخاطب آنست و از این رو به قول میشر «خواننده پس از خواندن بی تفاوت می ماند، هیچ واکنشی در او بیدار نمی شود»، اما در مقاله دومی که به زبان ساده، بدون استفاده از اصطلاحات و بحث های تئوریک به زندگی کارگری در افغانستان می پردازد، می تواند در خواننده که همانا کارگر

^{۵۸} «بسیاری از رفقای ما تصور می کنند که هر چه کلمات دهن پرکن تر و فرمولها و تزیینات غیر قابل فهم تر برای توده ها را بکار گیرند، تهییج و تبلیغ آنها بهتر خواهد بود. آنها فراموش می کنند که بزرگترین رهبران و تئوریسین های طبقه کارگر در عصر ما یعنی لنین و استالین همواره به زبان کاملاً مردمی سخن می گفتند و می نوشتند، زبانی که برای توده های وسیع مردم قابل فهم بود. هر یک از ما باید این را یک قانون، یک قانون بلشویکی، یک قانون ابتدایی بدانیم که:

هنگام نوشتن یا سخن گفتن همواره صفوف کارگران را در نظر داشته باش، که باید از آنچه می گویی و می نویسی نرنمند. باید خطاب تو را باور کنند و آماده پیروی از تو باشند! باید آنهایی را که برایشان می نویسی و برایشان سخن می گویی مدنظر داشته باشی.» (گئورگی دیمیتروف، کنگره هفتم کمیترون)

ستمیدۀ کشور ماست واکنشی را بیدار کند و برای آگاهی و همبستگی اش کمک کند؛ زیرا مقاله دومی مبرا از سبک الگوسازی است و مخاطب خود را تشخیص نموده، به زبان مخاطب سخن گفته است.^{۵۹}

مقاله اولی در اوج کشتار کارگران و زحمتکشان افغانستان به بحث های تئوریک پرداخته و درد و ستم جاری بر کارگر افغانستان را فراموش کرده، به موضوعاتی تماس گرفته که کارگر ما را در مبارزه علیه اشغال و کشتار کمک نمی کند. این مقاله که با اصطلاحات «چپ پوپولیست - ناسیونالیست» و «سرمایه دولتی» و... ادامه یافته، جز اینکه کارگر را به سردرگمی دچار نماید، ثمره دیگری ندارد؛ فلذا نمونه بد تبلیغ نوشتاری است. اما مقاله دومی که به زندگی کنونی کارگران و زحمتکشان ارتباط دارد و بدون کاربرد اصطلاحات مورد منازعه تحریر یافته، نمونه خوبی از تبلیغ پویا است که باید بیش از پیش تقویه گردد.^{۶۰}

زبان تبلیغات نوشتاری باید تازه باشد: زبان تبلیغات نوشتاری می تواند نقش مهمی در اثرگذاری تبلیغ ما در مخاطب داشته باشد. اگر زبان تبلیغات نوشتاری، زبان تازه، روشن، توده ای، سلیس، ساده و روان باشد، تبلیغات نوشتاری اثر فراوان بر مخاطب می گذارد و اگر کسل کننده، غامض و پیچیده، مشبوع از اصطلاحات و عبارات بی روح و مرده و با ادبیات و واژه هایی از نوع ادبیات و واژه های قضات و سارنوالان آلوده باشد، چنین تبلیغ نوشتاری، خواننده ندارد و اثر مثبت بر مخاطب گذاشته نمی تواند، بلکه مخاطب را بیزار و بدبین می سازد.

برای این که در تبلیغات نوشتاری از زبان تازه، رسا و پویا استفاده کنیم، باید زبان توده ها را بیاموزیم. زبان توده ها غنی و پویا است. نباید زبان توده ها را با اصطلاحاتی ملوث و آلوده سازیم که هیچ ربطی به توده ها ندارد و تنها مایه جنگ زرگری روشنفکران ابتر و اخته ای است که در خدمت دولتمردان و اشغالگران قرار دارند و برای مقاصد صنفی و محفلی شان اصطلاحات و عباراتی را به کار می برند که در زبان توده های مردم نمی توان یافت.^{۶۱}

^{۵۹} «کمونیست ها اگر واقعاً می خواهند کار تبلیغاتی کنند، باید مخاطبین خود را مورد توجه قرار دهند و در فکر کسانی باشند که مقالات و شعارهای آنها را می خوانند یا نطق ها و گفتار شان را گوش می دهند؛ والا این بدان معنی است که آنها اصلاً خیال ندارند کسی مقالات شان را بخواند و یا به گفته شان گوش فرا دهد. بسیاری گمان می کنند آنچه می گویند یا می نویسند، برای همه مفهوم است ولی غالباً در عمل به هیچ وجه چنین نیست؛ وقتی که آنها به سبک الگوسازی حزبی می نویسند و صحبت می کنند، چگونه می خواهند که مردم آنها را بفهمند؟... آیا می توان بدون توجه به خواننده و شنونده مقاله ای نوشت و یا نطقی ایراد کرد؟... اگر مبلغین ما به جای کوشش در شناختن مخاطبین و سعی در تحقیق و تحلیل آنان کاری جز سخن پردازی نکنند، کار شان بجائی نخواهد رسید.» (مبارزه علیه سبک الگوسازی در حزب - مانوئسه دون)

^{۶۰} «در یک ولسوالی در کشوری که حزب ما در آن غیر قانونی است دو کودک از گرسنگی تلف شدند اما روزنامه محلی حزب ما سرمقاله ای در باره جاپان منتشر کرد، نمونه دیگری را از یک کشور فاشیستی در نظر بگیرید. در یک کارخانه بزرگ، کارگران دست به اعتصاب اعتراضی زدند، اما کمیته محلی گزارش این امر را در صفحه آخر به چاپ رساند و تمام صفحات دیگر را به مسایل کلی سیاسی تخصیص داد. اینها شیوه های بد تبلیغ می باشند.» (تبلیغ بیشتر، ترویج بیشتر! به قلم ای. میشر)

^{۶۱} «زبان به عنوان وسیله ارتباط و آمیزش مردم در یک جامعه به گونه ای برابر و بی طرفانه به همه طبقات خدمت می کند. اما گروه های متنوع و مختلف اجتماعی و طبقات در برخورد با زبان بی تفاوت و بی طرف عمل نمی کنند؛ آن ها می کوشند از زبان به عنوان وسیله ای برای تحقق منافع خود استفاده کنند. آن ها می کوشند تا اصطلاحات و زبان رمزآلود مخصوص خود را به زبان مشترک و واحد ملت تحمیل کنند. لایه های بالائی طبقات ثروتمند چون برگزیدگان اشراف و اقشار بالائی بورژوازی در این میان ادبیات و زبان های صنفی و زبان های مربوط به محافل خاص به وجود می آورند و به شکلی خاص خود را از مردم جدا می کنند...

اولاً این ادبیات صنفی و محفلی نظام دستوری و گنجینه واژگان ویژه ندارند و این هر دو را از زبان ملی به عاریت می گیرند. ثانیاً میدان عمل آن ها محیطی تنگ و باریک از اقشار بالائی جامعه است و هرگز نمی توانند به عنوان ابزار ارتباط و آمیزش همه مردم استفاده شوند. پس، این ادبیات صنفی و محفلی از

انقلابیون باید به زبان توده ها صحبت و نوشته کنند و متوجه باشند که در نوشتار و صحبت های خود از اصطلاحاتی که دشمنان ظاهراً برای حسن نیت ولی برای نفاق میان کتله های وسیع توده ها از آن استفاده می کنند، جداً خودداری کنند؛ زیرا زبان تبلیغات ما زبان توده هاست. ما هیچ اصطلاح ملی و غیر ملی نداریم، مگر زبان توده ها. هر واژه و کلمه و اصطلاحی که برای توده ها قابل فهم باشد، باید آن را به کار گیریم؛ نباید اصطلاحات خارجی را به طور مکانیکی وارد زبان و تبلیغات خود بسازیم. کمونیست ها وقتی از اصطلاحات بیرون از زبان توده ها کار می گیرند که آن را خوب و مفید تشخیص دهند، نه برای برآورده شدن امیال و آرزوهای قشر خاص که می خواهند زبان روشنفکران را از زبان توده ها جدا سازند و به «نخبه سازی» آن پردازند. مائوتسه دون به صراحت می گوید: «اولاً، زبان را باید نزد توده ها آموخت. گنجینه زبان خلق بسیار غنی و زنده است و زندگی واقعی را منعکس می کند... ثانیاً، از زبان های خارجی باید آنچه مورد احتیاج است، بگیریم. ما نباید اصطلاحات خارجی را بطور مکانیکی یا بدون تشخیص به کار ببریم، بلکه باید از میان آنها آنچه برای ما مفید و خوب است بیرون بکشیم... البته ما با استعمال اصطلاحات و کنایات مرده جداً مخالفیم، این امر روشن است؛ ولی ما باید آنچه را که خوب و هنوز معتبر است، بپذیریم.»

ما باید به زبان مردم خود، آن زبانی که سال های سال ورد زبان مردم ماست سخن بگوییم و بنویسیم. این زبان را در میان توده ها باید آموخت، نه پشت میزهای مطالعه و «انجمن قلم افغانستان» و «کافه ادبیات افغانستان». تنها با رفتن میان توده هاست که ما غنی ترین اصطلاحات و کلمات و زبان را از آنان می آموزیم. در ادبیات چپ افغانستان متأسفانه اصطلاحاتی شکل گرفته که به زبان توده ها ارتباط ندارد، بلکه به شکل تصنعی توسط محافل صنفی که خود را اکثراً «نخبه» می خوانند وارد زبان شده و تنها و تنها در همان سطح روشنفکری باقی مانده است. کمونیست ها حق ندارند از اصطلاحات و عبارات و واژه هایی استفاده کنند که به شکل تصنعی و به وسیله دشمنان مردم برای برآورده شدن اهداف خاصی استفاده می شوند.^{۶۲}

تبلیغات نوشتاری و شفاهی ما باید با آنچه گئورکی دیمیتروف گفته است، عیار شود. دیمیتروف می گفت: «باید آموخت که با توده ها نه به زبان فرمولهای کتابی بلکه به زبان مبارزان در راه امر توده ها صحبت نمود که هر کلام آنها و هر ایده آنها، اندیشه ها و احساسات میلیون ها زحمتکش را منعکس می کند. اگر ما نتوانیم به زبانی که برای توده ها قابل درک است سخن گوئیم، هضم تصمیمات ما از طرف توده های وسیع غیر ممکن می شود. ما هنوز خیلی از آن به دوریم که بتوانیم بطور ساده، کنکرت، و با استفاده از تصاویری که برای توده ها آشنا و قابل فهم است صحبت کنیم. ما هنوز نمی توانیم از فرمول های مجرد و محفظ صرف نظر کنیم. در واقع اگر تراکت ها، روزنامه ها، قطعنامه ها و تزه های ما را

خود چه دارند؟ آن ها مجموعه ای از واژگان مخصوص اشراف یا اقشار بالائی جامعه هستند که خواست و سلیقه آنان را منعکس می کنند؛ مجموعه اصطلاحات و جمله بندی هایی که رشادت، آراستگی و اصالت را به رخ می کشند و اصطلاحات و جمله سازی های سخت و زمخت زبان ملی جایی در آن ندارد؛ مجموعه ای از واژگان بیگانه که با وام گرفتن نظم دستوری و دیگر واژگان زبان ملی معنا می یابند. بنابر این، این ادبیات صنفی و خاص شاخه ای از زبان ملی است و فاقد مولفه های استقلال و محکوم به انحطاط و نابودی است. این تصور که این ادبیات صنفی می تواند تکامل و توسعه یابد و به صورت زبانی مستقل جای گزین زبان ملی شود، چیزی جز فراموشی دورنمای تاریخی و متدولوژی مارکسیستی نیست...» (مسائل زبان شناسی، نگاه مارکسیزم به مسائل زبان شناسی - ستالین)

^{۶۲} «رفقای ما در دیگر احزاب کمونیستی کوشیده اند به اصطلاح به شکلی تصنعی زبان جدیدی خلق کنند، کوشیده اند بیانه ها و مقالات خود را با واژه ها و عباراتی که فاشیست ها به کار می برند بیارایند، کوشیده اند خود را با زبان دشمن منطبق سازند به جای آنکه آنچه را که نیاز دارند از سرچشمه پر بار زبان مردم بگیرند. این درک نادرست و خطرناک است.» (تبلیغ بیشتر، ترویج بیشتر! به قلم ای. میشر از اسناد کمیترن)

از نزدیک ملاحظه کنید، خواهد دید که آنها غالباً با چنان بیان سنگینی نوشته شده اند که حتی کادرهای حزب ما نیز به زحمت آنها را می فهمند تا چه رسد به کارگران ساده... وقتی می نویسی یا حرف می زنی، همواره بایست به کارگر ساده ای فکر کنی که تو را بفهمد، به پیام تو ایمان پیدا کند و حاضر باشد به دنبال تو بیاید. بایست در فکر کسی باشی که برایش می نویسی و صحبت می کنی.»

انقلابیون با استفاده از این شیوهٔ بلشویکی ادعا کرده می توانند که تبلیغات نوشتاری شان در خدمت توده های ستمدیده است و هدف آن آگاهی دادن و بسیج توده ها برای مبارزه علیه اشغالگران و ایادی پوشالی آنها است، در غیر آن تبلیغات ما به عبارت پردازی های مضحک و روشنفکرانه می ماند که خوانندهٔ آن فقط خود ما باقی می مانیم و توده ها رغبت و شوقی برای خواندن آن نشان نداده و پشیزی به آن ارزش قائل نمی شوند.

تبلیغات نوشتاری باید کوتاه، روشن و صریح باشد: در تبلیغات نوشتاری توده ای باید کوتاه نویسی را در نظر داشته باشیم. از آن جایی که توده ها قربانیان اصلی استعمار و استثمار هستند، آنان برای مقاله های چند صفحه ای وقت کافی ندارند؛ آنان علاقه دارند مقاله های کوتاه، روشن و صریح بخوانند.^{۶۳} توده ها از مقاله های مبهم که با نوار تیوری پردازی ها پیچانده شده باشد، استقبال نمی کنند؛ توده ها می خواهند پیام روشن و صریح دریافت کنند؛ رنج ها و دردهای شان به طور روشن و واضح بیان شوند و ستمی که بر آنان می شود، به شکل روشن و صریح افشاء شود. توده ها شعار بازی ها را خوش ندارند، آنان به دور شعارهایی جمع می شوند که بازتاب دهندهٔ زندگی آنان باشد؛ آنان میل به شعار روز دارند، به شعاری دارند که در تهییج و همبستگی آنان نقش ایفا کند، نه شعار دروغین، کاذب و فریبده. انقلابیون باید شعارهای واضح، روشن و بدون ابهام ارائه کنند. ذهن توده ها را نباید با شعارهای چند پهلوی مغشوش ساخت؛ شعارهای ما باید تا حدی روشن، واضح و ساده باشند که برای توده ها قابل فهم بوده و ورد زبان آنان شود.^{۶۴}

^{۶۳} «برخی از رفقا به نوشتن مقالات طولانی اما توخالی عادت کرده اند که بیشتر به «نوارپیچ دراز و متعفن پاهای زن تنبل» شباهت دارد. چرا باید چنین مقالات طولانی و توخالی نوشته شود؟ این فقط می تواند یک توضیح داشته باشد: آنها نمی خواهند که توده ها این مقالات را بخوانند. وقتی که مقالات مفصل و خالی از موضوع باشد، توده ها با اولین نگاه فقط سرشان را تکان می دهند. چگونه ممکن است آنها به خواندن این مقالات رغبت کنند؟ اینگونه مقالات به هیچ کار دیگری نمی آیند به جز اینکه افراد ساده را مرعوب کنند، بر آنان اثر نامطلوبی باقی گذارند و به عادات ناپسند وادار شان نمایند... ما در زمان جنگ هستیم و باید بیاموزیم که چگونه مقالات مان را مختصر و مفید بنویسیم... در چنین وضعی اگر مقالات طولانی باشند، چه کسی آنها را خواهد خواند؟... آیا اینکه مقالات طولانی و توخالی خوب نیستند، بدان معنی است که مقالات کوتاه و توخالی خوب اند؟ نه این هم خوب نیست. به سخن پردازی بیهوده، به هر شکلی که باشد، باید خاتمه داد... ما با نوشته های مفصل و تو خالی قالبی مخالفیم، ولی این بدان معنی نیست که هر چه کوتاه باشد خوب است. یقیناً ما در زمان جنگ به مقالات کوتاه نیازمندیم، ولی احتیاج ما قبل از همه به مقالات با مضمون زیادتر است. مقالات بدون محتوی کمتر قابل قبول بیشتر قابل اعتراضند... ما باید به پرچانگی های بی انتها و توخالی خاتمه دهیم.» (مبارزه علیه سبک الگوسازی در حزب - مائوتسه دون)

^{۶۴} «باید با دقت ویژه شعارهای خود را انتخاب کنیم. اولین اصل آن است که شعارهای زیاد بیرون ندهیم، نباید توده ها را با لست طولانی از شعار ها روبرو کنیم. این کار تنها مساله را مغشوش می کند و نیروی ضربتی هر شعار جداگانه را تضعیف می کند. تبلیغ ما نباید لحنی یکنواخت و خسته کننده داشته باشد. باید وجوه مختلف زندگی اجتماعی، منافع و نیازهای زحمتکشان را در بر گیرد و با پیگیری بگونه ای خستگی ناپذیر، گویی با چکش به درون آگاهی مردم رانده شود، بطوریکه هیچکس نتواند از تاثیر آن مصون بماند، برای کسب این توانائی شعارهای ما باید مستقیماً برای توده ها قابل فهم باشد. باید به عمیق ترین امیدهای آنان مربوط باشند. شعارهای پیچیده و یا دو پهلوی نباید داده شوند... شعارهای ما نه فقط باید روشن و ساده و برای ذهن هر کسی قابل فهم باشند، حتی اگر این فرد از نظر سیاسی مجرب نباشد، بلکه این شعارها باید واقعاً قابل اجرا باشند و برای توده ها عملی به نظر برسند، قابل اجرا در آینده ای که کاملاً در ورای افق نیست. شعارهایی که با وجود رابطهٔ بالاتر دید شان با برنامه های ما در نظر توده ها مورد خطاب یا غیر قابل فهم و یا غیر عملی باشند شعارهای بدی هستند. گروه گرایانه خواهد بود اگر این شعارها را بدهیم و خود را با این فکر تسکین دهیم که اگر توده ها نمی فهمند بدا به حال شان، این ما هستیم که حقانیت تاریخی داریم و نه آنها که به ما گوش نمی دهند.

- **تبلیغات نوشتاری باید مسوولانه و سریع باشد:** انقلابیون نباید تبلیغات نگارشی را کار بی اهمیت تلقی کرده و بدون مسئولیت به تبلیغات نوشتاری دست بزنند. رفقای که در کار تبلیغات نوشتاری سهم دارند، باید نوشته های شان را مسوولانه تحریر کنند، بار بار مرور کنند، عبارات سخت و زمخت آن را حذف نمایند، موضوعات مورد نیاز را بیفزایند و اطمینان حاصل کنند که مقاله های شان حتی المقدور بی نقص و آماده نشر برای توده هاست.

ضمن چند بار مرور و اصلاح مقاله ها، نباید سرعت کار را فراموش کرد. وقتی یک رویداد و حادثه ای به وقوع می پیوندد، مبلغان بخش نوشتار باید دفعاتاً به آن پرداخته، نیت دشمن را افشا و به آگاهی توده ها بیفزایند. رفقای ما نباید وقت را از دست بدهند؛ در زودترین فرصت باید به رد استدلال ها و موضع گیری های دشمن پرداخته، توده ها را از لحاظ ذهنی مسلح سازند. در کنار استفاده از مقاله های کوتاه، اعلامیه ها، شبنامه ها و... باید از وب سایت ها و شبکه های اجتماعی در این زمینه استفاده اعظمی صورت بگیرد. نباید فراموش کنیم که رعایت پنهانکاری در شبکه های اجتماعی از مبرمیت خاصی برخوردار است؛ زیرا شبکه های اجتماعی (فیس بوک، تویتر، گوگل پلس و...) دریچه هایی هستند که دشمن از طریق آن به اطلاعات استخباراتی دست می یابد، بنابراین نباید کوچکترین نشانه ای از تعلق تشکیلاتی و فعالیت کمونیستی در آن به مشاهده برسد. تمام تبلیغ نوشتاری ما از طریق شبکه های اجتماعی باید با نام های مستعار صورت بگیرد و حتی المقدور تلاش شود تا نوشته های ما از دو الی سه پاراگراف بیشتر نباشد، زیرا کاربران شبکه های اجتماعی با سلی از نوشته ها و نظرات در این شبکه ها روبرو هستند که فرصت مقاله خوانی های دور و دراز را از آنان می گیرد. وب سایت ها، نشریه ها، رساله ها، جزوه ها، بروشورها، پوسترها، ترجمه ها، کتاب ها (بخصوص به زبان ساده) و شعارهای دیواری و... از ابزارهایی هستند که می توان برای تبلیغات نوشتاری از آنها کار گرفت.

۳،۴. انجمن ها و اتحادیه های صنفی

تبلیغات شفاهی و نوشتاری عمدتاً برای آگاهی و ایجاد همبستگی فکری توده ها مورد استفاده قرار می گیرد. ما برای این که بتوانیم در کنار آگاهی و ایجاد همبستگی فکری توده ها، آنان را از لحاظ عمل نیز متحد سازیم، باید برای کار دموکراتیک به جاهایی برویم که توده ها در آنها حضور دارند. از جاهایی که می توان برای کار دموکراتیک استفاده برد، یکی هم انجمن ها و اتحادیه های صنفی و کوپراتیف های دهقانی و سایر سازمان های اجتماعی و صنفی مرتبط به زحمتکشان است.

انقلابیون برای مسلح سازی فکری و همبستگی فکری توده ها و وحدت عمل آنان باید میان اتحادیه ها، نهادها، انجمن ها، کوپراتیف ها و حرکت های توده ای بروند و در سمت و سوی این نهاد ها بدون این که خود را به رهبران خود ساخته این نهادها تبدیل کنند، باید نقش انقلابی شان را ایفا کنند. این توده ها هستند که رهبران خود را تعیین می کنند، آنان رهبران شان را با معیارهای مشخص خودشان تعیین می کنند و نیازی به رهبران و قهرمانان صادراتی ندارند.

زیرا هدف ترویج و تبلیغ ما متقاعد ساختن توده هاست، البته عالی می بود اگر توده ها هم اکنون آماده بودند تا به مبارزه مستقیم برای دیکتاتوری پرولتاریا اقدام کنند، اما از آنجائیکه برای این عمل آماده نیستند ما ابتدا باید شعارهایی را بدهیم که توده ها به مبارزه رهنمون شود. اگر شعارهایی را طرح کنیم که در خود درست اما تجریدی باشند و به آینده ی دور دست مربوط شوند و رابطه ای با نیازهای مستقیم توده ها نداشته باشند، این تبلیغ بد است. تبلیغ خوب آن است که بتوانیم آرزوهای توده ها و اراده حزب را در چند کلام کوتاه، ساده و پر معنی بیان کنیم.» (تبلیغ بیشتر، ترویج بیشتر! به قلم ای. میشر- اسنادی از کمترن)

انقلابیون با مشی و خط درست و اصولی است که نهادها و انجمن ها و کوپراتیف ها و اتحادیه های توده ای را رهبری می کنند.

اتحادیه های معلمان، دیوران، مستری ها، خبازان، نجاران، داکتران، انجیران، مامورین، متقاعدین، حقوقدانان، محصلان، جوانان، زنان، معلولین، بازماندگان شهدا، خبرنگاران، کارگران سکتورهای خدماتی و غیر خدماتی و... انجمن های زحمتکشان، دهقانان، شعرا، فرهنگیان، عکاسان، هنرمندان و... سازمان های ورزشی، سازمان ها و شوراهای قومی، ولایتی و شهری و... جاهایی هستند که انقلابیون باید آنجا بروند و در میان آنها کار کنند. انقلابیون باید در تمام این اتحادیه ها و انجمن ها و نهادها کار کنند، طرف زحمتکشان را بگیرند، به مسائل واقعی زندگی آنان رسیدگی کنند، آنان را کمک کنند که اعتراضات و مبارزه شان سمت و سو بگیرد، باید به آنان یاری برسانند تا از تمام خیانت ها و جنایت هایی که در حق آنان صورت می گیرد، آگاه شوند؛ باید خواست های آنان را دسته بندی کنند، اولویت بندی کنند و آنان را برای نیل به رهایی از جور و ستم یاری برسانند. انقلابیون نباید خواست های جزئی توده ها را که برای بهبود شرایط کار و زندگی کاری از طرف توده ها مطرح می شوند، نادیده بگیرند؛ نباید خواست های کوچک آنان را حقیر بشمارند و از شرکت در آن شانه خالی کنند.

در جای و یا بخش هایی که اتحادیه ها و انجمن های توده ای موجود نیست، انقلابیون وظیفه دارند که با ابتکار خود اتحادیه ها و انجمن ها و نهادهای توده ای را در خارج از سازمان اما تحت رهبری سازمان ایجاد نمایند، ولی نباید فراموش کنند که این اتحادیه ها و انجمن ها و نهادها باید صنفی باشند، نه تشکیلاتی و محل به اصطلاح رنگ کردن اعضا. همین گونه، با وجودی که باید بیشترین بخش انرژی و توان انقلابیون برای فعالیت در اتحادیه های توده ای و مستقل به مصرف برسد، اما در صورت نیاز انقلابیون از نفوذ در میان اتحادیه ها و انجمن های دشمن غافل بوده نمی توانند. درین مورد جداً ضرورت است تا افراد نفوذی؛ سازمان دهندگان مجرب، مبتکر، توانا، آگاه، خلاق و از فن بالای رعایت پنهانکاری برخوردار باشند.^{۶۵}

انقلابیون برای ورود به اتحادیه های صنفی توده ای، مستقل و حتی اتحادیه های دشمنان، باید فنونی را بیاموزند که از آن طریق در اتحادیه ها جابجا، مورد اعتماد قرار گرفته و در سمت دهی اتحادیه ها و انجمن ها بدرخشند. به این منظور انقلابیون باید به تخصص توجه جدی داشته باشند. انقلابیون به کادرهای متخصص در بخش های مختلف نیاز دارند. رفقای متخصص می توانند در اتحادیه ها و انجمن ها و نهادهای تخصصی به راحتی داخل و به سمت دهی آنان بپردازند.

^{۶۵} «شیوه هایی نظیر این نوع کار در سایر سازمان های توده ای فاشیستی از قبیل: «اتحادیه جوانان هیتلری، سازمان های ورزشی، سازمان های «کرافت دورچ فرود» و «دوپر لاورو» ایتالیا، در کوپراتیف ها و غیره نیز امکان پذیر و ضرور است.

رفقا، شما افسانه ی باستانی تصرف «تروا» را به خاطر دارید. «تروا» طوری محصور شده بود که دسترسی و تصرف آن برای ارتش مهاجم غیر ممکن بود. ارتش مهاجم با وجود دادن قربانی های فراوان فقط زمانی پیروزی را در آغوش کشید که توانست به کمک اسب معروف «تروا» به درون آن قلعه یعنی به مرکز و به قلب اردوی دشمن رخنه نماید.

تصور می کنم که ما کارگران انقلابی نباید در رابطه با دشمن فاشیست که برای دفاع از خود در برابر مردم در پیرامون خویش، حصارهای جاننداری از جلا دادن و میرغضبانب کشیده است از به کار بردن این گونه تجربه ها تردید و ناراحتی را به خود راه دهیم.

کسی که ضرورت به کار بردن این گونه تاکتیک ها را نسبت به فاشیسم درک نمی کند و چنین برخورد و رفتاری را «موهن» تلقی می کند، او ممکن است رفیق بسیار خوب و شریفی باشد، ولی اجازه بدهید که بگویم چنین رفیقی پرگو است نه انقلابی. او نخواهد توانست توده ها را در پیکار به خاطر سرنگون کردن دیکتاتوری فاشیستی رهبری کند.» (مبارزه در راه جبهه ی واحد علیه فاشیسم و جنگ - گئورگی دیمیتروف)

رفقایی که وظیفهٔ تعلیم و تربیه را به پیش می‌برند، به خوبی می‌توانند در اتحادیهٔ معلمان فعالیت کنند. رفقایی که تخصص فرهنگی و هنری داشته باشند، زمینه‌های فراوان برای ورود به نهادهای فرهنگی و هنری برای شان مساعد می‌گردد. رفقایی که در پوهنتون‌ها تدریس می‌کنند، می‌توانند اثرگذاری فراوان بر محصلان و در عین زمان اتحادیهٔ استادان پوهنتون‌ها داشته باشند. رفقایی که در بخش قضا و حقوق متخصص اند می‌توانند وارد انجمن حقوقدانان شوند و نقش مؤثر در سمت دهی آنان ایفا کنند و...

به همین سان رفقایی که با کسب و پیشه‌وری آشنایی دارند، می‌توانند نقش مؤثری در اتحادیه‌های پیشه‌وری و حرفه‌ای ایفا کنند. رفقایی که در شرکت‌ها، تصدی‌ها، کارخانه‌ها و سکتورهای خدماتی و به حیث مامورین دولت ایفای وظیفه می‌نمایند، می‌توانند در ایجاد اتحادیه‌های صنفی نقش مؤثری ایفا کنند و از آن به سود کار دموکراتیک استفادهٔ اعظمی ببرند.

انقلابیون باید به یاد داشته باشند که هدف از حضور ما در این نوع اتحادیه‌ها، انجمن‌ها و نهادهای آگاهی، همبستگی و همفکری و تقویت وحدت عمل توده‌ها و از طریق آن جذب فعالترین، منضبط‌ترین و فعال‌ترین آنان به هسته‌های مخفی است. حضور در این نوع اتحادیه‌ها و انجمن‌ها کار برای منافع مشترک است، آگاهی و اتحاد زحمتکشان صنف‌ها و طیف‌های گوناگون برای اعتراض و مبارزه است، ترغیب آنان برای اعتراض علیه شرایط بد کار، بی‌عدالتی، نابرابری، تبعیض، توهین، تحقیر، بیکاری، بیگاری و... و مبارزه علیه ستمگران است. ما باید زحمتکشان را از اعتراض تا مبارزه سمت بدهیم و از مبارزه علیه اشغالگران تا مبارزه علیه استثمار و سرنگونی طبقات حاکمه یاری و کمک برسانیم. انقلابیون باید به یاد داشته باشند که توده‌ها به طبقات گوناگون ارتباط دارند. آنان منافع جداگانه دارند و تلاش دارند تا منافع شان تأمین شود. کار اول ما در اتحادیه‌ها و انجمن‌ها و نهادهای کار ترویجی نیست، ترویج مرحلهٔ دوم کار ما با توده‌هاست. انقلابیون در اتحادیه‌ها و انجمن‌ها و نهادهای با بحث‌های فلسفی و ایدئولوژیک نمی‌توانند توده‌ها را انقلابی بسازند. باید نارضایتی توده‌ها را مایهٔ کار خود ساخت. توده‌ها از اشغال و حاکمیت دولت پوشالی ناراض هستند، ما باید این نارضایتی را به تنفر تبدیل کنیم، تنفر توده‌ها را با آگاهی توأم سازیم و آنان را به یک جمع معترض و مبارز تبدیل کنیم؛ پس از آن به کار ترویج انقلابی رو می‌آوریم، آن هم با پیشتازترین، پیشروترین و منضبط‌ترین کتلهٔ توده‌ها.

انقلابیون وقتی وارد اتحادیه‌ها و انجمن‌ها و... می‌شوند ضمن استفاده از شیوه‌های مختلف، می‌توانند در میان اتحادیه‌ها و انجمن‌ها و نهادهای روابط شبکه‌ای به وجود بیاورند. با یک نفر معتمد شروع به کار کنند و همان نفر موظف ساخته شود تا با فرد دیگر در ارتباط شود و این تسلسل ادامه یابد تا جمعی از افراد به شکل شبکه تشکیل پذیرند و در پهلوی هماهنگی، در سمت و سوی انجمن و اتحادیه نقش چشمگیر ایفا کنند.

انقلابیون وظیفه دارند که در اتحادیه‌ها و انجمن‌ها و نهادهای توده‌ای جداً از برخورد سکتاریستی پرهیز کنند. وظیفهٔ هر انقلابی است تا در چنین نهادهای سازمان‌ها با سایر انقلابیون (بدون در نظر داشت تشکل سازمانی) کار و فعالیت کند و وحدت عمل انقلابیون را در این سازمان‌ها تقویت و استحکام ببخشد، اما باید جداً مواظب باشد که کار دموکراتیک گاو شیری طرف مقابل نباشد. وحدت عمل در سازمان‌های اجتماعی با افراد و تشکلاتی می‌تواند صورت بگیرد که در پرتو اصول انقلابی، کار دموکراتیک خویش را طرح و عملی سازند.

۴,۴ اعتصاب ها

زحمتکشان برای احقاق حقوق شان به تأسیس اتحادیه ها، انجمن ها، نهادها و سایر تشکلات صنفی و اجتماعی اقدام می کنند. این تشکلات صنفی در مرحله ای از نارضایتی و اعتراض قرار می گیرند که سبب حرکت خودبخودی آنها می شود و این حرکت خود به خودی به قول لنین، «در واقع همان شکل جنینی آگاهی است».^{۶۶} حرکت خود بخودی اکثراً به شکل اعتصاب تبارز می کند.

با آن که اعتصابات برای تأمین منافع صنفی و اقتصادی صورت می گیرد و گستردگی سرتاسری ندارد، زیرا از یک طرف طبقات مختلف منافع مختلف دارند و از طرف دیگر ساحه کاری اقتصادی گوناگون است، همین است که اعتصاب از یک رشته اقتصادی حتی به رشته دیگر اقتصادی و کاری نیز گسترش پیدا نمی کند؛ اما بر انقلابیون است که در اعتصابات زحمتکشان شرکت کنند و به آن سمت و سو بدهند. با وجودی که اعتصابات محدودیت های صنفی دارند، ولی انقلابیون وظیفه دارند در اعتصابات صنف های مختلف شرکت کنند و در راستای تبدیل مبارزه اقتصادی این صنف ها به مبارزه سیاسی از هیچ نوع تلاش دریغ نکنند.

۵,۴. تظاهرات ها و جنبش های توده ای

چنانچه در فوق بیان شد، اعتصاب عمدتاً بر محور مبارزه اقتصادی می چرخد. اعتصاب در کنار این که یک حرکت پیشرونده است، اما عمدتاً صنفی است؛ اکثراً با شکست روبرو می شود؛ میان اعتصاب کنندگان بخش های مختلف پراکندگی موجود می باشد؛ تدارک برای اعتصاب عمومی مشکل و حتی ناممکن به نظر می رسد؛ لذا اثر گذاری هایی که تظاهرات های سیاسی دارد، اعتصاب از آن محروم است. کارگران در کنار اعتصاب، به قول رفیق ستالین به مبارزه شان «اسلحه نوین و نیرومندی اضافه کردند که عبارت از دموکراسیون های سیاسی بود.» با تظاهرات های سیاسی در حقیقت مبارزه «از مرحله پروپاگاند (ترویجی) در محافل مطالعه و مبارزه اقتصادی به وسیله اعتصابات، به مرحله مبارزه سیاسی و آژیتاسیون (تبلیغی)، وارد گردید.» (حزب سوسیال دموکرات روس و وظایف مبرم آن - ستالین)

تظاهرات چرا اسلحه نوین و نیرومند است؟ تظاهرات کتله های وسیع مردم را به سرک می کشاند. آنانی را که زیر یوغ ستم قرار دارند، آنانی را که از ستم سیاسی و استبداد و اشغال و استیلا به ستوه آمده اند، به جاده های اعتراض می کشاند. این به ستوه آمدگان از طبقات مختلف می آیند، می توانند کارگران باشند، یا دهقانان و اهل کسبه؛ می توانند

^{۶۶} «این امر به ما نشان می دهد که «عنصر خود به خودی» در واقع همان شکل جنینی آگاهی است. عصیان های ابتدایی هم در این موقع دیگر تا اندازه ای مظهر بیدار شدن روح آگاهی بود: کارگران ایمان دیرین را به خلل ناپذیر بودن انتظاماتی که آنها را تحت فشار قرار می داد از دست می دادند و رفته رفته لزوم مقاومت دسته جمعی را... نمی خواهم بگویم درک می کردند ولی حس می کردند و جدا از فرمانبرداری غلامانه در مقابل رؤسا سرپیچی می نمودند. ولی مع الوصف این به مراتب بیشتر جنبه ابراز یأس و انتقام داشت تا مبارزه. اعتصابات سال های نود تظاهرات آگاهی را به مراتب بیشتر به مان نشان می دهند: در این دوره خواست های معینی به میان آورده می شود، از پیش لحظه مناسب در نظر گرفته می شود، وقایع و نمونه های معروف جاهای دیگر مورد شور قرار می گیرد و غیره و غیره. هرگاه عصیان ها صرفاً قیام مردمان ستمکش بود، در عوض اعتصابات متوالی نطفه های مبارزه طبقاتی بودند ولی فقط نطفه های آن. این اعتصابات به خودی خود هنوز مبارزه سوسیال دموکراتیک نبوده بلکه مبارزه تردیونیونی بود، این علامت بیدار شدن خصومت آشتی ناپذیر کارگران و کارفرمایان بود، اما کارگران در آن موقع به تضاد آشتی ناپذیری که بین منافع آنان و تمام رژیم سیاسی و اجتماعی معاصر موجود است آگاهی نداشتند و نمی توانستند داشته باشند، به عبارت دیگر آنها آگاهی سوسیال دموکراتیک نداشتند. از این لحاظ اعتصابات سال های نود، با وجود این که نسبت به «عصیان ها» پیشرفت بزرگی محسوب می شد مع هذا باز دارای همان جنبه تماماً خود به خودی بود.» (چه باید کرد؟ - لنین)

کارگران صنعتی باشند، کارگران خدماتی باشند، معلم و داکتر و حقوقدان و صاحبان مشاغل آزاد، مامورین دولت، پیشه‌وران و اهل کسبه، محصلان و متعلمان، ملیت‌های تحت ستم و گروه‌های مذهبی که مورد تحقیر قرار می‌گیرند و... تمام آنانی که در جبهه خلق قرار دارند و زیر ستم و تعدی اشغالگران و دولت پوشالی و اقمار آن در روزگار تیره و تاریک به سر می‌برند، در تظاهرات به سرک‌ها می‌آیند.

اشغالگران، دولت پوشالی، فاشیست‌های طالب و داعش و سایر جلادان و درخیمان تنها بر یک صنف مشخص ستم و تعدی روا نمی‌دارند، بلکه علیه تمامی طبقات تحت ستم، گروه‌ها، اقشار و صنف‌های مختلف خلق قرار دارند. لذا، تظاهرات یکی از ابزارهای نیرومند برای مبارزه دموکراتیک سیاسی و توده‌ای است. تظاهرات، ضمن این که سریعاً کتله‌های وسیع توده‌ها را جلب می‌کند، در تسریع آگاهی و بسیج توده‌ها نقش چشمگیری دارد.^{۶۷}

اما تظاهرات خیابانی که می‌تواند «تخم آژیتاسیون سیاسی و سوسیالیسم» بکارد، تنها و تنها با تظاهرات‌هایی ممکن است که در آن کتله‌های وسیع توده‌ها از طبقات مختلف زحمتکشان و طیف‌های گوناگون سیاسی مدافع خلق و

^{۶۷} «اهمیت تظاهرات خیابانی در این است که این تظاهرات، بطور سریع، توده‌های عظیم مردم را بسوی جنبش جلب می‌کند و آنها را فوراً با خواست‌های ما آشنا می‌سازد و زمینه گسترده مساعدی فراهم می‌آورد که در آن، ما بتوانیم جسورانه تخم ایده‌های سوسیالیستی و آزادی سیاسی را بکاریم. تظاهرات خیابانی، سبب آژیتاسیون خیابانی می‌گردد که بخش عقب افتاده و جبون جامعه، لاجرم تحت تاثیر آن قرار می‌گیرد. کافی است فردی در طول یک دموستراسیون به خیابان برود و مبارزین جسور را مشاهده کند و درک کند آنها به خاطر چه می‌جنگند. فریادهای آزادیخواهانه را بشنود که از همه می‌خواهند به مبارزه بپیوندند و به سرودهای هیجان‌انگیز گوش فرا دهد که سیستم موجود را محکوم کرده و تباهی‌های اجتماعی ما را افشا می‌سازند... به همین جهت است که دولت از تظاهرات خیابانی بیش از هر چیز دیگری واهمه دارد. به همین سبب است که دولت نه تنها تظاهر کنندگان بلکه «ناظرین کنجکاو» را نیز به اشد مجازات تهدید می‌کند. خطر عمده‌ای که دولت را تهدید می‌کند در این کنجکاوای مردم نهفته است. «ناظر کنجکاو» امروز، فردا به تظاهر کننده‌ای مبدل خواهد شد و گروه‌های تازه «ناظرین کنجکاو» را دور خود جمع خواهد کرد و امروزه در هر شهر بزرگ، ده‌ها هزار از این قبیل «ناظرین کنجکاو» وجود دارد. ... امروزه آنها به صحنه اغتشاش و شورش هجوم آور می‌شوند و «کنجکاو» نشان می‌دهند. آنها مشتاقانه می‌خواهند بفهمند چرا این اغتشاشات و بی‌نظمی‌ها به وقوع می‌پیوندند؟ چرا اینهمه مردم خود را در معرض ضربات تازیانه و شلاق قزاق‌ها قرار می‌دهند؟ تحت چنین شرایطی، دیگر «ناظرین کنجکاو» به صدای شلاق و شمشیر، با بی‌تفاوتی و بی‌اعتنائی گوش فرا نمی‌دهند. «ناظرین کنجکاو» مشاهده می‌کنند که تظاهر کنندگان، جهت بیان خواست‌ها و تقاضاهای خود در خیابان‌ها اجتماع کرده‌اند و دولت با ضرب و جرح و سرکوب بیرحمانه با آنها رفتار می‌کند. «ناظرین کنجکاو» دیگر با شنیدن صدای تازیانه فرار نمی‌کنند. برعکس، آنها نزدیکتر می‌آیند و تازیانه دیگر بین «ناظرین کنجکاو» و «شورشگران» فرقی قائل نمی‌شود. اینک تازیانه و شلاق با در نظر گرفتن «مساوات دموکراتیک» بر پشت همه، اعم از مرد و زن و بدون ملاحظه سن و حتی طبقه فرود می‌آید. بدین ترتیب، ضربات تازیانه خدمت بزرگی به ما می‌کند. چون در اثر ضربات شلاق و تازیانه، گرایش به انقلاب در «ناظرین کنجکاو» تسریع می‌گردد. تازیانه از وسیله‌ای جهت رام کردن مردم به وسیله‌ای برای برانگیختن آنها، مبدل می‌شود. از اینروست که حتی اگر تظاهرات خیابانی نتایج مستقیمی برای ما ببار نمی‌آورد، حتی اگر اینک تظاهر کنندگان بعلت ضعف و ناتوانی زیاد قادر نیستند دولت را وادار به قبول خواست‌های عامه کنند، با وجود این، فداکاری‌ها و جانفشانی‌هایی که هم‌اکنون ما در تظاهرات خیابانی نشان می‌دهیم، صدها بار جبران خواهد گردید... ضربات شلاق و تازیانه را به جان می‌خریم تا تخم آژیتاسیون سیاسی و سوسیالیسم را بکاریم. دولت نیز همچون ما معتقد است که آژیتاسیون خیابانی، ناقوس مرگش را به صدا درآورده و در عرض دو، سه سال آینده شیخ انقلاب مردم در مقابلش نمودار خواهد گردید... اما جهت انجام این منظور، سوسیال دموکراسی باید دارای تشکیلات قدرتمند و یک پارچه و دقیق تر گفته باشم دارای تشکیلات حزبی باشد که نه تنها در اسم بلکه همچنان در اصول اساسی و نظریات تاکتیکی نیز متحد باشد. وظیفه ما این است که در راه ایجاد این حزب قدرتمند که مسلح به اصول محکم و مخفی کاری غیر قابل نفوذ می‌باشد، کوشش کنیم. حزب سوسیال دموکرات باید از جنبش نوین خیابانی که تازه آغاز شده است، بهره‌برداری بعمل آورد. این حزب باید پرچم دموکراسی روس را در دست خود گرفته و آنرا به پیروزی و فتحی که همه خواهانش هستند، رهبری کند. بدین ترتیب، در مقابل ما یک دوره و در درجه نخست مبارزه سیاسی قرار گرفته است. این چنین مبارزه‌ای برای ما ضروری می‌باشد.» (حزب سوسیال دموکرات روس و وظایف میرم آن - ستالین)

توده ها شرکت نمایند و اشغالگران و دولت پوشالی را به واهمه و ترس وادارد، نه تظاهرات های خیابانی تشکیلاتی که در آن توده ها و شلاق خوران و تازیانه خوران «کنجکاو» شرکت نکرده و بیشتر به محیط «بیا مرا بگیر» مشابیهت دارد. تظاهرات ها و راهپیمایی های خیابانی را فقط تشکلاتی می توانند به شکل مؤثر رهبری نمایند که به قول رفیق ستالین «مسلح به اصول محکم و مخفی کاری غیر قابل نفوذ» باشند، نه آنانی که به فرمایش این و آن کمیته به علنی گری می پردازند و نامش را تظاهرات می گذارند. این نوع تظاهرات، تظاهرات خیابانی انقلابی نیست و با تاکتیک کار دموکراتیک انقلابی منطبق نیست.

انقلابیون باید در تمام تظاهرات های خیابانی توده ها شرکت کنند، شعار های خود را میان توده ها ببرند، سیاست های خود را به آگاهی توده ها برسانند و با خیزش و شورش توده ها، اشغالگران و دولت پوشالی و سایر دژخیمان را به ترس و لرز بیاندازند. تظاهرات خیابانی نیرومندترین وسیله تبلیغ انقلابی است، از آن باید حد اعظمی سود برد.

در کنار تظاهرات خیابانی، انقلابیون نباید از شرکت در جنبش های مردمی غافل بمانند. این جنبش ها می توانند بر خواست های دموکراتیک توده ها به وجود آمده باشند و یا هم بر اساس خواست های طبقاتی. ما وظیفه داریم از هر نوع جنبشی که به آگاهی سیاسی توده ها کمک و یاری برساند، به مبارزه سیاسی یاری برساند، به مبارزه علیه اشغالگران و ایادی بی مقدار آنان کمک کند، حمایت کنیم. ما باید از جنبش های ملیت های محکوم و اقلیت های مذهبی که زیر ستم استبداد دولت پوشالی و اشغالگران خرد و خمیر می شوند، حمایت کنیم. ما باید از جنبش های جوانان، محصلان، متعلمین، زنان و... حمایت کنیم و در سمت دهی این جنبش ها با تمام نیرو و توان تلاش کنیم. نباید در مبارزه دموکراتیک، دفاع از جنبش های رهایی بخش سایر ملل را فراموش کنیم. این وظیفه انقلابی ماست که از ملل زیر ستم اشغال و تجاوز و مبارزه رهایی بخش آنها حمایت کنیم و در حد توان به آنها یاری برسانیم.

در آخر اجمالاً تأکید می کنیم که کار دموکراتیک انقلابی جزء لاینفک کار سوسیالیستی است. انقلابیون جدی، چنانچه کار ترویجی را فراموش نمی کنند، نمی توانند کار تبلیغی را به طاق نسیان بسپارند و برای لحظه ای هم از کار دموکراتیک غافل بمانند. کار دموکراتیک یگانه راهی است که می توان از طریق آن به آگاهی و همبستگی توده ها کمک کرد و پیوند توده ای ارگانیک و فشرده قایم کرد.

کار دموکراتیک، ریفورمیزم و علنی گرایی نیست. انقلابیون باید از تمام امکانات علنی ای استفاده کنند که اصول انقلابی را لطمه نمی زند، ولی نباید به حزب علنی و مارکسیزم علنی بچسبند و انجوایزم را در زمره کار دموکراتیک جا بزنند و تدریجاً برنامه انقلابی سازمان مخفی را به ریفورمیزم بورژوایی استحاله نمایند. انقلابیون نباید کار دموکراتیک را تا سطح فعالیت های جامعه مدنی پایین بیاورند و یا از آن چنان بترسند که برای تیره فرار از توده ها، آن را با ترکیبات مسخره ای مثل «مصونیت قضایی» و «دام و دانه» تحقیر کنند.

کشور ما که توسط اشغالگران امریکایی - ناتویی اشغال شده است، کار دموکراتیک انقلابیون عمدتاً در خدمت تضاد عمده قرار دارد و تمام خلق را باید از طریق کار دموکراتیک علیه اشغالگران و دولت پوشالی و فاشیست های طالب و داعش تهییج و ترغیب کرد و به آنان آگاهی داد. اما نباید فراموش کرد که با وجود اولویت مبارزه سیاسی و افشاگری جنایت ها و تعدی و ستم اشغالگران و دولت پوشالی و سایر دژخیمان، در بخش اقتصادی نیز از خواست های توده ها و طبقات زحمتکش باید به دفاع برخاست.

انقلابیون نباید سبک انقلابی کار دموکراتیک را نادیده بگیرند. باید تلاش کنند به زبان توده ها صحبت کنند، برای توده ها بنویسند و خواست های توده ها را در نظر بگیرند. از حرافی، طمطراق و پرگویی جداً پرهیز نموده، زبان غنی توده ها را بیاموزند و به جای صدور «رهبران» و «قهرمانان» صادراتی، تلاش کنند اعتماد توده ها را با مشی صحیح، سیاست صحیح، ستراتیژی و تاکتیک صحیح و شیوه درست رهبری به دست بیاورند، تا توده ها داوطلبانه با در نظر داشت پراتیک مبارزاتی، آنان را بر سکوی رهبری جنبش های توده ای بپذیرند. در آخر با ای . بیشتر همصدا می شویم: «ترویج بیشتر، تبلیغ بیشتر!»

**مرگ بر امپریالیزم
در راه سوسیالیزم، به پیش!**

سازمان انقلابی افغانستان

اسد ۱۳۹۶

